

خورشید غائب

مختصر

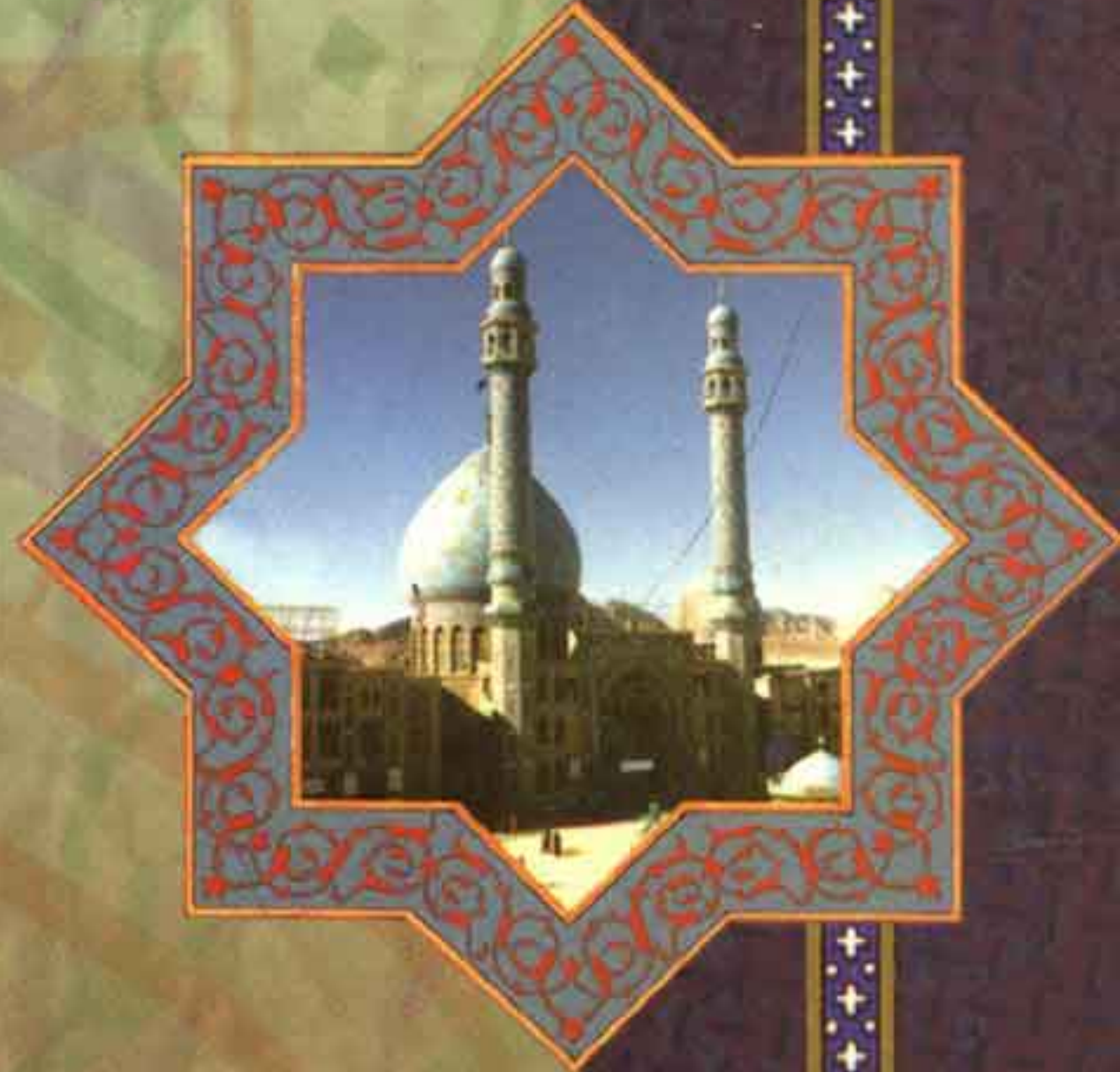
پہلی کتاب

سیرامون حضرت مہدی

عجل فرجه

تمغہ میں

رضا استادی



خورشید غائب

مختصر
نجم الثاقب

پیرامون حضرت مهدی عجل فرجه

تألیف

شعاع المحدثین مسیّرہ رضا حسین نوری

تخصیص

آیت اللہ رضا استادوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ق.
 خورشید غائب (مختصر نجم الثاقب) / تالیف حسین
 نوری؛ تلخیص رضا استادی. - قم: مسجد مقدس
 صاحب الزمان (جمکران)، ۱۳۸۲.
 ۲۰۸ ص.

ISBN 964-6705-89-8: ۶۵۰۰ ریال

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
 کتاب حاضر برگزیده "نجم الثاقب" می باشد.
 کتابنامه: ص. ۲۰۵ - ۲۰۷.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق.
 ۲. مهدویت. الف. استادی، رضا، ۱۳۱۶ - ،
 خلاصه کننده. ب. مسجد جمکران. ج. عنوان. د. عنوان:
 نجم الثاقب. برگزیده.

۲۹۷/۹۵۹

BP۵۱/۹ن۳۰۱۳

کتابخانه ملی ایران

۹۱۳۳-۸۲م



انتشارات مسجد جمکران

- | | | |
|--------------------------|--------------------------------|--------------|
| <input type="checkbox"/> | خورشید غائب (مختصر نجم الثاقب) | ■ نام کتاب: |
| <input type="checkbox"/> | میرزا حسین نوری | ■ تألیف: |
| <input type="checkbox"/> | رضا استادی | ■ تلخیص: |
| <input type="checkbox"/> | انتشارات مسجد مقدس جمکران | ■ ناشر: |
| <input type="checkbox"/> | تابستان ۱۳۸۲ | ■ تاریخ نشر: |
| <input type="checkbox"/> | اول | ■ نوبت چاپ: |
| <input type="checkbox"/> | سرور | ■ چاپ: |
| <input type="checkbox"/> | ۵۰۰۰ جلد | ■ تیراژ: |
| <input type="checkbox"/> | ۶۵۰ تومان | ■ قیمت: |
| <input type="checkbox"/> | ۸ - ۸۹ - ۶۷۰۵ - ۹۶۴ | ■ شابک: |

- | | | |
|--------------------------|--|--------------|
| <input type="checkbox"/> | انتشارات مسجد مقدس جمکران | ■ مرکز پخش: |
| <input type="checkbox"/> | فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران | |
| <input type="checkbox"/> | ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰ | ■ تلفکس |
| <input type="checkbox"/> | قم - ۶۱۷ | ■ صندوق پستی |

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾

فهرست مطالب

۵	فهرست مطالب
۹	پیشگفتار
۱۱	▣ باب اول: ولادت با سعادت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳	کلام علامه طباطبایی در این که «حکیمه» دو تفرند
۱۵	▣ باب دوم: اسماء و القاب و کنیه های آن حضرت <small>علیه السلام</small>
۱۵	۱. «احمد»
۱۵	۲. «ابوالقاسم»
۱۵	۳. «ابوعبدالله»
۱۶	۴ و ۵. «ابوالحسن» و «ابوتراب»
۱۶	۶. «ابوصالح»
۱۷	۷. «بَقِيَّةُ اللَّهِ»
۱۷	۸. «بَقِيَّةُ الْأَنْبِيَاءِ»
۱۷	۹. «حَجَّة» و «حَجَّةُ اللَّهِ»
۱۸	۱۰. «حَقٌّ»
۱۸	۱۱. «خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ»
۱۹	۱۲. «خَاتِمُ الْأَتْمَةِ»
۱۹	۱۳. «خَلْفٌ» و «خَلْفٌ صَالِحٌ»
۱۹	۱۴. «خَلِيفَةُ اللَّهِ»
۱۹	۱۵. «دَاعِيٌ»
۲۰	۱۶. «صَاحِبٌ»
۲۰	۱۷. «صَاحِبُ الزَّمَانِ»
۲۰	۱۸. «صَاحِبُ الدَّارِ»
۲۰	۱۹. «صَاحِبُ النَّاحِيَةِ»
۲۰	۲۰. «صَاحِبُ الْعَصْرِ»

۲۰	۲۱. «صالح»
۲۰	۲۲. «صاحب الأمر»
۲۱	۲۳. «عین» و «عین الله»
۲۱	۲۴. «غایب»
۲۱	۲۵. «قائم»
۲۲	۲۶. «محمد»
۲۴	۲۷. «مُنْتَقِم»
۲۴	۲۸. «مهدی»
۲۵	۲۹. «عبد الله»
۲۵	۳۰. «مؤمّل»
۲۵	۳۱. «مُنْتَظَر»
۲۶	۳۲. «ماء معین»
۲۷	۳۳. «مبدأ الآیات»
۲۸	۳۴. «مُضْطَرَّ»
۲۹	۳۵. «نور آل محمد»
۲۹	۳۶. «وجه» و «وجه الله»
۲۹	۳۷. «ولّی الله»
۲۹	۳۸. «وارث»
۳۰	۳۹. «هادی»
۳۰	۴۰. «یَغْسُوبُ الدین»
۳۲	□ باب سوم: شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۳	ذکر جمله‌ای از خصایص حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۸	□ باب چهارم: گفتار دانشمندان سنی درباره آن جناب <small>علیه السلام</small>
۵۷	□ باب پنجم: مهدی موعود همان حجة بن الحسن العسکری <small>علیه السلام</small> است . . .
۵۷	روایات اهل تسنن
۶۳	روایات شیعه امامیه
۷۱	□ باب ششم: معجزات صادره از آن بزرگوار

- **باب هفتم:** تکالیف مردم نسبت به امام عصر علیه السلام ۸۱
- ذکر چند دعا در رابطه با امام عصر علیه السلام ۸۷
- دعای غریق ۹۳
- رقعه حاجت ۹۷
- واسطه بودن ثواب اربعه ۹۸
- **باب هشتم:** اوقات مخصوص به امام عصر علیه السلام ۱۰۳
- زیارت امام عصر علیه السلام در روز جمعه ۱۰۹
- بهترین اعمال در روز جمعه ۱۱۱
- **باب نهم:** اعمال و آداب مخصوص جهت ملاقات آن حضرت علیه السلام ۱۲۱
- دعاهایی مخصوص دیدن حضرت حجت علیه السلام در خواب یا بیداری ۱۲۴
- اعمالی که با انجام آن می توان پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید ۱۲۹
- **باب دهم:** استغاثه به حضرت علیه السلام ۱۳۱
- دعای توسل به امام زمان علیه السلام ۱۳۱
- **باب یازدهم:** تشرف یافتگان در زمان غیبت کبری ۱۳۷
- حکایت اول: داستان مسجد مقدس جمکران ۱۳۷
- حکایت دوم: اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی ۱۴۵
- حکایت سوم: داستان برادر میرزا محمد حسین نایینی ۱۵۱
- حکایت چهارم: نقل از سید بن طاووس ۱۵۷
- حکایت پنجم: داستان شیخ ورام ۱۵۸
- حکایت ششم: داستان علامه حلی ۱۵۹
- حکایت هفتم: نقل از سید بن طاووس ۱۶۰
- حکایت هشتم: شنیدن سید بن طاووس صدای حضرت را ۱۶۱
- حکایت نهم: زیارت امیرالمؤمنین توسط امام عصر علیه السلام ۱۶۲
- حکایت دهم: نقل از شیخ ابراهیم کفعمی ۱۶۲
- حکایت یازدهم: نقل از ریاض العلماء ۱۶۳
- حکایت دوازدهم: نقل از سید حیدر کاظمینی ۱۶۵
- حکایت سیزدهم: نقل از علی بن یونس عاملی ۱۶۹

- ۱۷۰ حکایت چهاردهم: نقل از میرزا محمد تقی الماسی
- ۱۷۳ حکایت پانزدهم: نیز به نقل از میرزا محمد تقی الماسی
- ۱۷۴ حکایت شانزدهم: نقل از بحار الانوار
- ۱۷۶ حکایت هفدهم: شیعیان بحرین
- ۱۸۱ حکایت هیجدهم: نقل از شیخ حرّ عاملی
- ۱۸۲ حکایت نوزدهم: و نیز به نقل از شیخ حرّ عاملی
- ۱۸۳ حکایت بیستم: مقدّس اردبیلی
- ۱۸۵ حکایت بیست و یکم: نقل از ملا محمد تقی مجلسی
- ۱۸۹ حکایت بیست و دوم: نقل از میرزا محمد استرآبادی
- ۱۹۱ حکایت بیست و سوم: نقل از سید علیخان موسوی
- ۱۹۲ حکایت بیست و چهارم: نقل از سید بحر العلوم
- ۱۹۴ حکایت بیست و پنجم: نقل از سید مهدی قزوینی
- ۲۰۱ □ باب دوازدهم: جمع بین حکایات و روایت «کذب الوقّاتون»
- ۲۰۸ فهرست مصادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا صاحب الزمان ادرکنا

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله أجمعین واللعن على أعدائهم إلى يوم الدين.

نجم الثاقب یکی از معروف‌ترین کتاب‌هایی است که درباره حضرت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در سال ۱۳۰۳ هـ ق تألیف شده است. مؤلف این کتاب، مرحوم حاج میرزا حسین نوری - مشهور به محدث نوری، صاحب «مستدرک الوسائل» - متوفای ۱۳۲۱ هـ ق می‌باشد.

این جانب - رضا استادی - به این منظور که عموم علاقه‌مندان به حضرت ولی عصر، امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بتوانند از این کتاب بهره‌مند شوند، آن را تلخیص و برخی از باب‌های آن را مقدم و مؤخر، و به صورتی که ملاحظه می‌کنید تنظیم کرده‌ام؛ امید است که مانند خود نجم الثاقب، همواره مورد استفاده باشد.

مطالب این مختصر به این ترتیب است:

باب اول: ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام

باب دوم: اسامی و لقب‌ها و کنیه‌های آن حضرت؛ (۴۰ نام، یاد شده است).

باب سوم: برخی خصوصیات آن حضرت؛ (۳۰ خصوصیت ذکر شده است).

باب چهارم: گفتار دانشمندان اهل تسنن درباره آن حضرت؛ (سخن ۱۰ نفر یاد شده است).

باب پنجم: اثبات این که مهدی موعود، همان حجّة بن الحسن علیه السلام است؛ (۱۰ روایت از اهل تسنن، و ۱۰ روایت از شیعه).

باب ششم: برخی از معجزات آن حضرت؛ (۱۰ معجزه ذکر شده است).

باب هفتم: برخی وظایف مردم نسبت به آن حضرت؛ (۸ وظیفه یاد شده است).

باب هشتم: اختصاص برخی از زمان ها به آن حضرت؛ (۸ مورد ذکر شده است).

باب نهم: برخی از اعمالی که ممکن است جهت ملاقات آن حضرت مؤثر باشد.

باب دهم: استغاثه به آن حضرت.

باب یازدهم: داستان های کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن

حضرت رسیده اند؛ (۲۵ داستان).

باب دوازدهم: ۶ پاسخ به اشکالی که به خاطر یک روایت، مطرح شده است.



□ باب اوّل:

ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام

در کتاب «ارشاد» شیخ مفید مذکور است که: ولادت آن حضرت، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ بود. شیخ کلینی در «کافی» و کراجکی در «کنز الفوائد» و شهید اوّل در «دروس» و شیخ ابراهیم کفعمی در «جَنَّة»^۱ و جماعتی دیگر، با آنچه شیخ مفید گفته است، موافقت کرده‌اند و به روایتی شب جمعه، نیمی از ماه شعبان گذشته، سال ۲۵۵ از مادر متولد شده است.

شیخ جلیل، ابو محمد فضل بن شاذان که بعد از ولادت حضرت حجّت علیه السلام و پیش از وفات حضرت عسکری علیه السلام وفات کرده، در کتاب «غیبت» خود گفته: «حدیث کرد مرا محمد بن علی بن حمزة بن الحسین بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می‌گفت: «متولد شد ولی خدا و حجّت خدا بر بندگان خدا و خلیفه من بعد از من، ختنه کرده، در شب نیمه ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج، نزد طلوع فجر. اوّل کسی که او را شُست، «رضوان» خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب کوثر

۱. «جَنَّة» نام دیگر مصباح کفعمی، و نیز نام مختصر مصباح کفعمی است.

و سلسبیل شستند؛ بعد از آن، شست او را عمّه من «حکیمه خاتون» دختر امام جواد علیه السلام».

سپس از محمد بن علی که راوی این حدیث است، پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السلام؛ گفت: «مادرش ملیکه بود که او را در بعضی از روزها سوسن و در بعضی از ایام ریحانه می گفتند و صیقل و نرجس نیز از نام های او بود». از این خبر، وجه اختلاف در اسم آن بزرگوار معلوم می شود و این که به هر پنج اسم نامیده می شد.

روایت است که حکیمه گفت: کسی را فرستاد نزد من ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام، سال ۲۵۵ در نیمه شعبان و فرمود: «ای عمّه! امشب را نزد ما باش! زیرا این شب، شب نیمه شعبان است و به درستی که زود است متولد شود در امشب، مولودی که کریم است بر خداوند - عزوجل - و حجت او سنت بر خلق او؛ کسی است که خدا زنده می کند به او زمین را بعد از مردنش».

پس گفتم: «از کی ای آقای من؟».

فرمود: «از نرجس».

و به روایت شیخ طوسی، هنگامی که حضرت متولد شد استعاذه نمود از شیطان رجیم و فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَتَمَكَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ^۱

پس صلوات فرستاده بر رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و بر هر یک از ائمه ﷺ تا رساند به پدر بزرگوار خود.

به روایت مسعودی، حکیمه خاتون گفت: «چون بعد از چهل روز شد، داخل شدم در خانه امام حسن ﷺ، پس دیدم مولای خود را که راه می‌رود در خانه. ندیدم رخساری نیکوتر از رخسار آن جناب و نه لغتی فصیح‌تر از لغت او! پس حضرت امام حسن ﷺ به من فرمود: این مولود بر خداوند، ارجمند است.

گفتم: ای سید من! از عمر او چهل روز گذشته و من می‌بینم در امر او، آنچه می‌بینم.

فرمود: ای عمه! آیا نمی‌دانی که ما معاشر اوصیاء [رسول خدا] نشو [و نمو] می‌کنیم در روز، مقداری که نشو [و نمو] می‌کند غیر ما در یک هفته، و نشو [و نمو] می‌کنیم در هفته، آنقدر که نشو [و نمو] می‌کند غیر ما در یک سال؟!».

کلام علامه طباطبایی در این‌که «حکیمه» دو نفرند

علامه طباطبایی سید بحر العلوم، در کتاب رجال خود فرموده که: «حکیمه، دختر امام ابی جعفر ثانی ﷺ (حضرت جواد) است و به نام عمه پدرش، حکیمه - دختر ابی الحسن موسی بن جعفر ﷺ - است و اوست که حاضر شد در ولادت حضرت حجّت ﷺ چنان‌که حاضر شد عمه‌اش حکیمه، ولادت ابی جعفر محمد بن علی جواد ﷺ را. و حکیمه است در هر دو موضع و اما حلیمه - با لام - پس آن تصحیف (و غلط) عوام است.

عَلَّامَةٌ مَجْلِسِي، در مزار «بحار» گفته که: «در قبه شریفه - یعنی قبه امام
عسکری علیه السلام - قبری است که منسوب است به نجیبه کریمه عالمه فاضله
تقیه رَضِيَّه، حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام».

نمی دانم چرا علماء در کتب مزار، متعرض زیارت او نشدند، با ظهور
فضل و جلالت او و اختصاص او به ائمه علیهم السلام. و محل اسرار ایشان بود
و مادر قائم علیه السلام در نزد او بود و در ولادت آن حضرت، حاضر بود و گاه گاه
آن حضرت را در زمان ابی محمد عسکری علیه السلام می دید. و او از سفرای امام
بود بعد از وفات آن جناب. پس سزاوار است زیارت کردن او به آنچه
جاری نماید خداوند بر زبان از آنچه مناسب فضل و شأن او است.

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از محمد بن عثمان عمری
که فرمود: «چون متولد شد مهدی علیه السلام، نوری ساطع شد از بالای سر آن
جناب تا به اطراف آسمان، آن گاه به رو در افتاد به جهت سجده برای
پروردگار خود، آن گاه سر بلند نمود و فرمود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ
عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱.

نیز از حسن بن منذر روایت کرده که گفت: «روزی حمزه بن ابی الفتح،
به نزد من آمد و به من گفت: «بشارت باد تو را که دیشب متولد شد در
دار^۲، مولودی از برای ابی محمد عسکری علیه السلام و امر فرمود به پنهان نمودن
او و این که سیصد گوسفند برایش عقیقه کنند».

۱. سوره آل عمران: آیه ۱۸ و ۱۹.

۲. یعنی «خانه امامت» که در آن زمان چنین تعبیر می کردند.

□ باب دهم:

اسماء و القاب و کنیه های آن حضرت ﷺ

۱. «احمد»؛ شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «بیرون می آید مردی از فرزندان من در آخرالزمان ... تا آن که فرمود: - برای او دو اسم است؛ اسمی مخفی و اسمی ظاهر؛ اما اسمی که مخفی است، احمد است...».
 ۲. «ابوالقاسم»؛ در اخبار متعدده، به سندهای معتبره، از خاصه و عامه روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده: «مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است».
 ۳. «ابوعبدالله»؛ گنجی شافعی در کتاب «بیان، در احوال صاحب الزمان علیه السلام» روایت کرده از حدیقه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «اگر نماید از دنیا مگر یک روز، هرآینه می انگیزاند خداوند، مردی را که اسم او اسم من است و خلق او خلق من، کنیه او ابوعبدالله است».
- روایت شده که از برای آن جناب است کنیه یازده امام از پدران و عموی او حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام.

۱. مقصود اسم هایی است که اول آن «ابو» می باشد.

یکی از کتاب‌های مناقب قدیمه (که اول آن چنین است: خبر داد ما را احمد بن محمد بن سمط، در اواسط سال ۳۳۵ گفت: قرائت کردم این کتاب را بر ابی‌الحسن علی بن ابراهیم انباری در اواسط ماه ربیع الآخر. گفت: خبر داد مرا ابوالعلا احمد بن یوسف بن مؤید انباری در سال ۳۲۶ الخ، و مشتمل است بر اجمالی از احوال همه ائمه علیهم‌السلام و تاکنون مؤلف آن معلوم نشده) نیز این روایت را نقل کرده.

۴ و ۵. «ابوالحسن» و «ابوتراب»: بتابر خبر [مذکور] از کنیه‌های امام زمان علیه‌السلام، این دو کنیه خواهد بود که هر دو کنیه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ اگرچه در دومی، جای اشکال است مگر آن‌که مراد از ابوتراب، صاحب خاک و مربی زمین باشد؛ چنانکه یکی از وجوه قرار دادن این کنیه برای آن حضرت است، و بیاید در تفسیر آیه شریفه ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾^۱ که فرمودند: «ربّ زمین، امام زمین است و این‌که به نور حضرت مهدی علیه‌السلام مردم مستغنی شوند از نور آفتاب و ماه».

۶ «ابوصالح»: در «ذخیره الالباب»^۲ ذکر کرده که از کنیه‌های آن جناب، ابوصالح است و این کنیه معروفه آن حضرت است در میان عرب‌های شهری و بیابان‌نشین، و پیوسته در توسلات و استغاثات خود، آن جناب را به این اسم می‌خوانند و شعرا و ادبا در قصاید و مدایح خود ذکر می‌کنند، و از بعضی قصص معلوم می‌شود که در سابق، شایع بوده و در آینده، مأخذی برای این کنیه ذکر خواهد شد، ان شاء الله.

۱. سوره زمر: آیه ۶۹.

۲. در ذریعه ۱۴/۱۱ ذخیره الالباب تألیف میرزا محمد اخباری، معرفی شده است.

۷/ «بَقِيَّةُ اللَّهِ»: در «ذخیره» گفته که این نام آن جناب است. در کتاب «غیبت» فضل بن شاذان روایت شده از امام صادق علیه السلام که در ضمن احوال قائم علیه السلام فرمود: «پس چون خروج کرد، پشت می‌دهد به کعبه و جمع می‌شوند ۳۱۳ مرد و اول چیزی که تکلم می‌فرماید، این آیه است: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ...﴾^۱. آن‌گاه می‌فرماید: منم بقية الله و حجّت او و خلیفه او بر شما، پس سلام نمی‌کند بر او سلام کننده‌ای مگر آن‌که می‌گوید: السّلام عليك يا بقية الله في أرضه.

۸ «بَقِيَّةُ الْأَنْبِيَاءِ»: و این با چند لقب دیگر در خبری مذکور است که حافظ بُرسی در «مشارق الانوار» روایت کرده از حکیمه خاتون، به نحوی که عالم جلیل، سید حسین مجتهد کرکی، - سبط محقق ثانی - در کتاب «دفع المناوات»^۲ از او نقل کرده است.

۹ «حَجَّة» و «حَجَّةُ اللَّهِ»: در «عیون» و «کمال الدین» شیخ صدوق و «غیبت» شیخ طوسی و «کفایة الاثر» علی بن محمد خزّاز، روایت شده از ابی هاشم جعفری که گفت: «شنیدم امام علی النقی علیه السلام می‌فرماید: جانشین بعد از من، پسر من، حسن است. پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من؟

گفتم: از چه جهت؟ فدای تو شوم!

فرمود: به جهت این که شخص او را نمی‌بینید و حلال نیست برای شما بردن نام او.

گفت: پس چگونه او را یاد کنیم؟

۱. سوره هود: آیه ۸۶.

۲. تألیف سید حسین مجتهد، متوفای ۱۱۱۱ هـ.ق.

فرمود: بگویند حجة آل محمد عليهم السلام».

و این از القاب شایع آن جناب است که در بسیاری از ادعیه و اخبار، به همین لقب مذکور شده‌اند و بیشتر محدثان، آن را ذکر نموده‌اند و با آن که در این لقب، سایر ائمه عليهم السلام شریکند و همه حجّتند از جانب خداوند بر خلق، لکن چنان اختصاص به آن جناب دارد که در اخبار، هر جا بی قرینه هم ذکر شود، مراد، آن حضرت است.

بعضی گفتند: لقب آن جناب «حجة الله» است به معنی غلبه یا سلطنت خدا بر خلائق؛ زیرا این هر دو، به واسطه آن حضرت، به ظهور خواهد رسید.

و نقش انگشتر آن جناب «أنا حجة الله» است و به روایتی «أنا حجة الله وخالسته».

۱۰. «حق»: در «مناقب قدیمه» و «هدایه»^۱، «حق» از القاب آن حضرت دانسته شده است. و در زیارت آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ».

۱۱. «خاتم الأوصياء»: از القاب شایع اوست و آن حضرت، خود را به همین لقب شناساند؛ چنانکه اغلب محدثان روایت کرده‌اند از ابی نصر طریف - خادم حضرت عسکری عليه السلام - که گفت: «خدمت حضرت صاحب الزمان عليه السلام رسیدم، پس به من فرمود: «... منم خاتم الأوصياء؛ به سبب من، رفع می‌کند خداوند، بلا را از اهل من و شیعیان من که برپا می‌دارند دین خدا را».

۱۲. «خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ در «جَنَاتِ الْخُلُودِ» از القاب آن جناب شمرده شده.

۱۳. «خَلْفٌ» و «خَلْفٌ صَالِحٌ»؛ در «هدایه» و «مناقب قدیمه» از القاب شمرده شده و به این لقب، مکرر به زبان ائمه علیهم السلام مذکور شده.

در تاریخ ابن خَشَّاب مذکور است که کنیه آن حضرت «ابوالقاسم» است و او دو اسم دارد؛ «خَلْفٌ» و «محمّد» و ظاهر می‌شود در آخرالزمان بر سر آن جناب، ابری است که سایه می‌افکند بر او در برابر آفتاب و سیر می‌کند با او هر جا که برود و ندا می‌کند به آواز فصیح که: «هذا هو المهدی»؛ این است همان مهدی»؛ یعنی آن مهدی موعود که همه منتظر او بودند. نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که: «خَلْفٌ صَالِحٌ، از فرزندان من است. اوست مهدی؛ اسم او محمّد، کنیه او ابوالقاسم است. خروج می‌کند در آخرالزمان».

و مراد از خَلْفٌ، جانشین است و آن حضرت، خَلْفٌ جمیع انبیا و اوصیای گذشته است و جمیع علوم و صفات و حالات و خصایص آنها را دارد و موارث الهیه - که از آنها به یکدیگر می‌رسد - همه آنها در آن حضرت و در نزد او جمع است.

۱۴. «خَلِيفَةُ اللَّهِ»؛ در «كشف الغمّه» روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «خروج می‌کند مهدی علیه السلام و بر سر او ابری است و در آن منادی ای است که ندای کند: این مهدی خلیفه الله است؛ او را پیروی کنید».

۱۵. «داعی»؛ در «هدایه» از القاب او شمرده شده و در زیارت مأثورّه آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ».

و آن جناب، دعوت کننده است از جانب خداوند، مردم را برای

خداوند به سوی خداوند و انجام این دعوت را به آنجا رساند که نگذارد در دنیا، دینی مگر دین جدّ بزرگوار خود و به وجود او ظاهر شود صدق وعده خدای صادق الوعد؛ ﴿... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ...﴾^۱.

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است در آیه شریفه ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...﴾^۲ که خداوند، تمام می‌کند نور خود را به قائم آل محمد ﷺ.

۱۶. «صاحب»؛ از القاب معروف آن جناب است و علمای رجال به آن تصریح کرده‌اند.

۱۷. «صاحب الزمان»؛ از القاب مشهور آن حضرت است و مراد از آن، فرمان‌فرما و حکمران زمان، از جانب خداوند است.

۱۸. «صاحب الدار»؛ علمای رجال تصریح کرده‌اند که از القاب خاص آن حضرت است و در ضمن حکایات مربوط به آن حضرت ذکر شده است که فرمود: «أَنَا صَاحِبُ الدَّارِ».

۱۹. «صاحب الناحیه»؛ اطلاق آن در اخبار بر آن جناب، بسیار است ولیکن علمای رجال فرمودند که بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، بلکه بر امام علی النقی علیه السلام نیز اطلاق می‌شود.

۲۰. «صاحب العصر»؛ این لقب، در شهرت و معروفیت، مثل صاحب الزمان است.

۲۱. «صالح»؛ صاحب «تاریخ عالم آرا» و عالم جلیل، مقدّس اردبیلی در «حدیقه الشیعه» این لقب را از القاب آن جناب شمرده‌اند.

۲. سوره توبه: آیه ۳۲.

۱. سوره توبه: آیه ۳۳.

۲۲. «صاحب الأمر»؛ در «ذخیره» و غیر آن از القاب آن جناب شمرده شده و آن، از القاب شایع متداول است.

۲۳. «عین» و «عین الله»؛ نیز در آن کتاب است، و مقصود از «عین» عین الله است، چنانکه در زیارت آن جناب است و اطلاق آن، بر همه ائمه علیهم السلام شایع است.

۲۴. «غایب»؛ از القاب شایع آن جناب است در اخبار.

۲۵. «قائم»؛ و این از القاب خاص مشهور متداول آن حضرت است و در «ذخیره» گفته: که این، اسم آن جناب است در زیور [حضرت داوود علیه السلام].

«قائم» یعنی برپا شونده در فرمان حق تعالی؛ زیرا آن حضرت، پیوسته در شب و روز، مہیای فرمان الهی است که به اشاره، ظهور نماید.

شیخ مفید رحمته الله در «ارشاد» روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «چون حضرت قائم علیه السلام برخیزد، مردم را به اسلام تازه بخواند».

تا آن که فرمود: «او را قائم نامیدند برای آن که قیام به حق خواهد نمود».

صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از «صقر بن دلف» که گفت:

شنیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که می فرمود:

«امام بعد از من، علی فرزند من است. امر او، امر من و گفته او گفته من

و طاعت او، طاعت من است، و امامت بعد از او، در فرزند او، حسن

است، و امر حسن، مانند امر پدر اوست، و فرموده او، فرموده پدر او

و اطاعت او، اطاعت پدر اوست. پس حضرت ساکت شد؛ من عرض

کردم: یا بن رسول الله! کیست امام بعد از حسن؟

حضرت گریست، گریستن شدیدی؛ آن گاه فرمود: امام بعد از حسن،

پسر اوست؛ قائم به حق و منتظر است.

عرض کردم: یا بن رسول الله! چرا او را قائم نامیدند؟
فرمود: برای آنکه او به امامت اقامت (قیام) خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل به امامت آن حضرت بودند.

نیز روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی که گفت: سؤال کردم از حضرت امام باقر علیه السلام که: «یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟»

فرمود: همه قائم به حقیق.

گفتم: پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام را قائم نامیدند؟

فرمود: چون جدم، حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، ملائکه در درگاه الهی صدا به گریه و ناله بلند کردند و گفتند: ای خداوند و سید ما! آیا غافل می شوی از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود؟

پس حق تعالی وحی کرد به سوی ایشان که: ای ملائکه من! قرار گیرید! قسم به عزت و جلال خود که انتقام خواهم کشید از ایشان، هر چند بعد از زمانها باشد. پس حق تعالی حجابها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین را به ایشان نشان داد و ملائکه به آن شاد شدند؛ پس یکی از آن نه نور را دیدند که در میان آنها ایستاده، به نماز مشغول بود؛ حق تعالی فرمود: به این ایستاده (قائم) از ایشان، انتقام خواهم کشید».

۲۶. «محمّد»؛ اسم اصلی و نام اولی الهی آن حضرت است؛ چنانکه در اخبار متواتره خاصه و عامه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی هم نام من است».

در خبر «لوح» که مستفیض، بلکه متواتر معنوی است و جابر برای حضرت باقر علیه السلام نقل کرد که آن لوح را در نزد صدیقه طاهره علیها السلام دید و آن را خدای عزوجل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرده بود و در آنجا اسامی اوصیای آن حضرت ثبت بود، به روایت شیخ صدوق در «کمال الدین» و «عیون الاخبار» اسامی حضرت مهدی علیه السلام به این نحو ضبط شده بود: «ابوالقاسم محمد، فرزند حسن، حجة الله القائم است، مادر او کنیزی می باشد که اسم او نرجس علیها السلام است».

و به روایت شیخ طوسی در «امالی»: «محمد خروج می کند در آخر الزمان، بر سر او ابر سپیدی است که بر او سایه می افکند. ندا می کند به زبان فصیح که می شنوند آن را ثقلین (جن و انس)، که اوست مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله، پُر کند زمین را از عدل، چنانکه پُر شده از جور».

مخفی نماند که مقتضای اخبار کثیره معتبره قریب به متواتر معنوی این است که ذکر این اسم مبارک در مجالس و محافل تا ظهور موفور السرور آن حضرت حرام است و این حکم از خصایص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین می باشد. حتی آن که شیخ اقدم، ابو محمد حسن بن موسی نوبختی - از علمای زمان غیبت صغری - در کتاب «فِرَق و مقالات» در ذکر فرقه دوازدهم شیعه، بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که «ایشان - یعنی فرقه دوازدهم - امامیه اند».

آن گاه مذهب و عقیده ایشان را نقل می کند تا آن که می فرماید: «وَلَا يَجُوزُ ذِكْرُ اسْمِهِ وَلَا السُّؤَالُ عَنْ مَكَانِهِ...». از این کلام در این مقام، معلوم می شود که این حکم، از خصایص مذهب امامیه است.

و از احدی از ایشان خلافی نقل نشده تا زمان خواجه نصیرالدین طوسی که آن مرحوم، قائل به جواز شدند.

۲۷. «مُنْتَقِمٌ»؛ در «هدایه» و در «مناقب قدیمه» از القاب آن حضرت شمرده شده و در خطبه غدیریّه رسول خدا ﷺ است در اوصاف آن جناب: «أَلَا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

در خبر طولانی مشهور «جارود بن منذر» است به روایت ابن عیّاش در «مقتضب» که رسول خدا ﷺ فرمود: «در آن شب که مرا به آسمان بردند، خداوند وحی نمود به من که سؤال کنم از رسولانی که پیش از من مبعوث شدند. پس گفتم: بر چه مبعوث شدید؟ گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام که از شما خواهند بود.

آن‌گاه وحی نمود به من که: ملتفت شو از طرف راست عرش! پس ملتفت شدم و دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی علیهم السلام را که در پایابی^۱ از نور، نماز می‌کردند. پروردگار تبارک و تعالی به من فرمود: اینها حجّت منند برای اولیای من و این - یعنی مهدی علیهم السلام - منتقم است از اعدای من».

در «کمال الدین» روایت شده است که آن حضرت، در سن سه سالگی به احمد بن اسحاق فرمود: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ».

۲۸. «مهدی»؛ که شهر اسماء و القاب آن حضرت است در نزد جمیع فرقه‌های اسلامی.

۱. در حدیث «ضحضاح» است که گویا به معنی آب نما باشد.

/ شیخ طوسی در «غیبت» خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سؤال نمود از امام صادق علیه السلام که: «چرا نامیده شده آن جناب به مهدی؟» فرمود: «زیرا که او هدایت می‌کند مردم را به سوی هر امر مخفی». شیخ مفید در «ارشاد» روایت کرده از آن جناب که فرمود: «قائم علیه السلام را مهدی نامیدند به آن دلیل که هدایت می‌نماید مردم را به سوی امری که از او گم شده‌اند».

و در این اخبار، اشکالی است؛ زیرا که آنچه فرمودند، با معنی هادی مناسبت دارد که به معنی راهنماست، نه با مهدی که به معنی هدایت یافته به راه راست است. و به ضمِّ میم هم نیست؛ زیرا مهدی یعنی هدیه دهنده و توضیح جواب از این اشکال، در لقب هادی خواهد آمد. ان شاء الله.

۲۹. «عبدالله»: از اسامی مبارکه آن حضرت است، چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «اسم مهدی علیه السلام، احمد و عبد الله است». ۳۰. «مؤمل»: شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند: «حضرت امام عسکری علیه السلام در آن وقت که حجّت علیه السلام متولد شد، فرمود: ظالمان گمان کردند که مرا می‌کشند تا این که قطع کنند این نسل را؛ پس چگونه دیدند قدرت خداوند را؟ و نامید او را مؤمل».

و ظاهر آن است که به فتح میم دوّم باشد؛ یعنی آن که خلاق، آرزوی او را دارند و در دعای ندبه اشاره به این مضمون شده: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أُمْنِيَّةِ شَائِقٍ يَتَمَنَّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرَا قَحْطًا».

۳۱. «مُنْتَظَرٌ»: در «کمال الدین» روایت شده است از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: «امام بعد از حسن علیه السلام پسر اوست؛ قائم به حق که منتظر است».

راوی پرسید: چرا او را منتظر نام کرده‌اند؟

فرمود: برای آن‌که برای اوست غایب شدنی که بسیار خواهد بود روزهای آن و به طول خواهد کشید مدت آن؛ پس انتظار خواهند کشید ظهور او را مخلصان، و انکار خواهند کرد او را شک‌کنندگان...».

۳۲. «ماء معین»: یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین.

در «کمال الدین» شیخ صدوق و «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که در ذیل آیه شریفه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾^۱ که ترجمه‌اش این است: خبر دهید که اگر آب شما فرورفت در زمین، پس کیست که بیاورد برای شما آب روان؟ فرمود: «این آیه نازل شده در قائم علیه السلام».

خداوند می‌فرماید: اگر امام شما غایب شد از شما که نمی‌دانید او در کجاست، پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین و حلال خداوند - عزوجل - و حرام او را؟

آن‌گاه فرمود: «والله نیامده تأویل این آیه و لابد خواهد آمد تأویل آن». قریب به این مضمون، چند خبر دیگر در آنجا و در «غیبت» نعمانی و «تأویل الآیات» شیخ شرف‌الدین هست.

ووجه مشابهت آن جناب به «آب» که سبب حیات هر چیزی است ظاهر است؛ بلکه آن حیاتی که به سبب آن وجود مبارک آمده و می‌آید، به چندین مرتبه، اعلی و اتم و اشد و ادوم از حیاتی است که آب آورد؛ بلکه حیات خود آب، از آن جناب است.

/ در «کمال الدین» روایت شده از امام باقر علیه السلام که در آیه شریفه ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾^۱ که ترجمه‌اش این است: بدانید که خدای تعالی زنده می‌کند زمین را بعد از مردنش.

فرمود: «خداوند، زنده می‌کند به سبب قائم علیه السلام زمین را بعد از مردنش به سبب کفر اهلش. و کافر، مرده است».

و به روایت شیخ طوسی در آیه مذکوره: «خداوند اصلاح می‌کند زمین را به قائم آل محمد علیه السلام بعد از مردن؛ یعنی بعد از جور اهلش».

مخفی نماند که در ایام ظهور، مردم از این سرچشمه فیض ربّانی به آسانی استفاضه کنند و بهره برند، مانند تشنه‌ای که در کنار نهر جاری گوارایی باشد که جز اغتراف (برداشتن آب با دست) حالت منتظره نداشته باشد؛ لهذا از آن جناب، تعبیر فرمودند به «ماء معین».

در ایام غیبت که لطف خاصّ حقّ، از خلق به علت بدی کردارشان برداشته شده، باید با رنج و تعب و عجز و لابه و تضرّع و انابه از آن جناب فیضی به دست آورد و خیری گرفت و علمی آموخت؛ مانند تشنه‌ای که بخواهد از چاه عمیق، تنها به آلات و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرو نشاند؛ لهذا تعبیر فرمودند از آن حضرت به «بئر معطله» و مقام را گنجایش شرح زیاده از این نیست.

۳۳. «مبدأ الآیات»؛ چنانکه در «هدایه» است، یعنی ظاهرکننده آیات (نشانه‌ها) خداوند یا محل بروز و ظهور آیات الهیه؛ زیرا از آن روز که بساط خلافت در زمین گسترده شد و انبیا و رسل، به آیات بیّنات

و معجزات باهرات، برای هدایت خلق، بر آن بساط پا نهادند و مأمور ارشاد و اعلای کلمه حق و ازهاق باطل شدند، برای احدی، خدای تعالی، چنین تکریم و اعزاز نفرمود و با احدی آن مقدار آیات نفرستاد که برای مهدی خود علیه السلام فرستاده و روانه خواهد کرد.

۳۴. «مُضْطَرَّ»؛ در «تفسیر علی بن ابراهیم» روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «آیه شریفه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...﴾^۱ نازل شده در حق قائم علیه السلام؛ اوست والله مضطر؛ هرگاه دو رکعت نماز بخواند در مقام - یعنی مقام ابراهیم علیه السلام - و خدای را بخواند، پس اجابت می کند او را و برطرف می کند سوء را و می گرداند او را خلیفه زمین».

در «تأویل الآیات» شیخ شرف الدین روایت شده است از امام باقر علیه السلام که فرموده: «آیه مذکوره نازل شده در حق قائم علیه السلام. چون خروج کند، عمامه بر سر نهد و در مقام ابراهیم نماز کند و به سوی پروردگار خود تضرع نماید. پس هرگز رایتی (علم و پرچمی) از او برنگردد؛ یعنی به هر جا فرستد، فتح کند».

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «به درستی که قائم علیه السلام چون خروج کند، داخل مسجد الحرام شود، رو به کعبه نماید و پشت به مقام ابراهیم علیه السلام، آنگاه دو رکعت نماز به جای آرد، آنگاه برخیزد و بگوید: ای مردم! من همانندترین مردمم به آدم. من همانندترین مردمم به ابراهیم. من همانندترین مردمم به اسماعیل. ای مردم! من همانندترین

هستم به محمد ﷺ. آن‌گاه دست‌های خود را به آسمان بلند کند، پس دعا نماید و تضرع کند، تا این‌که به رو درآفتد و این است قول خدای عزوجل: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...﴾.

۳۵. «نور آل محمد ﷺ»: چنانکه در خبری است از حضرت صادق ﷺ، و در «ذخیره» از اسامی آن جناب شمرده شده که در قرآن مذکور است. و در چند خبر مذکور است در آیه شریفه ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾^۱ یعنی به ولایت قائم ﷺ و به ظهور آن جناب.

و در آیه ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲ که مراد، روشن شدن زمین است به نور آن جناب.

و در یکی از زیارات جامعه، در اوصاف آن حضرت است: «نُورُ الْأَنْوَارِ الَّذِي تَشْرُقُ بِهِ الْأَرْضُ عَمَّا قَلِيلٍ».

۳۶. «وجه» و «وجه الله»: در «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده و مقصود از وجه، وجه الله است و در زیارت آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَيَّ وَجْهِ اللَّهِ الْمُتَقَلَّبِ بَيْنَ أَظْهُرِ عِبَادِهِ».

۳۷. «ولی الله»: مکرر در اخبار به این لقب مذکور شده؛ خصوص در زبان راویان، و در روایتی است که خداوند در شب معراج فرموده که: «او - یعنی قائم ﷺ - ولی من است به راستی».

۳۸. «وارث»: در «مناقب قدیمه» و «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده و در خطبه غدیریّه است که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِهِ». و واضح است که آن جناب، وارث علوم و کمالات و مقامات و آیات بینات جمیع انبیا و اوصیا و آباء طاهربین خود ﷺ است.

راوی پرسید: «میراث رسول خدا ﷺ چیست؟»

فرمود: شمشیر رسول خدا ﷺ و زره و عمامه آن جناب و عصای او و اسلحه آن حضرت و زین اسب او.

۳۹. «هادی»: و در اخبار و ادعیه و زیارات، به این لقب، مکرر مذکور است. و خدای تعالی کسی را هادی و هدایت کننده همه جهانیان نکند و به سوی ایشان نفرستد مگر بعد از آن که خود او به حقیقت، هدایت یافته باشد و جمیع راه‌های حق و حقیقت برای او مفتوح شده و به مقاصد رسیده و مستعد هدایت کردن شده باشد. پس آن را که خدای تعالی «هادی» قرار داده و به این لقب، او را سرافراز نموده، باید «مهدی» باشد که تواند از جانب حضرت مقدّسش، در مقام هدایت خلق برآید و هر کسی را به راهی که داند و تواند، به مقصد خویش - حسب استعدادش - رساند و به این ملاحظه، جایز است تفسیر هر یک از «هادی» و «مهدی» به دیگری، چنانکه در لقب مهدی گذشت که از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدند از معنی مهدی؛ فرمود: «آن که هدایت نماید مردم را...».

یعنی آن مهدی که خدای تعالی او را مهدی نامیده، آن کسی است که مقام هدایت یافتنش به جایی رسیده که تواند از جانب اقدسش در مقام هدایت کردن برآید.

۴۰. «یَعْسُوبُ الدِّينِ»: در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از امام صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «پیوسته مردم در نقصانند تا آن که گفته نمی شود الله؛ یعنی نام خدای تعالی برده نمی شود. پس هرگاه چنین شد، ثابت می ماند یعسوب دین، با اتباعش ... [که گفته شده که

مقصود از یعسوب الدین - در اینجا - حضرت مهدی علیه السلام است.^۱

مخفی نماند که بیشتر این اسامی و القاب و کنیه‌ها که ذکر شد، از جانب مقدّس حضرت باری تعالی و انبیا و اوصیا علیهم السلام است و قرار دادن خدای تعالی و خلفایش اسمی را برای کسی، نه مثل نام گذاردن متعارف مردم است که در آن، رعایت و ملاحظه معنی آن اسم و وجود و عدم آن، در آن شخص نکنند و گاهی شود که برای مولودی پست رتبه و فطرت و مذموم الخلقه و خصلت، اسامی شریفه گذارند و لکن خدای تعالی و اولیایش تا معنی اسم در شخص نباشد، آن اسم را برای او نگذارند.

و از اینجا معلوم می‌شود که کثرت اسامی و القاب الهی رسول خدا و صدیقه کبری و ائمه هدی علیهم السلام، کاشف است از کثرت صفات و مقامات عالیه؛ زیرا هر یک، دلالت بر خلق و صفتی و فضل و مقامی کند؛ بلکه بعضی بر همه آنها دلالت کند و از آنها باید به آن مقامات - به آنقدر که لفظ را گنجایش، و فهم را راه باشد - پی برد.

□ باب سوم:

شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی علیه السلام

مخفی نماند که شمایل آن حضرت، در اخبار متفرقه، به عبارات مختلفه و متقاربه، از طرق خاصه و عامه مذکور است.

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام شبیه‌ترین مردم است به من؛ در خَلق و خُلُق».

و به روایتی فرمود: «شمایل او شمایل من است».

و روایت شده در «کفایة الاثر» که آن جناب فرمود: «پدر و مادرم، فدای هم نام من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران!».

در «غیبت» فضل بن شاذان به سند معتبر، از آن جناب روایت شده است که فرمود: «نهم از امامان که از صلب حسینند، قائم اهل بیت من و مهدی امت من است و شبیه‌ترین مردمان است به من؛ در شمایل و افعال و اقوال».

در «غیبت» نعمانی روایت شده از یکی از راویان که گفت: «قائم - مهدی علیه السلام - از نسل علی علیه السلام است، شبیه‌ترین مردم است به عیسی بن مریم در خَلق و خُلُق و سیما و هیأت...».

عامه نیز روایت کرده‌اند: «آن جناب شبیه‌ترین خلق است به عیسی علیه السلام».

ذکر جمله‌ای از خصایص حضرت مهدی علیه السلام

اول: امتیاز نور آن جناب علیه السلام بین انوار ائمه علیهم السلام که ممتازند از انوار انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین.

در «غیبت» شیخ جلیل، فضل بن شاذان آمده است به دو سند، از عبدالله بن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «چون مرا عروج به معارج سماوات دادند، به سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى رسیدم، خطاب از حضرت رَبِّ الْأَرْيَابِ رسید که: یا محمد!

گفتم: لیک! لیک! ای پروردگار من!

فرمود: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات و نبوت او، الا آن که بر پای داشت به امر دعوت و به جای خود و برای هدایت امت پس از خود، وصی خود را به جهت نگاهبانی شریعت. و ما قرار دادیم علی بن ابی طالب علیه السلام را خلیفه تو و امام امت تو، پس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن علیهم السلام. ای محمد! سر بالا کن!

چون سر بالا کردم، انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین علیه السلام را دیدم و حجة بن الحسن را دیدم در میان ایشان می درخشید که گویا ستاره‌ای درخشنده است.

و خدای تعالی فرمود: اینها خلیفه‌ها و حجّت‌های منند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیای تو نیز بعد از تو. خوشا به حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را!.

در «مقتضب» خبری دیگر روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام در ذکر ائمه علیهم السلام در شب معراج و دیدن انوار ایشان تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دیدم علی را و... و... و... و حسن بن علی والحجة القائم علیه السلام را که گویا [قائم] ستاره درخشانی بود در میان ایشان.

گفتم: ای پروردگار من! اینها کیستند؟

فرمود: «اینها ائمه اند علیهم السلام و این قائم علیه السلام؛ حلال می کند حلال مرا و حرام می کند حرام مرا و انتقام می کشد از دشمنان من.

ای محمد! او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست دارد. دوم: شرافت نسب؛ زیرا آن جناب داراست شرافت نسب همه پدران طاهرین خود علیهم السلام را که نسب ایشان، اشرف انساب است، و اختصاص دارد به رسیدن نسبش از طرف مادر، به جناب شمعون صفا - وصی حضرت عیسی علیه السلام - پس داخل شود در آن، سلسله بسیاری از انبیا و اوصیا علیهم السلام که شمعون به آنها رسد.

سوم: بردن آن حضرت را در روز ولادت، به سراپرده عرش و خطاب خداوند تبارک و تعالی به او که: «مرحبا به تو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و هدایت عباد من! قسم خوردم به درستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو بیامرزم و به تو عذاب کنم...».

چهارم: بیت الحمد؛ چنانکه «نعمانی» و «مسعودی» و غیر ایشان روایت کردند از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «از برای صاحب این امر، خانه ای است که او را بیت الحمد می گویند؛ در آن چراغی است که روشن است از آن روز که متولد شده و تا آن روز که با شمشیر خروج کند خاموش نمی شود».

پنجم: جمع میان کنیه رسول خدا ﷺ و اسم مبارک آن حضرت. و این جمع، برای دیگران روا نیست و در «مناقب» روایت است که فرمود: «اسم مرا بگذارید و کنیه مرا نگذارید».

ششم: حرمت بردن نام آن جناب، چنانکه در باب القاب در ذیل نام بیست و ششم گذشت.

هفتم: ختم وصایت پیامبر اسلام در روی زمین، به آن جناب.

هشتم: غیبت از روز ولادت و سپرده شدن به روح القدس، و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزئی از اجزای آن، به لوث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین، ملوث نشده است.

نهم: معاشرت و مصاحبت نداشتن با کفار و منافقین و فسّاق، و نداشتن خوف و تقیه و مدارات با آنها، و دوری از ایشان.

از روز ولادت تاکنون، دست ظالمی به دامانش نرسیده و با کافر و منافقی مصاحبت ننموده و از منازلشان کناره گرفته و از حقی به جهت خوف یا مدارات دست نکشیده؛ بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار، بر آینه وجود حق‌نمای آن بزرگوار، گردی ننشسته و از خارستان اجانب، خاری به دامان جلالش نخلیده و ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۱.

دهم: نبودن بیعت احدی از جابران بر گردنش، چنان که در «أعلام الوری» روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی علیّه السلام که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آن‌که واقع می‌شود در گردن او بیعتی از برای طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌خواند روح الله - عیسی بن مریم علیهما السلام - پشت سر او».

۱. سوره مائده: آیه ۵۴ - سوره حدید: آیه ۲۱ - سوره جمعه: آیه ۴.

یازدهم: داشتن علامتی در پشت، مثل علامت پشت مبارک رسول خدا ﷺ که آن را ختم نبوت گویند، و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد.

دوازدهم: اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کتاب های آسمانی سماویه و اخبار معراج از سایر اوصیاء علیهم السلام، به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدد.

سیزدهم: ظهور آیات غریبه و علامات سماویه و ارضیه برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولد و ظهور هیچ [امام و] حجّتی نشده. در کافی روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که «آیات» در آیه شریفه ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۱ را تفسیر فرمود به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حق را به خروج قائم علیه السلام...

چهاردهم: ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام، مقارن ظهور آن حضرت. چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾^۲ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «منادی ندا می کند به اسم قائم و اسم پدرش علیه السلام».

و در تفسیر ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾^۳ که ترجمه اش این است: روزی که می شنوند فریاد را، به راستی این است روز خروج، فرمود: «صیحه قائم علیه السلام است».

۲. سوره ق: آیه ۴۱.

۱. سوره فصلت: آیه ۵۳.

۳. سوره ق: آیه ۴۲.

و بر این مضمون، اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حدّ تواتر است و در بعضی از آنها ندای آسمانی را از علائم حتمی ظهور آن حضرت شمرده‌اند.

پانزدهم: سایه انداختن ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت و ندا کردن منادی در آن ابر، به نحوی که می‌شنوند آن را ثقلین که: «اوست مهدی آل محمد علیهم‌السلام پُر می‌کند زمین را از عدل، چنانکه پر شده از جور». و این در خبر «لوح» است به روایت شیخ طوسی.

شانزدهم: تصرّف نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوّار، در بنیه و مزاج و اعضا و قوا و صورت و هیأت آن حضرت که با این طول عمر - که تاکنون (زمان تألیف کتاب نجم‌الثاقب^۱) هزار و چهل و هشت سال از عمر شریفش گذشته و خدای داند که تا ظهور، به کجای از سن رسد - چون ظاهر شود در صورت مرد سی یا چهل ساله باشد و مانند انبیای طویل الأعمار گذشته و غیر ایشان نباشد که یکی، هدف تیر پیری خود ﴿... وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا...﴾^۲ باشد و دیگری به نوحه‌گری ﴿إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا﴾^۳ از ضعف پیری خویش بنالد.

شیخ صدوق روایت کرده از ابوصلت هروی که گفت: پرسیدم از حضرت رضا علیه‌السلام که: «چیست علامت قائم شما چون خروج نماید؟» فرمود: «علامتش آن است که در سن پیر باشد، و به صورت، جوان؛ تا به مرتبه‌ای که نظرکننده به آن حضرت، گمان برد که در سن چهل سالگی

۱. تاریخ تألیف نجم‌الثاقب، سال ۱۳۰۳ هجری قمری می‌باشد.

۲. سوره هود: آیه ۷۲. ۳. سوره مریم: آیه ۴.

است یا کمتر از چهل سالگی. و دیگر از نشان‌های آن حضرت این است که به گذشتن شب‌ها و روزها بر آن حضرت، پیری بر آن جناب، راه نیابد تا زمانی که اجل آن سرور، در رسد.

در «احتجاج» طبرسی روایت شده از امام حسن علیه السلام که در ضمن حالات آن جناب فرمود که: «طولانی می‌کند خداوند عمر آن حضرت را، آن‌گاه ظاهر می‌کند او را به قدرت خود در صورت جوان چهل ساله، و این برای آن‌که بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است [می‌باشد].»

هفدهم: بیرون کردن زمین، گنج‌ها و ذخیره‌ها را که در آن پنهان و سپرده شده. در «کمال الدین» است که خداوند، در شب معراج به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از برای او - حضرت قائم علیه السلام - ظاهر می‌کنم گنج‌ها و ذخیره‌ها را به مشیت خود.»

در «ارشاد» شیخ مفید است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «چون قائم علیه السلام خروج کند، ظاهر می‌کند زمین، گنج‌های خود را تا می‌بینند مردم، آن گنج‌ها را بر روی زمین.»

در «غیبت» نعمانی است که امام باقر علیه السلام فرمود: «هرگاه که برخیزد قائم اهل بیت علیهم السلام تقسیم می‌کند بالسویّه» - تا این‌که فرمود: - «و جمع می‌شود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن.»

هجدهم: زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوه‌ها و سایر نعم ارضیه؛ به نحوی که معایرت پیدا کند حالت زمین در آن وقت، با حالت آن در اوقات دیگر، و محقق شود قول خدای تعالی: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۱

۱. سوره ابراهیم: آیه ۴۸.

/ نعمانی روایت کرده از یکی از راویان که «مهدی علیه السلام، چنین کند».
و مراد، تبدیل صورت زمین است در زمان آن حضرت، به صورتی
دیگر، به جهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سایر برکات.
نوزدهم: تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت و گذاشتن
دست مبارک، بر سر ایشان، و رفتن کینه و حسد از دل‌هایشان و کثرت علوم
و حکمت ایشان، چنان‌که در کتاب «زرّاد» است که گفت: «گفتم به امام
صادق علیه السلام: می‌ترسم که از مؤمنین نباشم.

فرمود: برای چه؟

گفتم: برای آن‌که نمی‌یابیم در میان خود، کسی را که بوده باشد برادر او
در نزد او برگزیده‌تر و محبوب‌تر از درهم و دینار، و می‌یابیم درهم و دینار
را محبوب‌تر در نزد خود از برادری که جمع نموده میان ما و او موالات
امیرالمؤمنین علیه السلام.

فرمود: نه چنین است. شماها مؤمنید و لکن کامل نخواهید کرد ایمان
خود را تا این‌که خروج کند قائم علیه السلام؛ پس در آن زمان، جمع می‌نماید
خداوند تبارک و تعالی عقول شما را».

در «خرایج» راوندی و «کمال الدین» صدوق روایت است از حضرت
باقر علیه السلام که فرمود: «هرگاه خروج کرد قائم ما علیه السلام، می‌گذارد دست خود را
بر سر بندگان، پس جمع می‌نماید به سبب آن، عقل‌های ایشان را و کامل
می‌گردد به آن، خرده‌های ایشان».

بیستم: قوت خارج از عادت، در دیدگان و گوش‌های آن حضرت

و اصحاب او.

چنانکه در «کافی» و «خرایج» روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «به درستی که قائم ما هرگاه خروج کند، قوت می دهد خداوند در گوش ها و چشم های شیعیان ما تا این که می شود میان ایشان و قائم علیه السلام، به قدر چهار فرسخ، پس با ایشان تکلم می کند و ایشان می شنوند و نظر می کنند به سوی آن جناب».

شیخ جلیل، فضل بن شاذان، در کتاب «غیبت» خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «به درستی که مؤمن، در زمان قائم علیه السلام در مشرق است، و می بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین، آن که در مغرب است، می بیند برادر خود را که در مشرق است».

بیست و یکم: دادن قوت چهل مرد به هر یک از اعوان و انصار آن حضرت. چنانکه در «کافی» است از عبدالملک بن اعین که گفت: «برخاستم در نزد ابی جعفر علیه السلام، تکیه کردم بر دستم، پس گریستم و گفتم: آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را - یعنی سلطنت ظاهر ائمه علیهم السلام - را و در من قوتی باشد».

پس فرمود: «آیا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی، بعضی را و شما در خانه های خود آسوده باشید؟ اگر امر چنان شد، یعنی فرج عظیم آمد، داده می شود به هر مردی از شما، قوت چهل مرد و گرداننده می شود دلهای شما مانند پاره آهن (یعنی در محکم بودن) اگر خواستید به آن قوت، کوه را برگزید، خواهید توانست و شما باید قوام زمین و خزان آن».

و در «کمال الدین» صدوق روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «نگفت جناب لوط به قوم خود ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ﴾

شَدِيدٍ^۱ مگر در قیاس و آرزوی قوّت قائم علیه السلام، و ذکر نکرد مگر شدّت اصحاب او را که داده می شود به یک مرد از ایشان، قوّت چهل مرد». و این مضمون را شیخ صدوق در «خصال» از حضرت سجاده علیه السلام و شیخ مفید در «اختصاص» و ابن قولویه در «کامل الزیاره» و فضل بن شاذان در «غیبت» خود، از امام صادق علیه السلام و عیاشی در «تفسیر» خود روایت کردند. و در «کمال الدین» است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آن جناب، دست خود را بر سر بندگان خدا بگذارد؛ پس نماند مؤمنی مگر آن که دلش محکم تر از پاره آهن شود، و بدهد به او قوّت چهل مرد را».

بیست و دوم: برداشته شدن تقیّه و خوف از کفار و مشرکان و منافقان، و میسر شدن بندگی خدای تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب قوانین الهیّه و فرامین آسمانیّه، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره ای از آنها از بیم مخالفان، و ارتکاب اعمال ناشایسته؛ چنان که خدای تعالی وعده فرموده در کلام خود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...﴾^۲؛ وعده داده خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند از شما و کارهای شایسته کردند که البته خلیفه گرداند ایشان را چنان که خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن خواهد کرد برای ایشان، دین ایشان را که پسندید برایشان، و البته تبدیل خواهد کرد ترس ایشان را به ایمنی، که بپرستند مرا و شریک قرار ندهند برای من چیزی را.

۱. سوره هود: آیه ۸۱.

۲. سوره نور: آیه ۵۵.

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» فرمود که: «روایت از اهل بیت علیهم السلام این است که آیه، در حق مهدی علیه السلام است».

و روایت کرده عیاشی که حضرت سجاده علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، آن‌گاه فرمود که: «ایشان والله شیعیان ما اهل بیت‌اند. این کار، یعنی این سه احسان بزرگ،^۱ به ایشان می‌شود بر دست مردی از ما، و او مهدی این امت است».

بیست و سوم: فراگرفتن سلطنت آن حضرت، تمام روی زمین را، از مشرق تا مغرب، بر و بحر، معموره و خراب و کوه و دشت؛ نماند جایی که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است.

شیخ صدوق در «علل» و «عیون» و «کمال الدین» روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خبری طولانی که فرمود: «در شب معراج نظر کردم به ساق عرش. پس دیدم دوازده نور را؛ در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن، اسم وصی از اوصیای من بود؛ اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان مهدی امت من».

گفتم: «ای پروردگار من! اینها اوصیای منند پس از من؟»

پس خطاب رسید که: «ای محمد! اینها اولیا و اوصیا و حجّت‌های منند بعد از تو بر خلق، و ایشان اوصیای تو هستند و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو».

قسم به عزّت و جلال خود که البته ظاهر کنم به ایشان، دین خود را و بلند کنم به ایشان، کلمه خود را و پاک کنم به آخر ایشان، زمین خود را از

۱. استخلاف و تمکین دین و تبدیل خوف به امن، منظور است.

دشمنان خود و البته مالک گردانم او را مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن را و البته مسخر کنم برای او باده‌ها را و البته هموار کنم برای او ابرهای سخت را و البته بالا بَرَم او را در اسباب - یعنی راه‌های آسمان - و البته یاری کنم او را به لشکر خود و قوت دهم او را به ملائکه خود؛ تا بالا گیرد دعوت من، و جمع شوند خلائق بر توحید من. آن‌گاه سلطنت او را دوام دهم و روزگار سلطنت را میان اولیای خود، تا روز قیامت، به نوبت گذارم».

بیست و چهارم: پُر شدن تمام روی زمین از عدل و داد؛ چنانکه در کمتر خبری - الهی یا نبوی، خاصی یا عامی - ذکری از حضرت مهدی علیه السلام شده که این بشارت و این منقبت برای آن جناب، مذکور نباشد در آن.

در «عیون» شیخ صدوق روایت است از امام رضا علیه السلام که فرمود: «چون آن حضرت خروج کند، روشن شود زمین به نور پروردگار خود و گذاشته شود میزان عدل، میان مردم؛ پس ظلم نمی‌کند احدی، احدی را».

در «ارشاد» شیخ مفید روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هرگاه قائم علیه السلام خروج کرد، حکم می‌کند به عدل و مرتفع می‌شود در ایام او جور، و ایمن می‌شود به او راه‌ها، و بیرون می‌آورد زمین، برکات خود را، و برمی‌گردد هر حقی به سوی اهل آن حق، و باقی نمی‌ماند اهل دینی مگر آن‌که اظهار اسلام کند و اعتراف کند به ایمان».

در «کمال الدین» است که ربّان بن الصّلت عرض کرد به امام رضا علیه السلام که: «تو صاحب این امری؟»

فرمود: «من صاحب این امر هستم و لکن نیستم آن کسی که پُر می‌کند زمین را از عدل، چنان‌که پُر شده از جور».

بیست و پنجم: حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و نخواستن بیّنه و شاهد از احدی.

در «بصائر الدرجات» صفار روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «هرگز دنیا به آخر نخواهد رسید مگر این که خروج کند مردی از ما اهل بیت که حکم کند به حکم داوود و آل داوود؛ نخواهد از مردم، بیّنه». به روایت دیگر فرمود: «عطا خواهد کرد به هر نفسی (کسی) حکم او را». نیز روایت کرده از آن جناب که فرمود: «هرگاه قائم آل محمد علیهم السلام خروج کرد، حکم می کند به حکم داوود و سلیمان؛ نمی خواهد از مردم، شاهدی».

در «دعوات» سید فضل الله راوندی روایت است از حضرت عسکری علیه السلام که در جواب آن کسی که پرسید: «چون قائم علیه السلام برخاست، به چه حکم می کند؟»، نوشت: «پس هرگاه خروج کرد، حکم می کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داوود، و نمی خواهد از مردم، بیّنه».

بیست و ششم: اطاعت حیوانات، از انصار و یاران آن حضرت.

بیست و هفتم: امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی، آن حضرت را در شب معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله - بعد از نمایاندن اشباح نورانیه ائمه علیهم السلام به آن حضرت، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حجّت عصر علیه السلام - به این که فرمود به روایت ابن عباس: «این قائم علیه السلام، حلال می کند حلال مرا و حرام می کند حرام مرا و انتقام می کشد - ای محمد! - از اعدای من. ای محمد! دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست می دارد او را».

بیست و هشتم: نزول حضرت روح الله - عیسی بن مریم علیها السلام - از آسمان، برای یاری حضرت مهدی علیه السلام و نماز کردن پشت سر آن جناب.

در «کمال الدین» روایت است از رسول خدا ﷺ که فرمود: «قسم به آنکه مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خدا آن روز را تا خروج کند در آن روز، فرزندم مهدی، و فرود آید روح الله - عیسی بن مریم علیه السلام - و نماز کند پشت سر او».

در «اعلام الوری» از شیخ طبرسی روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آنکه واقع می‌شود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌کند روح الله - عیسی علیه السلام - پشت سر او».

در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از آن جناب ﷺ که فرمود به فاطمه علیها السلام که: «ای فرزند من! داده شده به ما اهل بیت، هفت چیز که داده نشده به احدی پیش از ما:

- ۱ - پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تو است.
- ۲ - وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تو است.
- ۳ - و شهید ما بهترین شهداست و آن عم پدر تو - حمزه - است.
- ۴ - از ماست کسی که برای او دو بال سبز است که پرواز می‌کند به آن، در بهشت.

- ۵ و ۶ - از ماست دو سبط این امت و آن دو پسر تو، حسن و حسینند.
 - ۷ - از ماست - قسم به خداوندی که نیست خدایی جز او! - مهدی این امت! آنکه نماز می‌کند پشت سر او، عیسی بن مریم».
- آن‌گاه دست مبارک بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و سه مرتبه فرمود: «از این است».

بیبست ونهم: قتل دجال لعین که از عذابهای الهی است برای اهل قبله.
سیام: انقطاع سلطنت جابران و دولت ظالمان در دنیا، به وجود او.
و مکرر حضرت صادق علیه السلام به این بیت مترنم بودند:
لِكُلِّ أَنْاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا وَ دَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ
و در «غیبت» نعمانی روایت شده از امام باقر علیه السلام که فرمود: «دولت ما
آخر دولت‌هاست و نمی ماند اهل بیتهی که برای ایشان دولتی است مگر
آن که سلطنت خواهند کرد پیش از ما؛ تا این که آن گاه که بینند سیره
و سلوک ما را، تگویند که هر گاه ما سلطنت می کردیم، سلوک می نمودیم
مثل سلوک این جماعت، و این است قول خدای عزوجل: ﴿وَالْغَايِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱».

در «غیبت» فضل بن شاذان همین خبر را به سند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است.

پوشیده نماند که آنچه ذکر کردیم،^۲ نمونه‌ای است از خصایص
و تشریفات الهیه مهدویه که معلوم می شود اندکی از مقامات عالیه آن
حضرت و بزرگی سلطنت آن جناب که کسی ندیده و نشنیده و نخواهد
دید، و رفع می شود استغراب^۳ بعضی آنچه وارد شده در حق آن حضرت.
شیخ نعمانی در «غیبت» خود روایت کرده که: «کسی پرسید از
حضرت صادق علیه السلام که: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه! اگر من او را
درک کنم، هر آینه خدمت می کنم او را، در ایام حیات خود.

۱. سوره اعراف: آیه ۱۲۸.

۲. در نجم الثاقب، ۴۶ امتیاز نقل شده که در اینجا به ۳۰ تای از آنها اکتفا شد.

۳. عجیب و غریب به نظر رسیدن.

□ باب سوم: شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی □ ۴۷

و آن جناب، بعد از نماز ظهر، دعا می‌کردند برای حضرت قائم علیه السلام.
پس راوی عرض کرد که: «برای خود دعا کردی؟»
فرمود: دعا کردم برای نور آل محمد علیهم السلام و سابق ایشان و انتقام کشنده
از اعدای ایشان».

□ باب چهارم:

گفتار دانشمندان سنّی درباره آن جناب

مخفی نماند که اختلافی نیست در میان فرقه‌های معروفه مسلمین، در این‌که: «حضرت رسول ﷺ خبر دادند به آمدن شخصی در آخرالزمان که او را مهدی علیه السلام می‌گویند، و هم‌نام است با آن حضرت، و دین آن حضرت را رواج دهد و پر کند تمام زمین را از عدل و داد».

طایفه محقه و فرقه ناجیه، شیعه امامیه اثناعشریه - ایدهم الله تعالی - به حسب نصوص متواتره از حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت خلف صالح، حجة بن الحسن العسکری علیه السلام را مهدی موعود و قائم منتظر و امام غایب می‌دانند و از همه امامان قبلی، تصریح به اسم و وصف و شمایل و غیبت آن جناب رسیده، و پیش از ولادت آن حضرت، در کتب معتبره ایشان ثبت شده است که بعضی از آن کتاب‌ها تا حال، موجود است و به نحوی که اخبار نمودند و وصف کردند، اشخاص فراوانی آن حضرت را دیدند و اسم و نسب و اوصاف، مطابق شد با آنچه فرمودند.

و با ما موافقت کردند در این مذهب و اعتقاد، جماعتی از اهل سنّت، که مناسب است ذکر اسامی ایشان با اشاره به علو مقام آنها در نزد آن جماعت، تا اهل تسنن هم از گفتار علما و محدّثان خود، آگاهی پیدا کنند و تصور نکنند اعتقاد به مهدی، مختص به شیعیان است.

قبلاً یادآوری می‌کنیم که علماء اهل تسنن، کتاب‌های بسیاری درباره حضرت مهدی علیه السلام تألیف کرده‌اند؛ مانند:

«مناقب المهدی» و «صفة المهدی» از حافظ ابونعیم اصفهانی.

«بیان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام» از محمد بن یوسف بن محمد

شافعی گنجی.

«عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر» از یوسف بن یحیی السلمی.

«اخبار المهدی» از سید علی همدانی.

«کشف المخفی فی مناقب المهدی علیه السلام»؛ اگرچه مؤلف آن شیعه است

ولکن تمام اخبار آن - که ۱۱۰ حدیث است - مأخوذ از کتب اهل سنت است.

«ملاحم» ابوالحسن، احمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله المنادی

معروف به ابن المنادی.

«کتاب» سعد الدین حموی خلیفه نجم الدین.

«برهان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام» از ملا علی متقی، صاحب کتبی

العمال.

«اخبار المهدی علیه السلام» از عباد بن یعقوب رواجی.

«عرف الوردی فی اخبار المهدی علیه السلام» از عبد الرحمن سیوطی و ...

اینک گفتار برخی از دانشمندان سنی

اول: ابوسالم کمال الدین محمد قریشی نصیبی

وی در کتاب «مطالب السؤل» در باب دوازدهم، به اعتقاد جازم

واصرار بلیغ، اثبات این مطلب را نموده و پاره‌ای از شبهات منکرین را ذکر

ورد نموده و با بیان و عبارات موثقه، آن جناب را مدح نموده و نسخه آن

کتاب، شایع و در تهران و نیز در هند چاپ شده.

دوم: ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی

او کتابی مستقل مشتمل بر بیست و چهار باب نوشته و اخبار مسنده از کتب معتبره نقل کرده و به نحو اتم، مذهب امامیه را اثبات، و شبهات اصحاب خود را ردّ نموده.

و در «کشف الظنون» گفته: کتاب «بیان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام» از شیخ ابی عبدالله محمد بن یوسف گنجی است که وفات کرده در سال ۶۵۸ و نیز گفته: «کفایة الطالب در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» از شیخ حافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی است و در معرفی «فصول المهمه» نیز از او به امام حافظ تعبیر کرده.

و در اصطلاح اهل حدیث علمای اهل سنت، حافظ کسی را گویند که علم او به صد هزار حدیث از روی متن و سند محیط باشد.

سوم: شمس الدین ابوالمظفر یوسف بغدادی حنفی

عالم فقیه واعظ، شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن علی بن عبدالله بغدادی حنفی، سبط عالم واعظ، ابی الفرج عبد الرحمن الجوزی است که شرح حالش در «تاریخ ابن خلکان»، «مرآة الجنان» یافعی و «کشف الظنون» و غیره مسطور است.

چهارم: شیخ نورالدین، علی بن محمد بن صباغ مالکی مکی

او در کتاب «الفصول المهمة فی معرفة الائمة علیهم السلام» شرحی وافی در احوال آن حضرت آورده و امامت و مهدویت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام را به نحو امامیه اثبات نموده، با ردّ شبهات واهیة عامه.

و او از اعیان علمای عامه است و در ضمن احوال حضرت عسکری علیه السلام گفته: ابو محمد، حسن، از خود فرزند پسری که حجت قائم

منتظر علیه السلام است به جای گذاشت برای دولت حقّه، و مولد او را مخفی نمود و امر او را ستر کرد به جهت صعوبت امر و خوف سلطان و طلب کردن او (سلطان) شیعه را و حبس نمودن و گرفتن ایشان را».

پنجم: شیخ ادیب ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن الخشاب

وی در کتاب «تاریخ موالید و وفات اهل بیت علیهم السلام» بعد از ذکر امام حسن عسکری علیه السلام گفته:

ذکر خَلَف صالح: خبر داد مرا صدقه بن موسی، گفت: خبر داد مرا پدرم از رضا علیه السلام که فرمود: «خَلَف صالح از فرزندان ابی محمد، حسن بن علی است و اوست صاحب الزمان و اوست مهدی علیه السلام».

و خبر داد مرا جراح بن سفیان، گفت: خبر داد مرا ابوالقاسم، طاهر بن هارون بن موسی العلوی از پدرش هارون از پدرش موسی، گفت که: فرمود سید من، جعفر بن محمد علیه السلام که: «خَلَف صالح از فرزند من است و اوست مهدی؛ اسم او محمد است، کنیه او ابوالقاسم؛ خروج می کند در آخر الزمان؛ نام مادر او صیقل است».

و ابوبکر دارع برای من نقل کرد که در روایت دیگر، مادر او حکیمه [ملیکه] است و در روایت سوم، او را نرجس می گویند و بعضی گفته اند که او را سوسن می گویند و خدای داناتر است به این، و کنیه او ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است: خَلَف و محمد؛ ظاهر می شود در آخر الزمان؛ ابری او را سایه می افکند از آفتاب، می رود با او به هر جا که برود، ندا می کند به آواز فصیح که: «این مهدی است».

خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا ابوالسکین از بعضی از اصحاب تاریخ که: «مادر منتظر علیه السلام را حکیمه [ملیکه] می گویند».

خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا عبدالله بن محمد از هیثم بن عدی، گفت که می‌گویند: «کنیه خلف صالح، ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است».

ابن خلکان در «تاریخ» خود گفته، ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد - معروف به ابن خشاب بغدادی - عالم مشهور در ادب و نحو و تفسیر و حدیث و نسب و فرایض و حساب و حفظ قرآن به قراءات بسیار [بود]، و او مملو بود از علوم، و برای او ید طولایی بود در آنها و خط او در نهایت خوبی بود. و بعد از ذکر پاره‌ای از مؤلفات او گفته که مولد او سال ۴۹۲ بود و در سال ۵۶۷ وفات کرد. و سیوطی در «طبقات النحاة»، ثناء بلیغی از او کرده است.

ششم: محیی‌الدین عربی (ابن عربی)

محمی‌الدین العربی الأندلسی در باب ۳۶۶ از کتاب «فتوحات» خود، مطابق آنچه شعرانی در «یواقیت» نقل کرده، گفته: «بدانید که ناچار است از خروج مهدی، لکن خروج نمی‌کند تا آن‌که پر شود زمین از جور و ظلم؛ پس پر کند آن را از عدل و داد و اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خداوند آن روز را تا این‌که والی شود این خلیفه؛ او از عترت رسول خدا ﷺ و از عترت فاطمه علیها السلام است. جد او حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و والد او حسن عسکری علیه السلام، پسر امام علی النقی؛ پسر امام محمد تقی، پسر امام علی رضا، پسر امام موسی کاظم، پسر امام جعفر صادق، پسر امام محمد باقر، پسر امام زین‌العابدین علی، پسر امام حسین، پسر امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مطابق است اسم او با اسم رسول خدا؛ بیعت می‌کنند او را مسلمانان، مابین رکن و مقام ابراهیم؛ شبیه رسول خدا ﷺ است در خلق و پایین‌تر از اوست در خلق؛ زیرا که نمی‌شود احدی مانند رسول خدا ﷺ، در اخلاق او، و خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. تقسیم می‌کند مال را بالسویه، و به عدالت رفتار می‌کند در رعیت؛ می‌آید در نزد او مرد، پس می‌گوید: ای مهدی عطا کن به من! و در پیش روی او مال است، پس عطا می‌کند به او، آن قدر که تواند او را بردارد. خروج می‌کند در وقت سستی دین. باز می‌دارد خداوند به او، مردم را از مناهی و معاصی، پیش (بیش) از آنچه نگاه داشته به قرآن....

هفتم: شیخ عبدالوهاب (الشعرانی)

شیخ عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی، عارف مشهور و صاحب تصانیف متعدده، در کتاب «یواقیت و جواهر» در عقاید اکابر، در مبحث شصت و ششم گفته که: «جميع علامات قیامت که شارع به آن خبر داده، حق است و لابد است که واقع شود همه آنها پیش از برخاستن قیامت؛ مثل خروج مهدی علیه السلام؛ آن‌گاه دجال؛ آن‌گاه عیسی... تا این که اگر نماند مگر یک روز از دنیا، واقع می‌شود همه اینها».

هشتم: نورالدین عبدالرحمن جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی، معروف به ملا جامی که نسبش منتهی می‌شود به محمد بن حسن شیبانی، تلمیذ ابوحنیفه، در کتاب «شواهد النبوة» - که عالم مشهور، قاضی حسین بن محمد بن حسن دیاربکری مالکی، در اول کتاب «تاریخ خمیس در احوال انفس نفیس» آن را از کتب

معتبره شمرده - آن جناب را امام دوازدهم شمرده و شرح غرایب ولادت آن حضرت را مطابق اخبار امامیه نقل نموده با بخشی از اخباری که بر خلافت و مهدویت آن جناب تصریح می‌کند.

نهم: شیخ عبدالحق دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی، صاحب تصانیف معتبره شایعه در میان اهل سنت در فن رجال و حدیث و غیره است، وی در رساله «مناقب و احوال ائمه اطهار علیهم السلام» گفته که: «ابومحمد حسن عسکری و ولد او محمد علیه السلام معلوم است نزد خواص اصحاب و ثقات اهلش، و روایت کرده‌اند که حکیمه علیها السلام - بنت ابی جعفر محمد جواد علیه السلام - که عمه ابومحمد حسن عسکری علیه السلام باشد، دوست می‌داشت و دعا می‌کرد و تضرع می‌نمود که او را پسری به وجود بیاید، و ابومحمد حسن عسکری علیه السلام را جاریه‌ای برگزیده بود که «نرجس» می‌گفتند.

چون شب نصف شعبان سنه ۲۵۵ شد، حکیمه نزد ابومحمد حسن عسکری علیه السلام آمد، او را دعا کرد، حسن عسکری از او خواست که: یا عمه! یک امشب، نزد ما باش که کاری در پیش است!

حکیمه به خواست حسن عسکری علیه السلام، شب در خانه ایشان بایستاد؛ چون وقت فجر رسید، نرجس به درد زاییدن مضطرب شد؛ حکیمه نزد نرجس آمد؛ مولودی دید ختنه کرده به وجود آمده و فارغ از ختنه و کار شست و شو که مولود را کنند؛ نزد حسن عسکری علیه السلام آورد؛ بگرفت و دست بر پشتش و چشمانش فرود آورد... و در گوش راست او اذان، و در گوش چپ او اقامه گفت و گفت: یا عمه! ببر او را پیش مادرش؛ پس حکیمه او را به مادرش سپرد.

حکیمه می‌گوید که: بعد از آن، پیش ابومحمد حسن عسکری آمدم؛ مولود را پیش وی دیدم در جامه‌های زرد، و او را نوری عظیم دیدم که دل من تمام گرفتار او شد. گفتم: سیدی! هیچ علمی داری به حال این مولود مبارک که آن علم را بر من القا کنی؟

گفت: یا عمّه! این مولود منتظر ماست که ما را بدان بشارت داده بودند. حکیمه گفت: پس من بر زمین افتادم و به شکرانه آن به سجده رفتم. دیگر نزد ابومحمد حسن عسکری، آمد و رفت می‌کردم؛ روزی نزد وی آمدم، مولود را ندیدم؛ پرسیدم: ای مولای من! آن سید منتظر ما چه شد؟ فرمود که: او را سپردیم به آن کس که مادر موسی علیه السلام پسر خود را به وی سپرده بود.

عبدالحق مذکور، از معتبران اهل سنت است و پیوسته علمای هندوستان از کتب احادیث و رجال او استشهاد کنند و اعتماد نمایند و شرح حال او در «سبحة المرجان فی آثار هندوستان» موجود است و در آنجا گفته که: «تصانیف او به صد مجلد رسیده و در سال ۱۰۵۸ و قات کرده».

دهم: سید جمال‌الدین حسین محدّث

سید جمال‌الدین حسین محدّث، مؤلف کتاب «روضه الأحباب» می‌باشد که از کتب متداوله معروفه در نزد اهل سنت است و قاضی حسین دیاربکری در اول «تاریخ خمیس» آن را از کتب معتمده شمرده و در «استقصاء» نقل کرده که ملاً علی قاری در «مرقاة شرح مشکاة» و عبدالحق دهلوی در «مدارج النبوة» و «شرح رجال مشکاة» و شاه ولی‌الله دهلوی والد شاه صاحب عبدالعزیز معروف، در «ازالة الخفاء» از آن کتاب، مکرّر نقل کنند و به آن، استدلال و احتجاج نمایند.

در آن کتاب مرقوم داشته که: کلام در بیان امام دوازدهم، مؤتمن، محمد بن الحسن: تولد همایون آن در دُرُج ولایت و جوهر معدن هدایت، به قول اکثر راویان، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامره اتفاق افتاد... و مادر آن عالی گهر، امّ ولد^۱ بوده و مسماة به صیقل یا سوسن و - گفته شده - نرجس و - گفته شده - حکیمه [ملیکه] و آن امام ذوالاحترام، در کنیه و نام با حضرت خیر الانام - علیه و آله الصلاة والسلام - موافقت دارد، و مهدی منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان، از القاب اوست.

در وقت رحلت پدر بزرگوار خود، حضرت واهب العطایا آن شکوفه گلزار را مانند یحیی و زکریا علیهما السلام در حالت طفولیت «حکم» کرامت فرمود و در وقت صبا [و کودکی] به مرتبه بلند امامت رسانید.

و بعد از ذکر کلماتی چند در اختلاف در حقّ آن جناب و بعضی روایات صریحه در آن که مهدی موعود، همان حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است گفته: راقم حروف گوید که چون سخن بدینجا رسید؛ و الله در من قال:

بیا ای امام هدایت شعار	که بگذشت غم از حد انتظار
ز روی همایون بیفکن نقاب	عیان ساز رخسار چون آفتاب
برون آی از منزل اختفا	نمایان کن آثار مهر و وفا

و این کلمات صریح است در این که مانند امامیه، معتقد به وجود آن حضرت و غیبت و اختفای آن جناب، و منتظر و مترقب ظهور آن حضرت است.^۲

۱. امّ ولد به کنیزی گفته می شود که از مولایش فرزند دار شود.

۲. در نجم الثاقب گفتار ۲۰ نفر از دانشمندان اهل تسنن نقل شده و در اینجا به ۱۰ تای آنها اکتفا شد.

□ باب پنجم:

در اثبات این که مهدی موعود، همان حجّة بن الحسن العسکری علیه السلام است

در اثبات این که مهدی موعود، همان حجّة بن الحسن العسکری علیه السلام است، به اتفاق همه مسلمین، به روایت اهل تسنن و شیعه، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و بعضی از امامان علیهم السلام:

روایات اهل تسنن

اول: عالم حافظ، منتجب الدین محمد بن مسلم بن ابی الفوارس رازی در کتاب «اربعین» خود روایت کرده به اسناد خود از احمد بن ابی رافع بصری، [که] گفت:

«خبر داد مرا پدرم و او خادم امام ابی الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام بود، از آن جناب که فرمود: خبر داد مرا پدرم، عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، جعفر صادق علیه السلام گفت: خبر داد مرا پدرم باقر علم انبیا، محمد بن علی علیه السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سید الاوصیاء علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «کسی که دوست

دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند به نظر رحمت، به او اقبال کند و اعراض نکند از او، پس موالات کند با علی علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند از او خشنود باشد، موالات کند با پسر تو، حسن علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خوفی بر او نباشد، پس موالات کند با پسر تو، حسین علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آنکه گناهانش از او کناره کرده و از آنها پاک شده باشد، پس موالات کند با علی بن الحسین علیه السلام و او چنان است که خدای فرموده: **سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الشُّجُودِ** ۱

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آنکه چشمش خرسند باشد، پس موالات کند با محمد بن علی علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که کتاب اعمال او را به دست راستش دهند، پس موالات کند با جعفر بن محمد علیه السلام.
کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را پاک و پاکیزه شده، پس موالات کند با موسی بن جعفر علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که خندان است، پس موالات کند با علی بن موسی الرضا علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که درجات او را بلند کرده و سیئات او را مبدل به حسنات نموده‌اند، پس موالات کند با پسر او، محمد بن علی علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزّوجلّ را، پس خداوند [در مورد او] به آسانی محاسبه نماید و مذاقّه نکند، و داخل کند او را در بهشتی که فراخی او به فراخی آسمانها و زمین است که مهیا شده برای پرهیزکاران، پس موالات کند با پسر او، علی بن محمد علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزّوجلّ را و حال آنکه در زمره فائزین باشد، پس موالات کند با پسر او حسن عسکری علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزّوجلّ را در حالی که ایمان او کامل و اسلامش نیکو شده باشد، پس موالات کند با پسر او، منتظر، م ح م د، صاحب الزمان، مهدی علیه السلام.

پس اینانند چراغهای تاریکی شب جهالت و ائمه هدی و اعلام تقی. هر کسی که دوست داشته باشد ایشان را و موالات کند با ایشان، من برای او بهشت را بر خدای تعالی ضامنم».

دوم: ملک العلماء، شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در «هدایة السعداء» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بعد از حسین بن علی علیه السلام از پسران او، نه امام است که آخر ایشان قائم علیه السلام است».

سوم: و نیز در آنجا روایت کرده از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «داخل شدم بر فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در پیش او لوحهایی بود، و در آن، نامهای امامان از فرزندان او بود. پس شمردم یازده اسم را که آخر ایشان قائم علیه السلام بود».

چهارم: عالم عارف مشهور نزد اهل سنت، ملا عبدالرحمن جامی در کتاب «شواهد النبوة» روایت کرده از بعضی که گفته: بر ابو محمد زکی علیه السلام

(یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام) در آمدم و گفتم که: «یا بن رسول الله! خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود؟»

به داخل خانه رفت، پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته، گویا که ماه شب چهاردهم بود، در سنّ سه سالگی؛ پس فرمود: «ای فلان! اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی، این فرزند خود را به تو نمی نمایاند م. نام این، نام رسول و کنیه او، کنیه وی است؛ «هُوَ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا».

پنجم: و نیز در آنجا روایت کرده از دیگری که گفت: «روزی بر ابومحمّد (یعنی امام عسکری) در آمدم، بر دست راست وی خانه‌ای دیدم پرده به آن فرو گذاشته؛ گفتم: یا سیدی! بعد از این، صاحب این امر که خواهد بود؟

فرمود: «آن پرده را بردار!»

برداشتم؛ کودکی بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی؛ بر رخساره راست وی، خالی، و گیسوان گذاشته؛ آمد و بر کنار ابومحمّد نشست.

ابومحمّد فرمود که: این است صاحب شما بعد از این...».

ششم: نورالدین علی بن محمد مکی مالکی، مشهور به ابن صباغ در «الفصول المهمّه» روایت کرده از محمد بن علی بن بلال که گفت: «بیرون آمد ابی محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام پیش از وفاتش به دو سال، و خبر داد ما را به خلف (جانشین) بعد از خود. آن‌گاه بیرون آمد به سوی من، پیش از وفاتش به سه روز، خبر کرد مرا به این که خلف او، پسر اوست بعد از او».

هفتم: سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبدالرحمن محدّث معروف در کتاب «روضه الاحباب» - بعد از ذکر اختلاف در آن جناب، و تطبیق اخبار و صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حقّ مهدی علیه السلام، بر آنکه امامیه گویند - روایت کرده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که می گفت: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه را: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱، گفتم: «یا رسول الله! می شناسیم ما خدا و رسول او را، پس کیستند صاحبان امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را به اطاعت تو قرین ساخته است؟»

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ایشان خلفای منند بعد از من؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب است، آنگاه حسن، آنگاه حسین، آنگاه علی بن الحسین، آنگاه محمد بن علی - معروف در تورات به باقر، و زود است که درک می کنی او را؛ ای جابر! هرگاه ملاقات کردی او را، از من سلام برسان! - آنگاه جعفر بن محمد، آنگاه موسی بن جعفر، آنگاه علی بن موسی، آنگاه محمد بن علی، آنگاه علی بن محمد، آنگاه حسن بن علی، آنگاه حجّة الله در زمین او، و بقیّة الله در میان بندگانش، محمد بن حسن بن علی علیه السلام».

این کسی است که فتح می کند خداوند عزوجل بر دست او مشارق زمین و مغارب آن را، و این کسی است که غیبت می کند از شیعه و اولیای خود؛ غیبتی که ثابت نمی ماند در آن، در قول به امامت او، مگر آنکه خدای تعالی دل او را برای ایمان، آزموده».

جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا شیعه در غیبت امام، انتفاع یابند؟
فرمود: آری! قسم به آن که مبعوث فرموده مرا به پیغمبری، که ایشان
استضائه کنند به نور او و منتفع شوند به ولایت او، مثل انتفاع مردم به
آفتاب، هرچند که ابر او را پنهان کرده باشد.

ای جابر! این از اسرار مکنونه الهی است؛ پس پنهان دار آن را مگر از
کسی که اهل آن باشد.

هشتم: حافظ بخاری حنفی، محمد بن محمد، معروف به خواجه
پارسا، در کتاب «فصل الخطاب» بعد از ذکر روایت ولادت حضرت
مهدی علیه السلام از حکیمه خاتون، گفته که حکیمه گفت: «من آمدم نزد
ابی محمد الحسن العسکری و دیدم مولود را در پیش روی او در جامه
زردی، و بر او بود از بهاء و نور آنقدر که قلبم را گرفت و گفتم: ای سید من!
آیا در نزد تو علمی هست در این مولود، پس القاء فرمایی آن را به ما؟
فرمود: ای عمه! این منتظر است؛ این کسی است که بشارت دادند ما را
به او.

حکیمه گفت: به زمین افتادم برای خداوند که سجده کنم برای شکر
این نعمت.

گفت: آن گاه من تردد می کردم نزد ابی محمد الحسن العسکری و آن
مولود را نمی دیدم؛ روزی به آن جناب گفتم: ای مولای من! چه کردی با
سید ما و منتظر ما؟

فرمود: سپردم او را به آن کس که سپرد به او مادر موسی، پسر خود را.
فهم: موفق بن احمد خوارزمی، در «مناقب» خود روایت کرده از

سلمان محمدی که گفت: داخل شدم به [محضر] رسول خدا ﷺ که دیدم حسین علیّه بر زانوی آن جناب بود و او دو چشمانش را می بوسید و دهنش را می بویید و می فرمود: «تو سیّدی پدر سیّدی، پدر ساداتی؛ تو امامی، پسر امامی، برادر امامی، پدر ائمه‌ای؛ تو حجّتی، پسر حجّتی، برادر حجّتی، پدر نه حجّتی، که از صلب تو هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است».

دهم: ابن شهر آشوب، در «مناقب» از طریق اهل سنت روایت کرده از عبدالله بن مسعود که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: «ائمه بعد از من، دوازده تن هستند؛ نه تن ایشان، از صلب حسین علیّه است که نهم ایشان مهدی است».

روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام

بر امامت مهدی موعود علیّه السلام

و اما روایات امامیه از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام بر این که «مهدی موعود، امام دوازدهم، حجّة بن الحسن العسکری علیّه السلام است»، زیاده از آن است که بتوان احصاء کرد و ذکر تمام موجود، موجب تطویل است، و بحمدالله در بسیاری از کتب احادیث عربیه و فارسیه موجود است؛ خصوص مجلد نهم [چاپ سنگی] بحار و ترجمه آن از عالم فاضل، آقا رضا بن ملا نصیر بن ملا عبدالله بن العالم الجلیل ملا محمد تقی مجلسی علیّه السلام و مجلد سیزدهم [چاپ سنگی] بحار و ترجمه آن، و لکن در اینجا به ذکر چند حدیث، قناعت می کنیم:

اول: سلیم بن قیس هلالی، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده که از خود آن جناب، شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بیان اولی الامر که: «تو یا علی! اول ایشانی....»

آن گاه شمرند تا امام حسن العسکری علیه السلام پس فرمود: آن گاه پسر او، حجّت قائم اوصیای من، و خلفای من و منتقم از اعدای من که پُر می کند زمین را از عدل و داد، چنانکه پر شده از جور و ظلم.»

دوم: فضل بن شاذان نیشابوری روایت کرده از سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که گفت: داخل شدم بر سید خود، علی بن محمد - یعنی امام علی نقی علیه السلام -؛ چون نظر حضرت بر من افتاد، فرمود: «مرحبا به تو ای ابوالقاسم! حقا که تو دوست مایی.»

گفتم: یا بن رسول الله! اراده دارم که به تو عرض کنم معالم دین خود را اگر پسندیده تو باشد، بر آن ثابت باشم تا آن که ملاقات کنم با خدای خود. آن حضرت فرمود که: بیاور آنچه داری یا ابوالقاسم!

گفتم که: می گویم: خدای تبارک و تعالی یکی است و او را مثل و مانند نیست، و خارج از دو حدّ است که آن حدّ ابطال و حدّ تشبیه است، و او سبحانه و تعالی جسم نیست، و صورت نیست، و عرض نیست، و جوهر نیست؛ بلکه او جلّ جلاله، جسم دهنده جسم ها و صورت بخشنده صورت ها و آفریننده اعراض و جوهرهاست، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیز است؛

می گویم که محمد، بنده و رسول اوست و خاتم پیامبران است و بعد از او، تا روز قیامت، پیغمبری نیست؛

ومی‌گویم که شریعت او، ختم‌کننده شریعت است و بعد از آن شریعت، تا روز قیامت، شریعتی نیست؛

ومی‌گویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است، و بعد از او، فرزند او حسن، و بعد از او، حسین، پس علی بن الحسین، پس محمد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی علیه السلام، پس تو ای مولای من! امام علیه السلام فرمود: بعد از من، امام و خلیفه و ولی امر، فرزند من حسن است؛ پس مردمان را عقیده چگونه است درباره جانشین بعد از او؟

گفتم: بر چه وجه است آن، ای مولای من؟!!

فرمود: از آن جهت که نبینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا خروج کند و پرگرداند زمین را از عدل و داد، آن‌چنان که پر شده باشد از جور و ظلم.

عبدالعظیم علیه السلام گفت: پس گفتم: «اقرار کردم - یعنی به امامت حضرت امام حسن و خلف او (یعنی امام زمان) نیز قائل شدم - و می‌گویم که دوست این امامان، دوست خداست و دشمن ایشان، دشمن خداست و طاعت ایشان - یعنی فرمان‌برداری نمودن از ایشان - طاعت و فرمان‌برداری خداست و معصیت ایشان - یعنی نافرمانی نمودن ایشان - معصیت و نافرمانی خداست؛

می‌گویم که معراج حق است، و پرسش در قبر حق است، و بهشت حق است، و دوزخ حق است، و صراط حق است، و میزان حق است، و قیامت حق و آینده است، و شکی در آن نیست و خدای تعالی خواهد برانگیخت هر کسی را که در قبرهاست؛

و می گویم که فرائض واجبه، بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه، نماز است و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر». امام علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا قسم که این اعتقاد که تو داری و عرض کردی، دین خداست؛ آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود؛ ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد تو را به قول ثابت در دنیا و در آخرت».

سوم: و نیز روایت کرده از محمد بن عبدالجبار که گفت: گفتم به خواجه و مولای خود، حسن بن علی علیه السلام که: «ای فرزند رسول خدا! فدای تو گرداند مرا خداوند! دوست می دارم که بدانم اسم امام و حجّت خدا بر بندگان خدا، بعد از تو کیست؟

آن حضرت فرمود: امام و حجّت بعد از من، پسر من است که هم نام و هم کنیه رسول خداست و آخرین خلفای اوست.

گفتم: کیست او؟ یعنی آن امام که پسر توست، از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز؛ بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را و پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او، او را به نام و کنیه ذکر کند.

و فرمود: صلوات خدا بر او باد!».

چهارم: و نیز روایت کرده از احمد بن اسحاق بن عبدالله الأشعری که گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می گفت: «حمد

و سپاس آن خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا به من نمود [نشان داد] خَلْف را که بعد از من است و شبیه‌ترین مردمان است به حضرت رسول خدا ﷺ از روی خَلق و خُلُق.

محافظت خواهد نمود خداوند تعالی او را در زمان غایب بودنش، و بعد از آن، او را ظاهر خواهد گردانید؛ پس پُر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور».

پنجم: و نیز روایت کرده از محمد بن علی بن حمزة بن الحسين بن عبیدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب که گفت: شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام که می‌گفت: «متولد شد ولی خدا و حجّت خدا بر بندگان خدا و خلیفه بعد از من، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ در طلوع فجر. اول کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب کوثر سلسبیل شستند. بعد از آن شست او را عمّه من حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی رضا علیه السلام (یعنی دختر امام جواد علیه السلام).

از محمد بن علی - که راوی این حدیث است - پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السلام؛ گفت: «مادرش ملیکه بود که در بعضی از روزها، او را سوسن، و در بعضی از ایام، ریحانه می‌گفتند، و صیقل و نرجس نیز از نام‌های او بود».

ششم: در «کفایة المهتدی» در احوال مهدی علیه السلام نقل کرده از کتاب «غیبت» حسن بن حمزة علوی طبری که فرمود: شیخ ابوعلی محمد بن همام در کتاب «نوادر الانوار» خود گفته که: خبر داد ما را محمد بن عثمان

بن سعد زیّات گفت: شنیدم پدرم می گفت که از حضرت ابومحمّد - یعنی امام حسن عسکری علیه السلام - پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کردند از پدران گرامی آن حضرت که ایشان فرمودند: خالی نمی ماند زمین از حجّتی که خدای را باشد بر خلق، تا روز قیامت؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است مردن جاهلیّت؛ آن حضرت فرمود که: این حق است، همچنان که روز حقّ است؛ یعنی چنان که روز ظاهر و روشن است، این حدیث نیز، مبین و مبرهن است.

پس گفتند: ای فرزند رسول خدا! کیست حجّت و امام بعد از تو؟
فرمود: فرزند من، امام و حجّت است بعد از من؛ هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد، مرده است مردن جاهلیّت؛ یعنی حکم آنها را دارد که زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده اند.

آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در آن، جاهلان، و هلاک خواهند شد در آن، مبطلان، و دروغ خواهند گفت در آن، وقت گذاران (یعنی کسانی که وقت خاصی برای ظهور آن حضرت تعیین می کنند). بعد از آن، خروج خواهد نمود؛ گویا نظر می کنم به علم هایی (پرچم هایی) که می درخشند و حرکت می کند در بالای سر او در نجف کوفه».

شیخ ابوعلی مذکور، از اعیان علمای ماست، و این کتاب، معروف به کتاب «انوار» است، و از آن غالب محدثین نقل می کنند، و شهید اول مکرّر از آن در مجموعه های خود نقل می کند و محمّد بن عثمان و پدرش از وکلای معروف امام زمانند.

هفتم: علی بن حسین مسعودی در «اثبات الوصیه» روایت کرده از سعد بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از مسعده، به اسناد خود از حضرت کاظم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: «خداوند عزوجل، برگزید از روزها، روز جمعه را، و از شبها، شب قدر را، و از ماهها، ماه رمضان را، و برگزید مرا از رسولان، و برگزید پس از من، علی را، و برگزید پس از علی، حسن و حسین را، و برگزید پس از ایشان، نه تن را که نهمین ایشان، قائم ایشان است، و او ظاهر و باطن ایشان است».

هشتم: و نیز روایت کرده از حمیری به اسناد خود، از ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابی بصیر، از ابی جعفر باقر علیه السلام که فرمود: «از ما، بعد از حسین نه تن هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است، و او افضل ایشان است».

نهم: و نیز روایت کرده از حمیری، از أمیة بن علی قیسی، از هشتم تمیمی که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام: «هرگاه پی در پی شد سه اسم محمد و علی و حسن (امام نهم و دهم و یازدهم، نامشان به ترتیب، محمد و علی و حسن است) چهارم ایشان قائم ایشان است».

دهم: و نیز روایت کرده به سند مذکور، از یکی از راویان، از جابر جعفی، از حضرت باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «داخل شدم روزی بر [محضر] حضرت فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در جلو او لوحی بود که روشنائی آن، دیدهها را خیره می کرد؛ در آن سه اسم بود در ظاهر آن، و در باطن آن سه، و در یک طرف آن سه اسم و در طرف دیگر، سه اسم که دیده می شد از ظاهر او، آنچه در باطن او بود، و دیده می شد از باطن او، آنچه در ظاهر او بود؛ پس شمردم نامها را دیدم دوازده اسم است. گفتم: کیستند اینها؟

فرمود: این نام‌های اوصیاست از فرزندان من که آخر ایشان قائم است.
جابر گفت: پس دیدم در آن، محمد را در سه موضع، و علی را در سه
موضع؛ یعنی علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و علی بن موسی الرضا،
و محمد بن علی الباقر و محمد بن علی الجواد و محمد بن الحسن امام
زمان علیه السلام ۱.

۱. در نجم الثاقب ۴۰ روایت نقل شده که در اینجا به ۱۰ نای از آنها اکتفا شد.

□ باب ششم:

برخی از معجزات صادره از آن بزرگوار

امامت آن حضرت، به معجزات باهرات و خوارق عادات - که از آن جناب صادر شده در ایام غیبت صغری و رفت و آمد خواص و ثواب، نزد آن حضرت - ثابت می شود و به آن، ثابت شود حیات و مهدویت آن جناب؛ زیرا در میان مسلمین، کسی نباشد که آن جناب را در زمانی، امام داند و غیر او را مهدی موعود داند.

و معجزات آن حضرت بسیار است و اکابر دانشمندان معروف به صلاح و صدق و فضل، در نزد خاصه و عامه، آنها را نقل کرده اند.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان در «غیبت» خود روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن ابی یعفر که گفت: حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «هیچ معجزه ای از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان نیست، مگر آن که ظاهر خواهد گردانید خدای تعالی مانند آن را به دست قائم ما، به جهت اتمام حجّت بر اعداء». اول: در «کفایة المهتدی» نقل کرده از شیخ ابو عبدالله، محمد بن هبة الله طرابلسی، در کتاب «فَرَجِ کَبیر»^۱ که روایت نمود به سند خود از

۱. فَرَجِ کَبیر در غیبت، تألیف محمد بن هبة الله طرابلسی (شاگرد شیخ طوسی)؛ ذریعه: ۱۵۶/۱۶.

«ابی‌الادیان» - که یکی از چاکران حضرت عسکری علیه السلام بود - که او گفت: «به خدمت آن حضرت شتافتم، آن جناب را بیمار و ناتوان یافتم. آن جناب نامه‌ای چند نوشته، به من داد و فرمود: این نامه‌ها را به مدائن رسان و به فلان و فلان از دوستان ما بسیار و بدان که بعد از پانزده روز دیگر، به این بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در غسلگاه خواهی دید.»

ابوالادیان می‌گوید که گفتم: ای مولای من! چون این واقعه عظیم روی دهد، حجّت خدا و راهنمای ما چه کس خواهد بود؟

فرمود: آن کسی که جواب نامه‌های مرا از تو طلب نماید.

گفتم: زیاده از این هم اگر نشانی مقرر فرمایی، چه شود؟

فرمود: آن کسی که بر من نماز گزارد، او حجّت خدا و راهنما و امام و قائم به امر است بعد از من.

پس نشانی بیشتری از آن سرور، طلب نمودم؛ فرمود: آن کسی که خبر دهد به آنچه در همیان (کیسه پول) است.

پس، هیبت آن حضرت مرا مانع آمد که بپرسم که: چه همیان و کدام همیان و چه چیز است در همیان؟

پس، از سامره بیرون آمدم و نامه‌ها را به مدائن رسانیدم و جواب آن مکاتیب را گرفتم و بازگشتم، و روز پانزدهم بود که داخل سامراء شدم، بر وجهی که آن حضرت، به معجزه از آن خبر داده بود، آواز نوحه از خانه آن سرور شنیدم و نعش او را در غسلگاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانه آن حضرت دیدم که مردمان دور او جمع شده بودند و به او تسلیت می‌گفتند.

با خود گفتم: اگر امام بعد از امام حسن، او باشد، پس امر امامت، باطل خواهد شد؛ زیرا می دانستم که نبیذ (شراب) می آشامد و طنبور می زند و قمار می بازد.

پس، او را تسلیت گفتم و هیچ چیز از من نپرسید و جواب نامه ها نطلبید. بعد از آن، خادمی بیرون آمد و به جعفر گفت: ای خواجه من! برادر تو را کفن کردند؛ برخیز و بر او نماز بگذار!

برخواست و به آن خانه درآمد، و شیعیان، گریان به آن منزل درآمدند؛ در آن حال، امام علیه السلام را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند؛ جعفر پیش رفت که نماز بگذارد؛ چون قصد آن کرد که تکبیر بگوید، دیدم کودکی پیدا شد، گندم گون و مُجَعَد موی، ردای او را کشید و فرمود: ای عمو! من به نماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم!

جعفر، متغیر اللون به کنار رفت، و آن برگزیده، بر پدر بزرگوار نماز گزارد و او را در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش، امام علی علیه السلام دفن نمود. بعد از آن، به من خطاب فرمود: جواب های نامه ها را بیاور!

جواب های نامه ها را دادم به او و با خود گفتم: این دو نشان! و نشان همیان ماند.

نشسته بودیم که چند تن از قم رسیدند و از حال امام پرسیدند و دانستند که آن حضرت رحلت نموده؛ گفتند: جانشین او کیست؟ جعفر را نشان دادند؛ پس بر او سلام کردند و تسلیت گفتند و گفتند: نامه ها داریم و مالی است با ما که گفته اند به آن حضرت برسانیم؛ چه باید کنیم؟

جعفر گفت: به خادمان من بسپارید!

گفتند: به ما بگوی که نامه را چه کسان نوشته‌اند و مال چقدر است؟
جعفر، خشمناک برخاست و جامه‌های خود را تکانید و گفت:
می‌خواهند که از غیب خبر دهم!

آن جماعت، حیران شده بودند، که خادمی بیرون آمد و گفت: «ای اهل قم! و یک یک را نام برد که با شما نامه فلان و فلان است و همیانی است که در آن هزار دینار است و از آن جمله، ده دینار مطلاست.
پس نامه را با آن همیان به آن خادم دادند و گفتند: بی شبهه، آن کسی که او را فرستاده، او امام است.»

دوم: روایت کرده از محمد بن یحیی فارسی، از شخصی که آزاد کرده خدیجه، دختر حضرت جواد علیه السلام بود، او گفت: قومی از سادات از اهل مدینه قائل بودند به حق یعنی امامت امامان شیعه، پس می‌رسید به ایشان، هدایای ابی محمد عسکری در وقت معینی؛ پس چون حضرت وفات کرد، برگشتند گروهی از ایشان، از اعتقاد به خلف - یعنی امام زمان علیه السلام؛ پس وارد شد آن هدایا بر آن کسانی که ثابت مانده بودند بر اعتقاد به آن جناب بعد از پدر بزرگوارش علیه السلام و قطع شد از باقی، و دیگر به ایشان برنگشت.
سوم: و نیز روایت کرده از ابی الحسن، احمد بن عثمان عمری، از برادرش، ابی جعفر، محمد بن عثمان که گفت: مردی از اهل سودا^۱ - که اطراف کوفه است - مال بسیاری حمل کرد از برای صاحب الزمان علیه السلام؛ پس حضرت رد نمود مال را بر او و به او گفت: «حق پسر عموهای خود را از آن بیرون کن! و آن چهارصد درهم است.»

۱. کذا و شاید «سواد» باشد.

در دست او مزرعه‌ای بود از فرزندان عمویش؛ پس بعضی از منافع آن را به آنها داد و بعضی را نگاه داشت؛ وقتی نظر کرد در حساب مال، دید که آنچه از پسر عموهایش با اوست، چهارصد درهم است؛ چنانکه حضرت فرموده بود.

و نیز روایت کرده از ابی‌الحسن عمری که گفت: «حمل نمود مردی از قائلین به حق یعنی امامت امامان شیعه، مالی را به سوی صاحب الزمان علیه السلام، مفضلاً^۱ با نامه‌های قومی از مؤمنین، و میان هر دو اسم را فاصله گذاشته بود، و از غیر ایشان، ده اشرفی برده بود به اسم زنی که مؤمنه نبود؛ پس جمیع مال را قبول فرمود، و نوشت در هر فاصله‌ای، رسید مال آن شخص را، و آن ده اشرفی را برگرداند بر آن زن، و در زیر اسم او نوشت: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲.

چهارم: و نیز روایت کرده از عبدالله سفیانی که گفت: «مالی از جانب مرزبانی به آن حضرت علیه السلام رساندم که در آن بود دست‌بند طلایی؛ پس همه را قبول فرمود و دست‌بند را رد کرد و امر فرمود به شکستن آن. پس آمدم به نزد مرزبانی و به او گفتم آنچه را به آن، مأمور شدم؛ پس شکستیم آن را؛ یافتیم در آن، یک مثقال برنج و آهن و مس؛ پس آن را از او بیرون آوردیم و فرستادیم نزد آن حضرت؛ پس قبول فرمود».

پنجم: و نیز روایت کرده از علی بن سنان موصلی، از پدرش که گفت: «چون حضرت ابو محمد علیه السلام وفات کرد، جماعتی از قم و بلاد جَبَل، با اموالی که معمولاً می‌آوردند، وارد شدند. ایشان را خبری از فوت آن

۱. ظاهراً به معنی «جدا جُدا» است. ۲. سوره مائده: آیه ۲۷.

حضرت نبود؛ پس چون رسیدند به سامراء و سؤال کردند از آن جناب، به آنها گفتند که وفات کرده؛ گفتند: پس از او کیست؟
گفتند: جعفر، برادرش.

پس از او سؤال کردند؛ (و سراغ جعفر را گرفتند) گفتند: برای سیر و تنزه بیرون رفته و در زورقی (قایقی) نشسته در دجله، شرب خمر می‌کند و با او سراینده‌گانند.

آن قوم با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: این صفت امام نیست. بعضی از ایشان گفتند: برویم و این اموال را برگردانیم به صاحبانشان. ابوالعبّاس محمد بن احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: تأمل کنید تا جعفر برگردد و در امر او تفحص کنیم.

چون برگشت، داخل شدند بر او و سلام کردند و گفتند: ای سید ما! ما از اهل قم هستیم، در ما جماعتی از شیعه و غیر شیعه‌اند و ما حمل می‌کردیم برای سید خود، ابو محمد عسکری علیه السلام اموالی.

گفت: کجاست آن مال‌ها؟

گفتند: با ماست.

گفت: تحویل تمایید آن را به نزد من!

گفتند: برای این اموال، جِبری (پلی) است که راه به آن است.

گفت: آن چیست؟

گفتند: ... ما هر وقت که مال‌ها را می‌آوردیم، سید ما می‌فرمود که همه مال فلان مقدار است؛ از فلان، این مقدار، و از نزد فلان، آن قدر، تا آن که تمام نام‌های مردم را می‌برد و می‌فرمود که بر نقش مهر کیسه‌ها چیست.

جعفر گفت: دروغ می‌گویید! و بر برادرم می‌بندید چیزی را که نمی‌کرد؛ این علم غیب است.

پس آن قوم چون سخن جعفر را شنیدند، بعضی به بعضی نگاه کردند. پس گفت: این مال را بردارید به نزد من آرید!

گفتند: ما قومی هستیم که ما را اجاره کردند. ما آن را از سید خود، حسن علیه السلام دیده بودیم؛ اگر تو امامی، آن مال‌ها را برای ما وصف کن، و گرنه به صاحبانش برمی‌گردانیم، هرچه می‌خواهند در آن مال‌ها بکنند! جعفر رفت نزد خلیفه - و او در سامراء بود - و از ایشان شکایت کرد؛ چون در نزد خلیفه حاضر شدند، خلیفه به ایشان گفت: این اموال را بدهید به جعفر!

گفتند: أصلح الله الخلیفه! ما اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم، و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر به علامت و دلالتی که عادت، بر همین جاری شده بود با ابی محمد علیه السلام .»

خلیفه گفت: چه بود آن دلالتی که با ابی محمد علیه السلام بود؟

آنها گفتند: وصف می‌کرد برای ما اشرفی‌ها را و صاحبان آن را و اموال را و مقدار آن را؛ پس چون چنین می‌کرد، مال‌ها را به او تسلیم می‌کردیم، و چند مرتبه بر او وارد شدیم، و این بود علامت ما با او، و حال وفات کرده؛ پس اگر این مرد، صاحب این امر است، پس به‌پا دارد برای ما آنچه را به‌پا می‌داشت برای ما برادر او، و گرنه مال را برمی‌گردانیم به صاحبانش که آن را فرستادند به توسط ما.

جعفر گفت: یا امیرالمؤمنین! اینها قومی دروغ‌گویند و بر برادرم دروغ می‌بندند، و این، علم غیب است.

خلیفه گفت: آن قوم، رسولانند؛ ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾؛
جعفر، مبهوت شد و جوابی نیافت، و آن جماعت گفتند: امیرالمؤمنین
بر ما احسان کند و فرمان دهد به کسی که ما را بدرقه کند تا از این بلد
بیرون رویم.

پس به شخصی امر کرد ایشان را بیرون کرد؛ چون از بلد بیرون رفتند،
پسری به نزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود در صورت، پس ایشان را
صدا کرد که: ای فلان، پسر فلان! و ای فلان، پسر فلان! اجابت کنید مولای
خود را!

پس به او گفتند: تو مولای مایی؟! گفت: معاذ الله! من بنده مولای
شمایم؛ بروید به نزد آن جناب!

گفتند: با او رفتیم تا آن که داخل شد به خانه مولای ما، امام حسن علیه السلام؛
پس دیدیم فرزند او قائم را، بر سریری نشسته، که گویا پاره ماه است، و بر
بدن مبارکش جامه سیزی بود؛ سلام کردیم بر آن جناب، و سلام ما را
جواب داد.

آن گاه فرمود: همه مال، فلان قدر است و مال فلان، چنین است،
و پیوسته وصف می کرد تا آن که جمیع مال را وصف کرد، و وصف کرد
جامه های ما را، و سواری ما را، و آنچه با ما بود از چهارپایان.

پس افتادیم به سجده برای خدای تعالی، و زمین را در پیش روی او
بوسیدیم؛ آن گاه سؤال کردیم از هر چه می خواستیم و او جواب داد.

اموال را حمل کردیم به سوی آن جناب، و ما را امر فرمود که دیگر
چیزی به سوی سامراء حمل نکنیم تا برای ما شخصی را در بغداد

منصوب فرماید که اموال را به نزد او حمل کنیم، و از نزد او، توقیعات بیرون بیاید.

گفتند: پس، از نزد آن جناب مراجعت کردیم و عطا فرمود به ابوالعباس، محمد بن جعفر حمیری قمی، مقداری از حنوط و کفن، و به او فرمود: خداوند، بزرگ نماید اجر تو را در نفس تو».

راوی گفت: «چون ابوالعباس به عقبه همدان رسید، تب کرد و وفات نمود. و بعد از آن، اموال حمل می شد به بغداد، نزد کسانی که حضرت منصوب کرده بود، و بیرون می آمد از نزد ایشان، توقیعات».

ششم: در کتاب «عیون المعجزات» نیز روایت کرده از محمد بن جعفر که گفت: «بیرون رفت یکی از برادران ما به عزم عسکر - یعنی سامراء - برای امری از امور، گفت: پس وارد عسکر شدم و من ایستاده بودم در حال نماز که دیدم مردی آمد و کیسه‌ای مهر کرده در پیش روی من گذاشت و من نماز می خواندم. چون از نماز فارغ شدم و مهر آن کیسه را شکستم، دیدم در آن رقعهای است که شرح شده در آن، آنچه من برای آن بیرون آمده بودم، پس، از عسکر مراجعت کردم».

هفتم: و نیز روایت کرده از محمد بن احمد که گفت: شکایت کردم از یکی از همسایگان خود که متأذی بودم از او، و از شر او ایمن نبودم؛ توقیع مبارک صادر شد که: «به زودی کفایت امر او، از تو خواهد شد؛ پس، خدای تعالی منت گذاشت بر من به مردن او در روز دوم».

هشتم: و نیز روایت کرده از ابی محمد ثمالی، گفت: «نوشتم برای دو مقصد، و خواستم که بنویسم در مقصد سوم خود، پس در نفس خود

گفتم: شاید آن جناب علیه السلام این را کراحت داشته باشد؛ پس توقیع شریف رسید در آن دو مقصد و آن مقصد سوم، که در نفس خود پنهان کردم و آن را ننوشته بودم».

نهم: و نیز روایت کرده که: «توقیعی رسید دربارهٔ احمد بن عبدالعزیز که او مرتد شده، و متبیین شد ارتداد او بعد از وصول توقیع، به یازده روز».

دهم: و نیز روایت کرده از علی بن محمد صیمری، که نوشت و درخواست کفنی کرد؛ آن حضرت نوشت به او که: «تو محتاج می شوی به آن، در سال هشتاد (ظاهراً یعنی دویست و هشتاد)، و اما دو جامه برای او فرستاد؛ پس وفات کرد در سال هشتاد».^۱

۱. در نجم الثاقب ۴۱ معجزه نقل شده است و در اینجا به ۱۰ تای از آنها بسنده شد.

□ باب هفتم:

برخی از تکالیف مردم نسبت به امام عصر علیه السلام

اول: مهموم بودن برای آن جناب علیه السلام در ایام غیبت و مفارقت.
و در «عیون» از جناب امام رضا علیه السلام روایت است که در ضمن خبری متعلق به آن جناب فرمود: «چه بسیار مؤمنه و چه بسیار مؤمنی که متأسف و حیران و محزونند در وقت فقدان ماء معین، یعنی حضرت حجّت علیه السلام». در فقرات شریفه دعای ندبه معروفه که در عید غدیر و قربان و فطر و روز جمعه و شب آن باید خواند، اشاره شده به این مطلب که حاصل مضمون بعضی از آن فقرات، این است:

«کاش می دانستم که تو در کجا اقامت نمودی؟ و کدام زمین و خاک، تو را [در] برگرفته؟ آیا به رضوی جای داری یا ذی طوی؟ گران است بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی، و نشنوم از تو، نه آوازی و نه رازی. گران است بر من، که احاطه کند به تو بلا، نه به من، و نرسد به تو از من، نه ناله‌ای و نه شکایتی.

جانم فدای تو؛ غایبی که از ما کناره نداری!

جانم فدای تو؛ دور شده‌ای که از ما دوری نگرفتی!

جانم فدای تو؛ که آرزوی هر مشتاق و آرزومندی از مرد و زن، که تو را

یاد آورند و ناله کنند!

گران است بر من، که من بر تو بگیریم و خلق، از تو دست کشیده باشند.
گران است بر من، آنکه جاری شود بر تو آنچه جاری شده، نه بر
ایشان.

آیا معینی هست که طولانی کنم با او گریه و ناله را؟
آیا جزع‌کننده‌ای هست که من او را بر جزعش یاری کنم هر آن‌گاه که
خلوتی شد؟

آیا به چشمی خاشاکی رفته (کنایه از بسیاری گریه است)؟ که چشم
من او را بر آن حالت مساعدت کند؟
آیا به سوی تو راهی هست - ای پسر احمد! - که به حضور جنابت
مشرف شوند؟

آیا متصل می‌شود روز ما به فردای او که محظوظ شویم و بهره بریم؟
کی وارد می‌شویم بر چشمه‌سارهای سیراب‌کننده که سیراب شویم؟
کی سیراب می‌شویم از آب گوارای تو؛ که تشنگی به طول انجامید؟
کی صبح و شام، به خدمتت خواهیم رسید؟
کی تو ما را می‌بینی و ما تو را، و حال آنکه لوای ظفر و نصرت
برافراشته شده [باشد]؟».

تا آخر دعا، که نمونه‌ای است از دردِ دلِ آن‌که جامی از چشمهٔ محبت
آن جناب نوشیده، و سزاوار است او را که به امثال این کلمات، دردِ دلی
کرده و بر آتش هجرانش، کفی از آب شور (یعنی اشک چشم) بیاشد.

دوم: از تکالیف قلبیه، انتظار فرج آل محمد علیهم‌السلام در هر آن، و انتظار
ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهرهٔ مهدی آل محمد علیهم‌السلام، و پر شدن زمین

از عدل و داد، و غالب شدن دین اسلام بر جمیع ادیان [می باشد] که خدای تعالی به نبی اکرم خود خبر داده و وعده فرموده؛ بلکه بشارت آن را به جمیع پیغمبران و امت‌ها داده که: روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند، و چیزی از دین نماند که از بیم احدی، در پرده ستر و حجاب بماند، و بلا و شدت، از حق پرستان برود؛ چنان که در زیارت مهدی آل محمد علیهم السلام است که:

«السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيُلِمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا وَيُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ».

ترجمه: سلام بر مهدی! آن که [خدا] وعده داده به او جمیع امت‌ها را که جمع کند به وجود او کلمه‌ها را - یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود - و گرد آورد به او پراکندگی‌ها را، و پُر کند به او زمین را از عدل و داد، و انفاذ فرماید به سبب او، وعده فرجی که به مؤمنین داده.

شیخ نعمانی در کتاب «غیبت» روایت کرده از علاء بن سیابه از ابی عبدالله، جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود: «کسی که بمیرد از شما و منتظر باشد این امر را مانند کسی است که در خیمه‌ای باشد که از آن حضرت قائم علیه السلام است».

و نیز روایت نموده از ابوبصیر از آن جناب که فرمود: «آیا خبر ندهم شما را به چیزی که قبول نمی‌کند خداوند عملی را از بندگان، مگر به آن؟ گفتم: بلی! پس فرمود: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، و اقرار به آنچه خداوند امر فرموده، و دوستی ما، و یزاری از دشمنان ما، و انقیاد و تسلیم امامان معصوم بودن، و ورع، و اجتهاد، و آرامی، و انتظار کشیدن برای قائم علیه السلام».

آن‌گاه فرمود: به درستی که برای ما دولتی است که خداوند آن را می‌آورد هر وقتی که خواست.

آن‌گاه فرمود: هرکسی که خوش دارد که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، پس انتظار کشد، و عمل کند با ورع و محاسن اخلاق در حالی که انتظار دارد. پس اگر بمیرد و قائم علیه السلام پس از او خروج کند، هست برای او از اجر، مثل اجر کسی که آن جناب را درک کرده؛ پس کوشش کنید و انتظار کشید؛ هنیئاً هنیئاً برای شما ای عصابة مرحومه (یعنی ای گروهی که مشمول رحمت خدا هستید)».

و شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از آن جناب که فرمود: «از دین ائمه است ورع و عفت و صلاح و انتظار داشتن قَرَج آل محمد علیهم السلام».

و نیز از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «افضل اعمال امت من، انتظار قَرَج است از خداوند عزوجل».

نیز روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «منتظر امر ما، مانند کسی است که در خون خود غلطیده باشد در راه خداوند».

شیخ طبرسی در «احتجاج» روایت کرده که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد، به دست محمد بن عثمان، و در آخر آن مذکور است که: «دعا بسیار کنید برای تعجیل قَرَج؛ به درستی که قَرَج شما در آن است».

و شیخ برقی در «محاسن» از آن جناب روایت کرده که به مردی از اصحاب فرمود که: «هر که از شما بمیرد با دوستی اهل بیت و انتظار کشیدن قَرَج، مثل کسی است که در خیمه جناب قائم علیه السلام باشد».

و در روایت دیگر: «بلکه مثل کسی است که با رسول خدا ﷺ باشد».
و در روایت دیگر: «مانند کسی است که در پیش رسول خدا ﷺ
شهید گردد».

و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر که انتظار برسد
ظهور حجت دوازدهمی را، مانند کسی است که شمشیر خود را برهنه
کرده و در پیش روی رسول خدا ﷺ، دفع دشمنان آن حضرت می کند».
و برقی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «افضل عبادت
مؤمن، انتظار کشیدن قَرَجِ حق است».

سوم: از تکالیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام
عصر علیه السلام از شرور شیاطین انس و جن، و طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه
بر کفار و ملحدین و منافقین برای آن جناب؛ و این، نوعی است از اظهار
بندگی، و رضای به آنچه خدای تعالی وعده فرموده که چنین گوهر
گران‌بهایی را - که در خزانه قدرت و رحمت خود پرورده، و بر چهره آن
حجاب عظمت و جلالت کشیده - در روزی که خود مصلحت داند، ظاهر
و دنیا را از پرتو شعاع آن روشن نماید.

و با چنان وعده منجز حتمی، در دعای ما برای آن حضرت، جز ادای
رسم بندگی و اظهار شوق، و زیادتی محبت و ثواب و رضا به موهبت
کبرای خداوندی، اثری ظاهر نباشد؛ اگرچه بسیار تحریص و تأکید
فرمودند در دعای برای آن حضرت علیه السلام در غالب اوقات.

سید جلیل، علی بن طاووس، در فصل هشتم از کتاب «فلاح السائل»
بعد از ذکر ترغیب در دعای برای اخوان، فرمود که: «هرگاه این همه فضل

دعاست برای برادران تو، پس چگونه خواهد بود فضل دعا کردن برای سلطان تو؛ که او سبب وجود توست؛ و تو اعتقاد داری که اگر نبود آن جناب، نمی آفرید خداوند تو را و نه احدی از مکلفین را، در زمان او و زمان تو؛ و این که لطف وجود او علیه السلام، سبب است از برای هرچه که تو و غیر تو در آنید؛ و سبب است از برای هر خیر که می رسد به آن.

پس حذر کن و باز حذر کن از این که مقدم بداری نفس خود را، یا احدی از خلائق را در ولا و دعا، بر آن جناب علیه السلام، و حاضر کن قلب و زبان خود را در دعای از برای این سلطان عظیم الشان!

و حذر کن از این که اعتقاد کنی که من این کلام را گفتم برای این که آن جناب به دعای تو محتاج است؛ هیئات! که اگر این را معتقد شوی، پس تو مریضی در اعتقاد و دوستی خود. بلکه این را گفتم برای آن چیزی که تو را شناساندم از حق عظیم آن جناب بر تو، و احسان بزرگ او بر تو، و به جهت این که هرگاه دعا کردی برای او پیش از دعا کردن برای نفس خود - برای آن که عزیز است نزد تو - نزدیک تر خواهد بود آن که خداوند جل جلاله، ابواب اجابت را در پیش روی تو باز نماید؛ زیرا تویی که ابواب قبول دعا را به سبب گناهان، به روی خود بستی.

پس هرگاه دعا کردی برای این مولای خاص، در نزد مالک احیاء و اموات، امید است به جهت آن وجود مقدّس، خداوند، ابواب اجابت را باز نماید؛ پس تو در دعا کردن برای نفس خود و برای آن که دعا می کنی برای او، داخل شوی در زمره اهل فضل او، و فرا می گیرد رحمت خداوند جل جلاله تو را، و کرم و عنایت او به تو؛ زیرا که چنگ زدی در دعا به حیل او.

ذکر چند دعا در رابطه با امام عصر (عج)

سید رضی الدین علی بن طاووس رحمته الله در کتاب «فلاح السائل» بعد از کلام سابق فرموده: «از جمله روایات، روایتی است که ذکر کرده آن را جماعتی از اصحاب ما؛ و ما اختیار نمودیم خبری را که ذکر کرده آن را ابن ابی قرّه در کتاب خود به اسناد خود از صالحین رحمهم الله که فرمود: مکرر بخوان در شب بیست و سوم از ماه رمضان، در حالت ایستاده و نشسته، و بر هر حالتی که باشی، و در تمام آن ماه، و هر قسم که ممکن شود تو را، و هر زمان دیگر؛ می گویی بعد از تمجید کردن خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او رحمهم الله :

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَمُؤَيِّدًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا وَعَرْضًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَيِّمَةِ الْوَارِثِينَ. اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَاَنْتَصِرْ بِهِ وَاجْعَلِ النَّصْرَ مِنْكَ عَلَى يَدِهِ وَاجْعَلِ النَّصْرَ لَهُ وَالْفَتْحَ عَلَى وَجْهِهِ وَلَا تُوجِهِ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِهِ. اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُدِلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَاجْمَعْ لَنَا خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَأَقْضِ عَنَّا جَمِيعَ مَا تُحِبُّ فِيهِمَا وَاجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ الْخَيْرَةَ بِرَحْمَتِكَ وَمَنَّكَ فِي غَافِيَةِ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَيَدِكَ الْمَلَأَ فَإِنَّ كُلَّ مُعْطٍ يَنْقُصُ مِنْ مَلِكِهِ وَعَطَاؤُكَ يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ»^۱.

و ثقة الاسلام، در «کافی» روایت نموده از محمد بن عیسی، به اسناد خود از بعضی از صالحین علیهم السلام که فرمود: می‌گویی بعد از تحمید خداوند تبارک و تعالی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَخَافِظًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَقَائِدًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^۱.

و شیخ ابراهیم کفعمی - در «مصباح» - دعا را چنین نقل نموده:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَخَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا [حَتَّى] تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا».

چهارم: صدقه دادن است - به آنچه میسر شود، در هر وقت - برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام و ما این مطلب را در کتاب «کلمه طیبه» توضیح دادیم به این‌که: هر صدقه [ای] که انسان می‌دهد به هر کس، برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته، یا برای نفس خود است، یا برای محبوب عزیزى که در نزد او گرامی است و متوقف است - به حسب ظاهر - اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او به وجود سلامتی او؛ چون معلم ناصح، پدر و مادر، فرزند، عیال، اخوان و امثال ایشان؛ مثلاً در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان، صدقه می‌دهد به جهت صحت و سلامتی او. و خیر آن - بالاخره - برمی‌گردد به خود او؛ زیرا صحت عالم، سبب سلامتی دین اوست، و سلامتی فرزند، باعث قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت و بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای اوست و هكذا.

و چون به برهان عقل و نقل و وجدان، هیچ نفسی عزیزتر و گرامی‌تر نیست و نباید باشد از وجود مقدّس امام عصر علیه السلام؛ بلکه باید محبوب‌تر از نفس خویش باشد؛ که اگر چنین نباشد، در ایمان، ضعف و نقصان، و در اعتقاد، خلل و سستی است؛ چنان‌که به‌اسانید معتبره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «ایمان نیاورده احدی از شما، تا این‌که بوده باشم من و اهل بیت من، محبوب‌تر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم».

و چگونه چنین نباشد و حال آن‌که وجود و حیات و دین و عقل و صحّت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات، از پرتو آن وجود مقدّس و اوصیای اوست؛ و چون ناموس عصر، و مدار دهر، و منیر آفتاب و ماه، و سبب آرامی زمین و سیر افلاک در این اعصار، حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام است، و جامه صحّت و عافیت، اندازه قامت موزون آن نفس مقدّس، و شایسته قدّ معتدل آن ذات اقدس است، پس بر تمامی خودپرستان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است، چه رسد به آنان‌که جز آن وجود مقدّس، کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تن‌درستی ندانند، لازم و متحتم است که مقصود اولی و غرض اهمّ ایشان، از چنگ زدن به دامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحّت و استجلاب عافیت و قضای حاجت و دفع بلیّات مقرر شده - چون دعا و تضرّع و تصدّق و توسّل - سلامتی و حفظ آن وجود مقدّس باشد.

پنجم: حجّ کردن و حجّ دادن به نیابت امام عصر علیه السلام، چنان‌که در میان شیعیان مرسوم بود در قدیم، و آن جناب، تقریر فرمودند.

چنان‌که قطب راوندی رحمته الله در کتاب «خرایج» روایت کرده که: «ابو محمد

دعلجی، دو پسر داشت که یکی از آن دو، صالح بود - و او را ابوالحسن می‌گفتند و او مردگان را غسل می‌داد - و پسر دیگر او مرتکب محرمات می‌شد. مردی از شیعیان، زری به ابومحمد مذکور داد که به نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام حج کند - چنانکه عادت شیعیان در آن وقت چنین بود - و ابومحمد، قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حج کند.

وقتی که از حج برگشت، نقل کرد که: در موقف - یعنی عرفات - جوان گندم‌گون نیکو‌هیأتی را دیدم که مشغول تضرع و ابتهال و دعا بود، و چون من نزدیک او رسیدم، به سوی من التفات نمود و فرمود: ای شیخ! آیا حیا نمی‌کنی؟ من گفتم: ای سید من! از چه چیز حیا کنم؟

فرمود: به تو حجه می‌دهند از برای آن کسی که می‌دانی و تو آن را به فاسقی می‌دهی که خمر می‌آشامد؛ نزدیک است که این چشم تو کور شود! پس بعد از برگشتن، چهل روز نگذشت مگر آن که از همان چشم که به آن اشاره شد، جراحی بیرون آمد و از آن جراحی آن چشم ضایع شد.

ششم: برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت، خصوص اگر به اسم مبارک قائم علیه السلام باشد؛ چنانکه سیره تمام اصناف امامیه - کثرهم الله تعالی - بر آن مستقر شده در جمیع بلاد، از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم، و این خود کاشف باشد از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل؛ اگرچه تاکنون به نظر نرسیده، ولیکن از چند نفر از علما و اهل اطلاع، مسموع شد که ایشان خبری در این باب دیدند. بعضی از علما نقل کرده که این مطلب را سؤال کردند از عالم متبحر جلیل، سید عبد الله،

سبب محدث جزایری، و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند که مضمون آن این است: «روزی در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده شد، پس حضرت به جهت تعظیم و احترام آن، برخاست. و در اهل سنت، این عادت مرسوم است برای اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم».

سید احمد مفتی شافعی مکی معاصر، در سیره خود گفته: «جاری شد عادت بر این که مردم چون می شنوند ذکر وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را برمی خیزند به جهت تعظیم آن حضرت، و این برخاستن مستحسن است؛ چون در آن برخاستن، تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و به جا آورده اند این کار را بسیاری از علمای امت که به ایشان باید اقتدا نمود».

حلبی، از علمای اهل سنت در سیره گفته که: «بعضی حکایت کرده اند از امام شبکی شافعی [که] جمع شد در نزد او بسیاری از علمای عصر او، پس خواند قصیده خوانی کلام صرصری را در مدح آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم:

قلیل لمدح المصطفی الخطّ بالذهب علی ورق من خطّ أحسن من کتب
وأن تنهض الأشراف عند سماعه قیاماً صفوفاً أو جثیاً علی الرّکب

پس در این حال، برخاست امام شبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند؛ پس وجد عظیمی در آن مجلس شد».

هفتم: از تکالیف در ظلمات ایام غیبت، تضرع و مسألت از خداوند تبارک و تعالی، به جهت حفظ ایمان و دین از تطرّق^۱ شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین، که زندقه کفر خود را به لباسی از کلمات حقّه

پوشانیده‌اند چون دانه‌ای که صیاد در زیر دام پنهان کند، و پیوسته به آن، ضعفا را صید کنند و اباطیل خود را به وسیله آن چند کلمه حقه، در قلوب داخل کنند.

چنان کار را بر اهل دیانت مشکل و مشتبه نمودند که راست شده وعده‌ای که صادقین علیهم‌السلام دادند؛ چنان‌که نعمانی در «غیبت» خود، از جناب صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «به درستی که از برای صاحب این امر، غیبتی است، که متمسک در آن غیبت به دین خود، مانند کسی است که به دست خود، خار درخت خاردار را بتراشد تا هموار شود».

و از این جهت، امر فرمودند به خواندن برخی از دعاها؛

شیخ نعمانی در «غیبت» و کلینی در «کافی» به اسانید متعدده روایت کردند از زراره که گفت: شنیدم که ابو عبدالله علیه‌السلام می‌فرماید: «به درستی که از برای قائم علیه‌السلام غیبتی است پیش از آن‌که خروج کند.

پس گفتم: از برای چه؟

گفت: می‌ترسد؛ و اشاره فرمود با دست خود به شکم مبارک.

آن‌گاه فرمود: ای زراره! و اوست منتظر و اوست کسی که شک می‌شود در ولادتش؛ پس بعضی از مردم می‌گویند که پدرش مُرد و جانشینی نگذاشت، و بعضی از ایشان می‌گویند که حمل بود، و بعضی از ایشان می‌گویند که او غائب است، و بعضی می‌گویند که متولد شد پیش از وفات پدرش به دو سال؛ و اوست منتظر؛ غیر این‌که خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را؛ پس در این زمان، به شک می‌افتند مبطلون.

زراره گفت: پس گفتم: فدای تو شوم! اگر درک کردم آن زمان را کدام

عمل را بکنم؟

فرمود: ای زراره! اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛
اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛
اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱.

دعای غریق

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» روایت کرده از عبد الله بن سنان که گفت: فرمود ابو عبد الله علیه السلام: «زود است می رسد به شما شبهه؛ پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده، و نجات نمی یابد در آن شبهه، مگر کسی که بخواند دعای غریق را.

گفتم: چگونه است دعای غریق؟

فرمود می گویی: يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ! ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.

پس گفتم: يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ! ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.

پس فرمود: به درستی که خداوند عزوجل مقلب قلوب و ابصار است، و لکن بگو چنان که من می گویم؛ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ».

هشتم: از تکالیف عامه رعایای حضرت صاحب الامر علیه السلام، استمداد و استعانت و استکفاء و استغاثت به آن جناب است در هنگام شداید و احوال و بلاها و امراض و رو آوردن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب و اقارب و اجانب و ندیدن راه چاره، و خواستن از جنابش حل شبهه، و رفع کُربه و دفع بلیه، و نشان دادن راه به مقصود را، به آن نحوی که خود

صلاح داند و تواند به آن متوسلِ مستغیث برساند، حسب قدرت الهیه و علوم لدنیه ربانیّه‌ای که داراست، و بر حال هر کس در هر جا، دانا، و بر اجابت مسؤلش توانا، بلکه پیوسته فضلش به هر کس به اندازه قابلیت و استعداد و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد، رسیده و می‌رسد، و از نظر در امور رعایای خود - از مطیع و عاصی و عالم و جاهل و شریف و دنی و قوی و ضعیف - غفلت نکرده و نمی‌کند.

و خود آن جناب، در توقیعی که برای شیخ مفید رحمته‌الله فرستادند، نوشتند که: «پس به تحقیق که علم ما محیط است به خبرهای شما، و غایب نمی‌شود از علم ما هیچ چیز از اخبار شما و بلایی که به شما می‌رسد».

و شیخ جلیل، علی بن حسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» روایت کرده از حضرت ابی‌محمد، امام حسن عسکری علیه‌السلام که آن جناب فرمود: «چون حضرت صاحب علیه‌السلام متولد شد، خداوند تبارک و تعالی دو مَلک را فرستاد؛ پس برداشتند آن جناب را و بردند تا سرادق عرش، تا این‌که ایستاد در حضور خداوند تبارک و تعالی؛ پس خداوند فرمود به او: مرحبا! به تو عطا می‌کنم، و به تو می‌آمزم، و به تو عذاب می‌کنم».

و شیخ طوسی رحمته‌الله در کتاب «غیبت» روایت کرده به سند معتبر، از ابوالقاسم، حسین بن روح، نایب سوم امام زمان که گفت: اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن؛ پس رفتم نزد ابی‌طاهر بن بلال، در ایام استقامتش - یعنی پیش از آن‌که بعضی مذاهب باطله اختیار کند - پس آن اختلاف را به او فهماندم؛ گفت: مرا مهلت ده؛ پس او را مهلت دادم چند روز؛ آن‌گاه مراجعت کردم به نزد او، بیرون آورد حدیثی به اسناد خود، از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود:

«هرگاه اراده نمود خدای تعالی امری را، عرضه می‌دارد آن را بر رسول خود ﷺ آن‌گاه بر امیرالمؤمنین و یکایک ائمه علیهم‌السلام تا آن‌که منتهی بشود به سوی صاحب الزمان علیه‌السلام، آن‌گاه بیرون می‌آید به سوی دنیا. و چون اراده نمودند ملائکه که بالا برند عملی را به سوی خداوند عزوجل، عرض می‌شود بر صاحب الزمان علیه‌السلام، آن‌گاه بر هر یک از امامان، تا این‌که عرض می‌شود بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن‌گاه عرض می‌شود بر خداوند عزوجل.

پس هرچه فرود می‌آید از جانب خداوند، بر دست ایشان است، و آنچه بالا می‌رود به سوی خداوند عزوجل، بر دست ایشان است، و بی‌نیاز نیستند از خداوند عزوجل، به قدر به هم زدن چشمی».

و سید حسین مفتی کرکی، سبط محقق ثانی، در کتاب «دفع المناوات» از کتاب «براهین» نقل کرده که او روایت نموده از ابی حمزه، از حضرت کاظم علیه‌السلام که گفت: شنیدم آن جناب می‌فرماید: «نیست ملکی که خداوند او را به زمین بفرستد به جهت هر امری، مگر آن‌که ابتدا می‌کند به امام علیه‌السلام؛ پس معروض می‌دارد آن را بر آن جناب، و به درستی که محل رفت و آمد ملائکه از جانب خداوند تبارک و تعالی، صاحب این امر است».

و در حدیث ابوالوفای شیرازی آمده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود به او: «چون درمانده و گرفتار شدی، پس استغاثه کن به حجّت علیه‌السلام که او تو را درمی‌یابد و او فریادرس و پناه است از برای هرکس که به او استغاثه کند».

و شیخ کثی در «رجال» و شیخ صفّار در «بصائر» روایت کرده‌اند از زَمَیله که گفت: «تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، پس در نفس خود، خفتی یافتم در روز جمعه و گفتم: نمی‌دانم چیزی را بهتر از آن‌که

آبی بر خود بریزم - یعنی غسل کنم - و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین علیه السلام؛ پس چنین کردم، آن‌گاه آمدم به مسجد.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر برآمد، آن تب به من برگشت. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و داخل قصر (خانه) شد، داخل شدم با آن جناب و فرمود: «ای رمیله! [چه شده بود که] دیدم تو را که بعضی از اعضای تو در هم می‌شد؟»

پس نقل کردم برای آن جناب، حالت خود را که در آن بودم، و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب.

پس فرمود: ای رُمیله! نیست مؤمنی که مریض شود، مگر آن‌که مریض می‌شویم ما به جهت مرض او؛ و محزون نمی‌شود، مگر آن‌که محزون می‌شویم به جهت حزن او؛ و دعا نمی‌کند، مگر آن‌که آمین می‌گوییم برای او؛ و ساکت نمی‌شود، مگر آن‌که دعا می‌کنیم برای او».

پس گفتم به آن جناب: یا امیرالمؤمنین! فدای تو شوم! این لطف و مرحمت، برای کسانی است که با جناب تواند در این قصر (خانه)؛ خبر ده مرا از حال کسانی که در اطراف زمینند!

فرمود: ای رمیله! غایب نیست یا نمی‌شود از ما مؤمنی در مشرق زمین و مغرب آن».

و نیز شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران، به سندهای بسیار روایت کرده‌اند از جناب باقر و صادق علیه السلام که فرمودند: «به درستی که خداوند نمی‌گذارد زمین را، مگر آن‌که در آن عالمی باشد که می‌داند زیاده و نقصان را در زمین؛ پس اگر مؤمنین زیاد کردند چیزی را، برمی‌گرداند

ایشان را (وبه روایتی: می اندازد آن را) و اگر کم کردند، تمام می کند برای ایشان؛ و اگر چنین نبود، مختلط [و مشتبه] می شد بر مسلمین، امور ایشان، (وبه روایتی: حق از باطل شناخته نمی شد)».

در «تحفة الزائر» مجلسی و «مفاتیح النجاة» سبزواری است که: «هر که را حاجتی باشد، آنچه مذکور می شود، بنویسد در رقعهای، و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد، یا ببندد و مهر کند و خاک پاک را گِل سازد و آن را در میان آن گذارد و در نهری یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد، که به حضرت صاحب الزمان علیه السلام می رسد و او - بنفسه - متولی بر آوردن حاجت می شود».

رقعة حاجت

بسم الله الرحمن الرحيم

«كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَفِئِشًا، وَشَكْوَتُ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ بِكَ مِنْ أَمْرِ قَدْ دَهَمَنِي، وَأَشْغَلَ قَلْبِي، وَأَطَالَ فِكْرِي، وَسَلَبَنِي بَعْضَ لُبِّي، وَغَيَّرَ خَطِيرَ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي، أَسْلَمَنِي عِنْدَ تَخْيَلٍ وَرُودِهِ الْخَلِيلِ، وَتَبَرَّأَ مِنِّي عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَى الْحَمِيمِ، وَعَجَزَتْ عَن دِفَاعِهِ حِيلَتِي، وَخَانَتْنِي فِي تَحْمَلِهِ صَبْرِي وَقُوَّتِي، فَلَجَأْتُ فِيهِ إِلَيْكَ، وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلِيَّ التَّدْبِيرِ، وَمَالِكِ الْأُمُورِ، وَاثِقًا بِكَ فِي الْمُنَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي مُتَيَقِّنًا لِإِجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَائِي سُؤْلِي، وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَتَصْدِيقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرِ كَذَا وَكَذَا (وبه جای کذا و کذا حاجت خود را بنویسد) فِيمَا لَا طَاقَةَ لِي بِحَمَلِهِ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَلَا ضَعْفًا فِيهِ بِقَبِيحِ أَفْعَالِي وَتَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَأَغِيثِي يَا

مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهْفِ، وَقَدِّمِ الْمَسْأَلَةَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، فَبِكَ بَسَطَتِ النُّعْمَةُ عَلَيَّ وَأَسْئَلُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا وَقَتْحًا قَرِيبًا، فِيهِ بُلُوغُ الْأَمَالِ، وَخَيْرُ الْمَبَادِي، وَخَوَاتِيمُ الْأَعْمَالِ، وَالْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ، إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَالٌ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدِ وَالْمَالِ».

آن‌گاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید: یا عثمان بن سعید العمری، یا ولد او محمد بن عثمان، یا حسین بن روح یا علی بن محمد السمری، و یکی از این جماعت را ندا کند و بگوید: «يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ، سَلَامٌ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْزُوقٌ، وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَهَذِهِ رُقْعَتِي وَخَاجَتِي إِلَى مَوْلَانَا ﷺ، فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ، فَأَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمِينُ».^۱ پس نوشته را در چاه یا نهر یا غدیر اندازد که حاجت او برآورده می‌شود.

واسطه بودن نواب اربعه، در ایام غیبت صغری و کبری

و از این خبر شریف، چنین مستفاد می‌شود که آن چهار شخص معظم، چنان که در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقع و گرفتن جواب و ابلاغ توفیعات، در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ، مفتخر و سرافرازند.

پس معلوم شد که خوان احسان و جود و کرم و فضل و نعم امام زمان ﷺ در هر قطری از اقطار ارض، برای هر پریشان در مانده و گم‌گشته

وامانده و متحیر نادان و سرگشته حیران، گسترده است، و باب آن باز، و شارعش عام؛ با صدق اضطرار و حاجت، و عزم با صفای طویّت و اخلاص سریرت؛ اگر نادان است، شربت علمش بخشند، و اگر گم شده است، به راهش رسانند، و اگر مریض است، لباس عافیتش پوشند.

سید بن طاووس رحمته الله در «کشف المحجّه» فرموده در ضمن وصایای به فرزندش محمد که: «چون خیر ولادت تو به من رسید، و من در مشهد حسین علیه السلام بودم؛ برخاستم در حضور خداوند جلّ جلاله در مقام ذلّ و انکسار، و شکر برای آنچه مرا تشریف نمودند از ولادت تو - از سرور و نیکی ها - و گرداندم تو را به امر خداوند جلّ جلاله، بنده مولای ما، مهدی علیه السلام و تو را معلق کردم بر او؛ و چه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول حادثه‌ای که برای تو شد به سوی آن جناب، و دیدم آن جناب را در چندین مقامات در خواب، که خود، متولی شد قضای حوایج تو را با انعام بزرگی در حق من و در حق تو که نمی‌رسد وصف کردن آن؛ پس بوده باش در موالات آن جناب، و وفا کردن از برای او و تعلق خاطر او، به قدر مراد خداوند جلّ جلاله و مراد رسول و مراد پدران او و مراد آن جناب علیه السلام از تو. و مناسب است که ختم کنیم این مقام را به ذکر یکی از توسّلات مأثوره مجرّبه:

شیخ ابو عبدالله، سلمان بن حسن صهرشتی، تلمیذ شیخ طوسی رحمته الله در «قبس المصباح» - چنان که در بحار نقل کرده - ذکر نموده که شنیدم از شیخ ابو عبدالله، حسین بن حسن بن بابویه رحمته الله - در ری، سال ۴۴۰ - که روایت می‌کرد از عمّ خود، ابی جعفر، محمد بن علی بن بابویه رحمته الله؛ گفت: خیر داد

مرا بعضی از مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه سختی، و طاقتم سست و ضعیف شد و آسان نبود در نفسم که آن را افشا کنم برای احدی از اهل و اخوان خودم؛

پس خوابیدم در حالتی که چنین مغموم بودم؛ پس دیدم مردی را که خوش رو و با جامه نیکو و بوی خوش بود، که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین که در نزد ایشان قرائت می کردم (درس می خواندم)؛ پس در نفس خود گفتم: «تا کی رنج و مشقت کشم از هم و غم خود، و افشا نکنم آن را از برای احدی از برادران خود؟ و این شیخی است از مشایخ علما؛ این را برای او ذکر می کنم؛ پس شاید بیابم در نزد او فرجی».

پس او ابتدا کرد به من و فرمود: «مراجعه کن در آنچه به آن گرفتار شدی، به سوی خداوند تبارک و تعالی، و استعانت بجوی به صاحب الزمان علیه السلام، و او را برای خود مفرع بگیر؛ زیرا که او نیکو معینی است. و اوست عصمت اولیاء مؤمنین خود».

آن گاه دست راست مرا گرفت و گفت: «او را زیارت کن و سلام کن بر او، و تقاضا کن از او که شفاعت کند برای تو در نزد خداوند عزوجل در حاجت تو!»

پس گفتم به او: تعلیم کن به من که چگونه بگویم! پس به تحقیق، همی که در او هستم، از خاطر من برد هر زیارت و دعا را».

پس آهی سرد برکشید و گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِالله»، و به دست خود، سینه مرا مسح کرد و گفت: «خدا کافی توست و بر تو باکی نیست؛ تطهیر کن و دو رکعت نماز به جای آور آن گاه بایست در حالتی که رو به قبله باشی در زیر آسمان و بگو:

«سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ الثَّامُ الشَّامِلُ الْغَامُ وَصَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَبَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ
الثَّامَةُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ وَخَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ سُلَالَةِ
النُّبُوَّةِ وَبَقِيَّةِ الْعِثْرَةِ وَالصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَمُظْهِرِ الْإِيْمَانِ وَمُلَقِّنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ
وَمُظْهِرِ الْأَرْضِ وَنَاشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّوْلِ وَالْعَرْضِ وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ
وَالإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْمَرْضِيِّ الْمُرْتَضَى وَابْنِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْوَصِيِّ ابْنِ الْأَوْصِيَاءِ
الْمَرْضِيِّينَ الْهَادِي الْمَعْصُومِ بْنِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ
النَّبِيِّينَ وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَةِ الْوَصِيِّينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِصْمَةَ الدِّينِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ
الظَّالِمِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ
نِسَاءِ الْعَالَمِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَيْمَةِ الْحُجَّجِ الْمَعْصُومِينَ وَالْإِمَامِ عَلَى
الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ! أَشْهَدُ
أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَفِعْلًا؛ وَأَنَّكَ الَّذِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا
مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛ فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَكَ وَسَهَّلَ مَخْرَجَكَ وَقَرَّبَ زَمَانَكَ وَكَثَّرَ
أَنْصَارَكَ وَأَعْوَانَكَ وَأَنْجَزَ لَكَ مَا وَعَدَكَ وَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ؛ «وَتُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ
عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعْفُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ يَا مَوْلَايَ!
يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَاجَتِي كَذَا وَكَذَا، فَاشْفَعْ لِي فِي نِجَاحِهَا؛ فَقَدْ
تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي، لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَمَقَامًا مَحْمُودًا
فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكَ بِأَمْرِهِ وَارْتَضَاكَ لِسِرِّهِ وَبِالشَّأْنِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي نُجْحِ طَلِبَتِي وَإِجَابَةِ دَعْوَتِي وَكَشْفِ كُرْبَتِي. وَبِهِ جَاى
لفظ «كذا وكذا»، حاجت خود را ذکر کن و بخواه آنچه می خواهی!».

گفت: پس بیدار شدم در حالتی که یقین داشتم به فرَج، و از شب مقداری مانده بود که وسعتی داشت؛ پس مبادرت کردم و نوشتم آنچه را به من آموخته بود - از خوف آن که آن را فراموش کنم - آن گاه تطهیر کردم و به زیر آسمان در آمدم و دو رکعت نماز کردم؛ در رکعت اول، بعد از حمد - چنان که برای من تعیین نمود - ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ را خواندم، و در دوم، بعد از حمد، ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ را؛ پس چون سلام گفتم، برخاستم - در حالتی که رو به قبله بودم - و زیارت کردم؛ آن گاه حاجت خود را خواستم و استغاثه کردم به مولای خود، صاحب الزمان علیه السلام؛ آن گاه سجده شکر کردم؛ طول دادم در آن دعا را، تا آن که ترسیدم فوت شدن نماز شب را.

آن گاه برخاستم و نماز مقرّری خود را خواندم و مشغول شدم به تعقیب بعد از نماز صبح، و نشستم در محراب خود و دعا می کردم... قسم به خدا که آفتاب طلوع نکرد، تا آن که فرَج من از آنچه در آن بودم رسید، و عود نکرد به من مثل آن، در بقیّه عمر من، و ندانست احدی از مردم که چه بود آن امری که مرا درهم انداخت، تا امروز؛ و منت مر خدای راست؛ وَلَهُ الْحَفْدُ كَثِيرًا.

سید بن طاووس رحمته الله این زیارت را در «مصباح» با اختلاف جزئی و بدون تعیین سوره، و شیخ کفعمی در «بلد الامین» با سوره نقل کرده، و پیش از نماز و زیارت، غسلی نیز ذکر کرده است.^۱

۱. این زیارت با کمی تفاوت، در مفاتیح الجنان محدّث قمی رحمته الله نقل شده است.

□ باب هشتم:

در ذکر پاره‌ای از زمان‌ها و اوقات مخصوص
به امام عصر (عج) و تکلیف رعایا در آنها
نسبت به آن جناب

عدد آنها هشت است؛

اول: شب قدر، بلکه هر سه شب مردّد؛ یعنی شب ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ ماه
رمضان؛

دوم: روز جمعه؛

سوم: روز عاشورا؛

چهارم: از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، در هر روز؛

پنجم: عصر دوشنبه؛

ششم: عصر پنجشنبه؛

هفتم: شب و روز نیمه شعبان؛

هشتم: روز نوروز.

اول: شب قدر، که شب بروز و ظهور قدر و منزلت و میمنت و سلطنت
و عظمت و جلالت امام عصر علیه السلام است؛ در «تفسیر علی بن ابراهیم» به
چند سند معتبر از حضرت باقر و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که در

تفسیر آیه مبارکه ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۱ فرمودند که: «خداوند تقدیر می‌کند هر امری را از حق و باطل و آنچه می‌شود در این سال. و از برای خداوند است در آن بداء و مشیت، که پیش اندازد آنچه را بخواهد، و تأخیر نماید آنچه را بخواهد - از آجال و ارزاق و بلایا و أعراض و امراض - زیاد کند در آنها آنچه را که بخواهد، و کم کند آنچه را که بخواهد، و می‌دهد آن را به رسول خدا ﷺ، و می‌دهد رسول خدا به امیرالمؤمنین علیؑ، و می‌دهد آن را امیرالمؤمنین به ائمه علیهم السلام، تا این که می‌رسد به صاحب الزمان علیؑ و شرط می‌کند در آن، بداء و مشیت و تقدیم و تأخیر را».

و نیز روایت کرده که: «خداوند تقدیر می‌کند در شب قدر، آجال و ارزاق را و هر امری که حادث می‌شود، از موت و حیات، یا ارزانی و گراتی، یا خیر یا شر... نازل می‌شود ملائکه و روح القدس بر امام زمان علیؑ و می‌دهند به او آنچه را که نوشتند از این امور».

و نیز روایت کرده که جناب باقر علیؑ فرمود: «مخفی نمی‌شود بر ما شب قدر؛ زیرا که ملائکه طواف می‌کنند به ما در آن شب».

و شیخ صفار در «بصائر الدرجات» روایت کرده از داوود بن فرقد که گفت: سؤال نمودم از او - یعنی صادق علیؑ - از قول خداوند عزوجل: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾^۲؛

فرمود: نازل می‌شود در آن، آنچه می‌شود در این سال، از موت یا ولادت. گفتم به او: به سوی که نازل می‌شود؟

۱. سوره دخان: آیه ۴.

۲. سوره قدر: آیات ۱ و ۲.

فرمود: به سوی که شاید باشد؟^۱ به درستی که مردم، این شب را در نماز و دعا و مسألت‌اند و صاحب این امر، در شغلی است؛ نازل می‌شود ملائکه به سوی او به جهت امور سال، از غروب آفتاب تا طلوع». و نیز روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: «سؤال کردم از آن جناب، از نصف شعبان؛

پس فرمود: در نزد من، از آن چیزی نیست، ولکن هرگاه شب نوزدهم از ماه رمضان شد، تقسیم می‌شود در آن، ارزاق، و نوشته می‌شود در آن، آجال، و بیرون می‌آید در آن، برات و منشور حاج، و خداوند نظر لطف می‌فرماید به سوی بندگان خود؛ پس می‌آمزد ایشان را، مگر شارب خمر. پس هرگاه شب بیست و سوم شد، جدا می‌شود در آن، هر امر محکمی؛ آن‌گاه به پایان می‌رسد و امضا کرده می‌شود.

گفتم: به کی می‌رسد؟

فرمود: به سوی صاحب شما؛ یعنی امام شما».

در خبر حارث بن مغیره بصری فرمود: «نوشته می‌شود در آن شب قدر، قافله حاج، و آنچه می‌شود در آن سال، از طاعتی یا معصیتی یا مردنی یا حیاتی...، آن‌گاه می‌افکند آن را به سوی صاحب الارض علیه السلام».

حارث بن مغیره سؤال کرد که: «صاحب ارض کیست؟

فرمود: صاحب شما».

و علامه مجلسی رحمته الله در «زاد المعاد» فرمود: «از بعضی احادیث، ظاهر می‌شود که هر سه شب، قدرند و در شب اول، تقدیر امور می‌شود و در

۱. «إلی من عسی أن یکون».

شب دوم، به کثرت دعا و عبادت، ممکن است بعضی تغییر بیابد و در شب سوم، حتم می شود و تغییر نمی یابد یا بسیار کم تغییر می یابد؛ بلا تشبیه، مانند حکم پادشاهان که اول تعلیقه می شود و تغییرش آسان است، بعد از آن ثبت دفاتر می شود و تغییرش دشوارتر است، اما به مهر آنان که مزین نگردیده، باز ممکن است تغییر بیابد، و چون به مهر آنان رسید، به منزله حتم است و تغییرش در نهایت سختی است».

و نیز در مقام ذکر مرغبات عبادت در شب قدر فرموده: «چون حضرت صاحب الامر علیه السلام در تمام این شب، با ملائکه مقربین محشور است، و فوج فوج به خدمت او می آیند و بر او سلام می کنند و تقدیرات که برای او و سایر خلق شده است بر او عرض می کنند، سزاوار نیست در چنین شبی، تأسی به امام خود نکنند و به غفلت به سر آورند».

و نیز از فوائد عبادت آن شب شمرده که: «چون تقدیرات جمیع امور - از عمر و مال و فرزند و عزت و صحت و توفیق اعمال خیر و سایر امور - در این شب می شود، اصلاح تمام احوال سال، در این شب خواهد بود، و ممکن است که نام کسی در دیوان اشقیاء نوشته [شده] باشد، و در این شب، تغییر یابد و از زمره سعادت‌مندان نوشته شود؛ چنان که این مضمون، در اکثر دعاها و احادیث معتبره وارد شده است».

بنابر آنچه در گذشته ذکر شد - که دعا برای آن جناب را باید مقدم داشت بر دعای برای نفس خود، و در این شب مشغول است به آن امر عظیم الهی که در اخبار گذشته و غیر آن اشاره شد به آن - بهترین دعاها طلب نصرت و اعانت و حفظ الهی است برای آن جناب؛ چنان که گذشت

که در شب بیست و سوم، در جمیع حالات - چه در رکوع، چه در سجود و چه نشسته یا ایستاده بلکه در سایر اوقات - باید خواند آن دعا را که مضمونش پس از حمد خداوند و صلوات بر رسول و آتش علیه السلام، این بود که:

«بارخدا یا! در این ساعت و هر ساعتی، ولی و حافظ و قائد و ناصر و راهنما و معین حجة بن الحسن المهدی علیه السلام باش.»

پس از آن، توسل و استغاثه به آن جناب، و طلب اعانت و شفاعت در انجام آنچه می خواهد و باید به دست مبارک او جاری شود و به نظر انور او بگذرد، و تضرع و انابه، که نظر لطف و رأفت خود را از او بر ندارد و به وسیله ای خود را به نیکی در نزد آن جناب مذکور نماید که او آنچه سزاوار بزرگی است، در این شب - که زمام امور به دست قدرت الهیه اوست - به او رفتار نماید.

دوم: روز جمعه که از چند جهت اختصاص و تعلق دارد به امام عصر علیه السلام؛

یکی آن که ولادت باسعادت آن جناب در آن بوده؛ چنانکه در باب اول ذکر شد؛

و دیگر آن که ظهور موفور السرور آن حضرت در آن روز خواهد بود، و ترقب و انتظار فرج، در آن روز، بیشتر از روزهای دیگر است؛ چنانکه در برخی از اخبار، تصریح به آن شده، و در زیارت مختصه به آن جناب در روز جمعه است که:

«یا مَولای! یا صاحِبَ الزَّمانِ! صَلَّواتُ اللهِ عَلَیْكَ وَعَلى آلِ بَیتِكَ! هَذا یومُ الجُمُعَةِ وَهُوَ یومُكَ المُتَوَقَّعُ فِیهِ ظُهُورُكَ وَالْفَرَجُ فِیهِ لِلْمُؤمِنِینَ عَلَی یَدَیْكَ...»

یعنی: ای آقای من! ای صاحب الزمان، که درود خداوند بر تو و بر آل بیت تو باد! این روز جمعه است و آن روز تو است که انتظار کشیده می شود در آن، ظهور تو و فرج مؤمنین بر دست جناب تو. و من - ای آقای من! - در آن میهمان تو هستم و پناه آورده به تو، و تویی آقای من، کریم و از اولاد کریمان، و مأموری به پناه دادن؛ پس مرا مهمانی کن و پناه ده!....

سید بن طاووس رحمته الله در «جمال الاسبوع» از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود به محمد بن سنان در روز جمعه که: «آیا خواندی در این روز، واجب از دعا را؟»

پرسیدم: کدام است؟

فرمود، بگو: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْيَوْمُ الْجَدِيدُ الْمُبَارَكُ (الْمُبَارَكُ خ) الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ عِيداً لِأَوْلِيَائِهِ الْمُطَهَّرِينَ مِنَ الدَّنَسِ الْخَارِجِينَ مِنَ الْبُلُوْىِ الْمَكْرُوْرِينَ مَعَ أَوْلِيَائِهِ الْمُصَفِّينَ مِنَ الْعَكْرِ الْبَاذِلِينَ أَنْفُسَهُمْ فِي مُحَبَّةِ أَوْلِيَاءِ الرَّحْمَنِ تَسْلِيماً....^۱

یعنی: سلام بر تو باد ای روز تازه مبارکی که گرداننده او را خداوند عید از برای دوستان خود که پاک شدگانند از قذارت و بیرون شدگانند از فتنه، و رجعت کنندگانند با اولیای او علیهم السلام و تصفیه شدگانند از دُرد و کثافات عقاید و اعمال قبیحه، و بذل کنندگانند جانهای خود را در محبت اولیای خداوند.»

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار» نقل کرده از کتابی قدیم، از تألیفات قدمای علمای ما که: چون نماز صبح را خواندی در روز جمعه، ابتدا کن به

این شهادت، آن‌گاه به صلوات بر محمد و آل او علیهم‌السلام و آن دعایی است طولانی، و بعضی از فقرات آن این است:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ فِي خَلْقِكَ وَلِيًّا وَخَافِظًا وَفَائِدًا وَنَاصِرًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ مِنْهَا طَوْلًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ فِيهَا الْإِثْمَةَ الْوَارِثِينَ وَاجْمَعْ لَهُ شَنْلَهُ وَأَكْمِلْ لَهُ أَمْرَهُ وَأَصْلِحْ لَهُ رَعِيَّتَهُ وَثَبِّتْ رُكْنَهُ وَأَفْرِغِ الصَّبْرَ مِنْكَ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْتَقِمَ...؛ اللَّهُمَّ اكْفِهِ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَأَنْسِبِهِمْ ذِكْرَهُ وَأَرِدْ مَنْ أَرَادَهُ وَكِدْ مَنْ كَادَهُ وَأَمْكُرْ بِمَنْ مَكَرَهُ بِهِ وَاجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَيْهِمْ؛ اللَّهُمَّ فَضِّ جَمْعَهُمْ وَقُلِّ حَدَّهُمْ وَأَرْعِبْ قُلُوبَهُمْ وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَاصْدَعْ شَعْبَهُمْ وَشَتِّتْ أَمْرَهُمْ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَوَاتِ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وَعَمِلُوا السَّيِّئَاتِ وَاجْتَنَبُوا الْحَسَنَاتِ فَخَذُّهُمْ بِالْمَثَلَاتِ وَأَرِهِمُ الْحَسْرَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

زیارت امام عصر علیه‌السلام در روز جمعه

وسید جلیل، علی بن طاووس در «جمال الأسبوع» این زیارت را برای حضرت حجّت علیه‌السلام در روز جمعه نقل فرموده:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَيَعْرِجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهْدَبُ الْخَائِفُ! السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنْ النَّصْرِ وَظُهُورِ الْأَمْرِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ عَارِفٌ بِأَوْلِيكَ وَأُخْرِيكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَ وَبِآلِ بَيْتِكَ وَأَنْتَظِرُ ظُهُورَكَ وَظُهُورَ الْحَقِّ»

عَلَى يَدَيْكَ وَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَجْعَلَنِي مِنْ
 الْمُتَّظِرِينَ لَكَ وَالتَّابِعِينَ وَالتَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى أَعْدَائِكَ وَالمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ
 فِي جُمَّلَةِ أَوْلِيَائِكَ؛ يَا مَوْلَايَ! يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ
 بَيْتِكَ! هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَوْمُكَ المُرْتَقِعُ فِيهِ ظُهُورُكَ وَالفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ
 عَلَى يَدَيْكَ وَقَتْلُ الكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ وَأَنَا - يَا مَوْلَايَ! - فِيهِ ضَيْفُكَ وَجَارُكَ وَأَنْتَ
 - يَا مَوْلَايَ - كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الكِرَامِ وَمَأْمُورٌ بِالصِّيَافَةِ وَالإِجَارَةِ، فَأَصِفْنِي
 وَأَجِرْنِي، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ!».

وسید بن طاووس رحمته الله بعد از نقل این زیارت می فرماید: و من این شعر
 را می خوانم بعد از این زیارت:

تَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتَ رِكَابِي وَضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ

یعنی به هر جا که شترم متوجه شد و مرا ببرد و فرود آورد، من به در
 خانه احسان و نعمت تو فرود آمده‌ام و میهمان خوان جود و کرم جناب
 توام در هر شهر و دهکده که باشم.^۱

و نیز مستحب است دعای ندبه معروفه - که متعلق است به آن حضرت،
 و در حقیقت، مضامین آن، سوزنده دلها، و شکافنده جگرها، و ریزنده
 خون، از دیدگان آنان است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده،
 و تلخی زهر فراق او به کامشان رسیده باشد - در روز جمعه خوانده شود،
 بلکه در شب آن نیز؛ چنانکه در یکی از مزارات قدیمه که مؤلف آن،
 معاصر شیخ طبرسی - صاحب احتجاج - است، روایت شده است.

۱. این زیارت در مفاتیح الجنان محدث قمی نقل شده است.

بهترین اعمال در روز جمعه

و نیز فرمودند که بهترین اعمال در روز جمعه، گفتن: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ» است، صد مرتبه بعد از نماز عصر روز جمعه، و در بسیاری از ادعیه روز جمعه، طلب نصرت و تعجیل فرج و ظهور شده است.

در اول دعای تعقیب ظهر روز جمعه است که: «بارخدا یا! جان مرا که وقف شده است بر تو و حبس شده است، برای فرمان تو، بخر از من به بهشت، با معصومی از عترت پیغمبر خود که محزون^۱ است به جهت مظلومی او، و نسبت داده شده به ولایت^۲ او که پر نمایی به او، زمین را از عدل، چنانکه پر شده از ظلم و جور».

سوم: روز عاشورا که روز سرافراز شدن حضرت حجّت علیه السلام است از جانب خداوند عزوجل به لقب قائم؛ چنانکه شیخ جعفر بن محمد بن قولویه رحمته الله در «کامل الزیارة» روایت کرده از محمد بن حمران که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون شد از امر حسین بن علی علیه السلام آنچه شد، ناله و فریاد کردند ملائکه به سوی خداوند عزوجل و گفتند: ای پروردگار ما! چنین می کنند با حسین، برگزیده و پسر پیغمبر تو.

فرمود: پس، واداشت خداوند برای ایشان، ظلّ قائم علیه السلام را. و فرمود: به این، انتقام می کشم برای حسین علیه السلام از آنها که براو ظلم کردند».

شیخ صدوق رحمته الله در «علل الشرایع» روایت کرده از ابو حمزه ثمالی که گفت: گفتم به حضرت باقر علیه السلام: «یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حقّ نیستید؟

فرمود: بلی!

گفتم: پس چرا قائم علیه السلام را قائم می‌گویند؟

فرمود: چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، ناله کردند ملائکه به سوی خدای تعالی و گریه و زاری نمودند و گفتند: «إِلَهَنَا وَسَيِّدَنَا! أَيَا إِعْرَاضُ خَوَاصِي فَرَمُودَ مِنْ كَسِيٍّ كَمَا يَكْشُدُ بَرَكْزِيْدَةً تُوُوْ بِسْرَ بَرَكْزِيْدَةً وَمَخْتَارَ مِنْ خَلْقِ تُوْرَا؟»

پس خداوند وحی فرستاد به سوی ایشان که: قرار گیرید ای ملائکه من! قسم به عزت و جلال خود که البته انتقام می‌کشم از ایشان، هر چند بعد از زمانی باشد.

آن‌گاه خدای تعالی ظاهر نمود ائمه از فرزندان حسین علیه السلام را برای ملائکه؛ پس ملائکه به این مسرور شدند؛ پس ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز می‌کند؛ پس خدای عزوجل فرمود: به این ایستاده، انتقام می‌کشم از ایشان».

و نیز [عاشورا] روز خروج و ظهور آن حضرت است؛ چنانکه شیخ مفید رحمته الله در «ارشاد» روایت کرده از ابی بصیر که گفت: فرمود حضرت صادق علیه السلام: «مَنَادِي نَدَا مِي كُنْدُ بِه اِسْمُ حَضْرَتِ قَائِمِ علیه السلام دَر شَبِّ بِيَسْتِ وَ سَوْمٍ - يَعْنِي مِنْ مَآهِ رَمَضَانَ - وَ خُرُوجِ مِي كُنْدُ دَر رَوْزِ عَاشُورَا، وَ اَنْ رَوْزِي اِسْتِ كَمَا كُتِبَتْ فِي رَوْزِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام».

و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است که فرمود: «آيَةُ ﴿اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظَلَمُوْا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ﴾ نَازِلٌ شَدَّ دَر شَأْنِ

قائم علیه السلام؛ به درستی که آن حضرت، خروج نماید و مطالبه می‌کند خون حسین علیه السلام را».

در «غیبت» فضل بن شاذان روایت شده که شعار اصحاب آن حضرت این است: «یا لثاراتِ الحُسَینِ».

و در یکی از زیارات جامعه در سلام بر آن حضرت مذکور است:

«السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ وَالْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ
وَالْغَائِبِ عَنِ الْعُيُونِ وَالْحَاضِرِ فِي الْأَفْكَارِ بِمِثَّةِ الْأَخْيَارِ، وَارِثِ ذِي الْفِقَارِ الَّذِي
يَظْهَرُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ذِي الْأَشْتَارِ وَيُنَادِي بِشِعَارِ يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ أَنَا
الطَّالِبُ بِالْأَوْثَارِ، أَنَا قَاصِمٌ كُلَّ جِبَارٍ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ ابْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ
السَّلَامِ»^۱

و در زیارت عاشورا مکرر خواسته شده که خداوند روزی فرماید طلب خون سیدالشهدا علیه السلام را با امام ظاهر ناطق، مهدی منصور از آل محمد علیهم السلام، و مکرر ائمه و اصحاب ایشان در نثر و نظم، خود را تسلی می‌دادند از آن مصیبت عظیمه و رزیه جلیله به ظهور قائم آل محمد علیهم السلام.

پس روز عاشورا که هم روز ظهور آن جناب است و هم مقصد اعظم برداشتن کرب و اندوه است که آن روز آورده، اختصاصی تمام به آن جناب دارد و باید اهتمام نمود در آن - بعد از ادای مراسم تعزیت و تأسی به آن حضرت در گریه و زاری - در لعن و نفرین و طلب هلاک اعدای آل محمد علیهم السلام و طلب نصرت و ظفر و ظهور و تعجیل برای آن جناب؛ چنان که در اعمال و آداب آن روز اشاره شده است.

چنان که در یکی از اعمال جلیله آن روز - که مشتمل است بر هزار لعن بر قاتل سیدالشهدا علیه السلام - از فقرات دعایی که باید در قنوت خواند این است:

«اللَّهُمَّ إِنَّ سُبُلَكَ ضَائِعَةٌ وَأَحْكَامَكَ مُعْطَلَةٌ وَأَهْلَ نَبِيِّكَ فِي الْأَرْضِ هَائِمَةٌ كَالْوَحْشِ السَّائِمَةِ. اللَّهُمَّ أَعْلِ الْحَقَّ وَاسْتَعِذِ الْخَلْقَ وَآمِنُنَا عَلَيْنَا بِالتَّجَاةِ وَاهْدِنَا لِلْإِيمَانِ وَعَجِّلْ فَرَجَنَا بِالْقَائِمِ عليه السلام وَاجْعَلْ لَنَا رِذَاءً وَاجْعَلْنَا لَهُ رِفْدًا... اللَّهُمَّ أَعْلِ كَلِمَتَهُمْ وَأَفْلِحْ حُجَّتَهُمْ وَثَبِّتْ قُلُوبَهُمْ وَقُلُوبَ شَيْعَتِهِمْ عَلَى مَوَالِيهِمْ وَأَنْصُرْهُمْ وَأَعِينَهُمْ وَصَبِّرْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي جَنِّكَ وَاجْعَلْ لَهُمْ أَيَّاماً مَشْهُورَةً وَأَيَّاماً مَعْلُومَةً كَمَا ضَمِنْتَ لِأَوْلِيَائِكَ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ فَإِنَّكَ قُلْتَ: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾.»

چهارم: از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن از هر روز، مخصوص اوست بنابر تقسیمی که علما کرده‌اند هر روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب به دوازده بخش به نحوی که حسب فصول، فرقی نکند، و هر قسمی منسوب به امامی است [و ساعت آخرین از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، مختص امام زمان علیه السلام است].

پنجم: عصر دوشنبه.

ششم: عصر روز پنج‌شنبه، که در آن دو وقت، اعمال عباد عرض می‌شود بر امام عصر علیه السلام، چنان که در عصر هر امامی بر آن امام، عرض می‌شد، و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن جناب، و اخبار در این باب بسیار است و در غالب آن، تصریح به عصر نشده ولیکن در بعضی دیگر

اشاره شده است.

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه ﴿وَقُلْ اِعْمَلُوا فَسِيرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۱ گفته: «اصحاب ما روایت کردند که اعمال امت عرض می شود بر پیغمبر ﷺ در هر دوشنبه و پنجشنبه، پس می شناسند آنها را، و ایشانند مقصود از قول خداوند: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾». و از غرایب آنکه، شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر خود^۲ فرموده که: «در اخبار آمده که اعمال امت را در هر شب دوشنبه و پنجشنبه به رسول خدا ﷺ عرض کنند و بر ائمه^{علیهم السلام}، و مراد به «مؤمنان»، امامان معصوم باشند».

و در «امالی» شیخ طوسی و «بصائر» صفار روایت است از داوود رقی که گفت: نشسته بودم در نزد حضرت صادق^{علیه السلام} که ناگاه - ابتدا از پیش خود - فرمود: ای داوود! به تحقیق که عرض شد بر من اعمال شما، روز پنجشنبه؛ دیدم در آنچه عرض شد بر من از عمل تو، صله تو فلان پسر عمویت را؛ پس این، مرا مسرور کرد؛ به درستی که می دانم که صله تو، زودتر عمر او را فانی و اجل او را قطع می کند».

داوود گفت: «مرا پسر عمی بود خبیث و معاند؛ رسید به من بدی حال او و عیالش؛ پس، پیش از بیرون آمدن به سمت مکه، براتی نوشتم برای مخارج او، چون به مدینه رسیدم، حضرت صادق^{علیه السلام} مرا به این خبر داد». و نیز در «بصائر الدرجات» صفار روایت است از آن جناب که فرمود: «اعمال، عرض می شود روز پنجشنبه به رسول خدا ﷺ و ائمه^{علیهم السلام}».

و در خبر دیگر فرمود: «اعمال عباد عرض می شود بر پیغمبر شما هر

شامگاه روز پنج‌شنبه؛ پس حیا کند یکی از شماها که عرض شود بر پیغمبر او، عمل قبیح».

و نیز از یونس روایت کرده که گفت: «شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که ذکر ایام می فرمودند، چون ذکر فرمود پنج‌شنبه را، پس فرمود که: آن روزی است که عرض می شود اعمال بر خداوند و رسولش و ائمه علیهم السلام». و نیز از عبدالله بن ابان روایت کرده که گفت: «گفتم به جناب رضا علیه السلام و میان من و آن جناب چیزی بود که: بخوان خدای را بر من و برای موالیان خود؛ پس فرمود: والله! که اعمال شما عرض می شود بر من در هر پنج‌شنبه».

سید جلیل، علی بن طاووس در رساله «محاسبه النفس» می گوید: «من دیدم و روایت کردم در روایات متفقۀ از ثقات، که روز دوشنبه و روز پنج‌شنبه عرض می شود اعمال در آن دو، بر خداوند عزوجل، و روایت شده از اهل بیت علیهم السلام که در روز دوشنبه و پنج‌شنبه عرض می شود اعمال، بر خداوند جل جلاله و بر رسول او و بر ائمه علیهم السلام».

آن‌گاه از جد خود، شیخ طوسی رحمته الله نقل کرده که در تفسیر تیان خود فرمود: «روایت شده که اعمال عرض می شود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر دوشنبه و پنج‌شنبه، پس عالم می شود به آن، و همچنین عرض می شود بر ائمه علیهم السلام، پس می شناسند آن را».

و پس از نقل جمله‌ای از اخبار بر این مضمون، از طریق اهل سنت نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عرض می شود اعمال امت، من در هر هفته، دو مرتبه؛ روز دوشنبه و روز پنج‌شنبه؛ پس می آمرزد هر یک از

بندگان خود را، مگر بنده‌ای که میان او و برادرش عداوتی باشد؛ پس می‌فرماید؛ بگذارید این دو را».

و نیز روایت کرده که: آن حضرت، روز دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گرفتند؛ پس سبب آن را کسی از آن جناب پرسید؛ پس فرمود: «اعمال بالا می‌رود در هر دوشنبه و پنجشنبه و دوست دارم که عمل من بالا رود در حالتی که من صائم باشم».

پس سید فرمود: «سزاوار است که انسان در هر دوشنبه و پنجشنبه محافظت کند به هر طریقی در طلب توفیق، و مبادا که در این دو روز، خود را در استظهار در طاعت، مهمل بگذارد».

و در «کشف المحجّه» به فرزندش وصیت کرده که: «عرض کن حاجات خود را بر حضرت مهدی علیه السلام در هر روز دوشنبه و هر روز پنجشنبه از هر هفته به آن جناب، بعد از سلام بر او - به زیارت «سلام الله الکامل التام» (که در باب هفتم گذشت) -

وبگو: ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ تا آخر کلمات شریفه که چون منقول نبود و اختصاص داشت به سادات، نقل نکردیم.

و بالجمله: آخر این دو روز که به مقتضای اخبار مستفیضه، روز عرض اعمال است - بنا به روایت شیخ طوسی در «غیبت»، اولاً بر حضرت حجّت علیه السلام عرض می‌شود، آن‌گاه بر هر یک از ائمه علیهم السلام، آن‌گاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آن‌گاه بر خدای تعالی - وهم به حسب تقسیم ساعات روز، مختص است به آن جناب، و نیز وقت تبدیل ملائکه حفظه است - که

موکلین روز، بالا روند و موکلین شب، فرود آیند - باید نهایت مراقبت و مواظبت نمود در اصلاح اعمال و تدارک آنچه فوت شده، و رفع شواغل و موانع از توجه و تضرع و انابه، و برخاستن از مجالس اهل غفلت، و توسل به امام عصر علیه السلام و خواستن از آن جناب، شفاعت در اصلاح صحایف اعمال و تبدیل سیئات آن به حسنات و تمام کردن حسنات او به فاضل حسنات خود، حسب دعای مشهور از آن جناب که برای شیعیان خود کرده بود و از خداوند خواستند که چنین کند.

و نیز در شب و روز دوشنبه و پنجشنبه سعی کند در کردن عملی خالص، که شاید به برکت آن، از مفاسد باقی در گذرند.

هفتم: شب و روز نیمه شعبان، که ولادت با سعادت آن جناب علیه السلام در آن بوده و این نعمت عظیمه را خداوند، در آن به بندگانش عطا فرموده. کافی است در مقام بیان تعظیم و احترام این وقت شریف، آنچه لسان اهل البیت علیهم السلام، عالم ربّانی، سید علی بن طاووس رحمته الله در «اقبال» گفته که: «بدان! مولای ما مهدی علیه السلام کسی است که اطباق کردند اهل صدق از کسانی که اعتماد بر ایشان هست، به این که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بشارت داده امت را به ولادت آن جناب، و بزرگی انتفاع مسلمین، به ریاست او و دولت او....

هشتم: روز نوروز که روز ظهور امام عصر علیه السلام است.

و لکن مخفی نماند که بودن روز خروج امام زمان علیه السلام، روز جمعه و نوروز و عاشورا، نه به نحوی است که در سالهای بسیار که توافق نکنند، منتظر فرج نتوان شد؛ زیرا غیر ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علی المهدی علیه السلام - که حال (یعنی زمان تألیف کتاب

نجم الثاقب) از عمر شریفش، هزار و چهل و چند سال می‌گذرد - که خواهد شد و تبدیل و خلفی در او نخواهد شد، مابقی آنچه رسیده، از نشانه‌ها و علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر - که از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام رسیده باشد - هست؛ حتی آنها که در شمار علائم حتمی ذکر شده؛ چه ظاهراً مراد از حتمی بودن در آن اخبار، نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد، بلکه مراد - والله يعلم - مرتبه‌ای است از تأکید در آن، که منافاتی با تغییر در مرحله [ای] از انحای وجود آن نداشته باشد.

تنبيه

بر ارباب بصیرت معلوم است که چنانکه زمان‌های مذکوره را اختصاص است به حضرت حجّت علیه‌السلام - که لازم دارد توجه و استغاثه و عمل به مراسم عبودیت، آن جناب را زیاده از سایر اوقات - بعضی از امکانه نیز هست که به ملاحظه پاره‌ای از اخبار عامّه و خاصّه، احتمال قریب دارد، بودن آن جناب را در آن جا در وقتی مخصوص؛ پس سزاوار است حاضر شدن در آن مکان، هرچند نبیند یا نشناسد آن جناب را؛ چه اقامه آن جناب در مکانی، اسباب نزول رحمت و برکات و الطاف خاصّه الهیه است، و شاید به برکت مجاورت، و بودن با آن معدن خیر و برکت، لطف عام و رحمت، شامل حال او شود، هرچند مستحق نباشد؛ چنانکه در بودن با کسانی که مورد غضب و لعنت خداوندی‌اند، خوف شمول لعن، و دور شدن از رحمت الهیه است اگر لعن بر آنان وارد شود.

شیخ صدوق در «کمال الدین» فرموده: «روایت است در اخبار صحیح

از ائمه ما عليهم السلام که هر کس ببیند رسول خدا یا یکی از ائمه عليهم السلام را که داخل شده در شهری یا قریه‌ای در خواب خود، پس به درستی که آن، امان است برای اهل آن شهر یا قریه از آنچه می‌ترسیدند و حذر می‌کردند، و رسیدن است به آنچه آرزو داشتند و امید رسیدن آن را داشتند».

و شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند از محمد بن مسلم که گفت: «گذشت به من حضرت باقر یا حضرت صادق عليهما السلام و من نشسته بودم در نزد قاضی در مدینه. فردا رفتم خدمت آن جناب؛ فرمود به من: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟

گفتم: فدای تو شوم! به درستی که این قاضی مرا اکرام می‌کند؛ پس بسا می‌شود که در نزد او می‌نشینم.

فرمود: چه چیز تو را ایمن داشته از این که لعنتی فرود آید، پس فرو گیرد اهل مجلس را؟!».

و شاهد این دو مطلب در اخبار بسیار است و غرض، تنبیه بر غنیمت دانستن حضور در آن امکنه است که از جمله آنهاست:

عرفات در موسم حج، و سایر بقاع شریفه در اوقات شریفه که در شرع، ترغیب و تأکید شده در حضور آن جا در آن اوقات، و مکان تشییع و نماز بر جنازه مؤمن. که در روایت، [وعدۀ حضور امام عصر بر سر جنازه مؤمنین داده شده].

□ باب نهم:

در ذکر اعمال و آداب مخصوص، جهت ملاقات آن حضرت علیه السلام

آدابی که به برکت آنها می‌توان حضرت را زیارت کرد:
در ذکر اعمال و آدابی که شاید بتوان به برکت آنها به سعادت ملاقات
حضرت حجّت علیه السلام رسید؛ شناسد یا نشناسد؛ در خواب یا بیداری،
و بردن بهره و فیضی از آن حضرت؛ هرچند که نباشد مگر زیادتى نور
یقین و معرفت وجدانی به آن وجود معظّم، که از اهمّ مقاصد است.
از حکایات باب یازدهم معلوم می‌شود که رسیدن به این مقصود،
و بلوغ این مرام، در غیبت کبری ممکن و میسر [است]، بلکه مکشوف
می‌شود که می‌توان به وسیله علم و عمل و تقوای تام و معرفت و تضرع
و انابت و تهذیب نفس از هر غلّ و غش و ریبه و شک و شبهه و صفات
مذمومه، قابل تلقی اسرار، و دخول در سلک خاصان و خواصّ، شد و از
کلمات علمای اعلام، در باب یازدهم، شواهدی ذکر می‌شود.
مقصود در این جا، نه بیان دست آوردن راه آن است؛ که زیاده بر ادای
تمام فرایض و سنن و آداب، و ترک تمام محرّمات و مکروهات
و مبغوضات، به نحوی که از او خواسته‌اند، سایر مقدمات آن، مستور

و مخفی [است] و جز بر اهلش مکشوف و مبین ندارند؛ بلکه غرض، به دست آوردن راهی است که شاید به وسیله آن، در عمر خویش، نوبتی به این نعمت برسد؛ هرچند در خواب باشد.

مخفی نماند که از تأمل در قصص و حکایاتی که در باب یازدهم یاد می‌گردد، معلوم می‌شود که مداومت بر عمل نیک و عبادتی مشروعه و کوشش در انابه و تضرع، در مدت چهل روز، به جهت این مقصد، از اسباب قریبه و وسیله‌های عظیمه است؛ چنان که رفتن چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله، یا چهل شب جمعه در کوفه، با اشتغال به عبادت، از عمل‌های متداوله معروفه است که بسیار از علما و صلحا دعوی تجربه کرده‌اند.

و نیز زیارت سیدالشهدا علیهم‌السلام، در چهل شب جمعه و امثال آن. و ظاهراً مستندی مخصوص در دست ایشان نباشد - نه برای عدد مذکور و نه برای عمل - جز آنچه از کتاب و سنت ظاهر می‌شود؛ که مداومت بر دعا در چهل روز، در اجابت و قبول، مؤثر است.

در کافی روایت است که محمد بن مسلم گفت: گفتم به جناب باقر، یا صادق علیه‌السلام که: «ما می‌بینیم مرد را که برای اوست عبادت و کوشش و خشوع، و لکن قائل نیست به حق - یعنی به امامت ائمه علیهم‌السلام - پس آیا او را هیچ منفعت می‌دهد؟

فرمود: ای محمد! به درستی که مثل کسانی که به امامت ائمه قائل نیستند و عبادت می‌کنند. مثل اهل بیتی بود که در بنی اسرائیل بودند، که هیچ کدام از ایشان، چهل شب کوشش نمی‌کرد، مگر آن‌که چون دعا

می/کرد، به اجابت می‌رسید. مردی از ایشان، چهل شب سعی و کوشش کرد، آن‌گاه دعا کرد، پس مستجاب نشد.

پس به نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و شکایت کرد نزد آن جناب، از آن حالی که به آن مبتلا شده، و تقاضا کرد که برای او دعا کند؛ پس عیسی تطهیر کرد و دو رکعت نماز به جای آورد؛ آن‌گاه خدای عزوجل را خواند. پس خداوند وحی فرستاد به سوی او که: ای عیسی! به درستی که بنده من به نزد من آمد از غیر آن در که باید از آن در درآید؛ به درستی که او مرا دعا کرد و در دلش شکی بود از تو؛ پس اگر مرا دعا کند تا آن‌که گردنش قطع شود و انگشتانش بریزد، اجابت نمی‌کنم او را.

پس عیسی ملتفت او شد و فرمود: دعا می‌کنی خداوند را و حال آن‌که در دلت شکی است از پیغمبر او.

پس گفت: ای روح الله و کلمه او! این چنین بود والله آنچه گفتم؛ پس دعا کن خدا را که این را از من زایل کند.

پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود و پذیرفت از او. و چون اجمالاً معلوم شد مأخذ عمل معهود علما و صلحا و اخیار در مواظبت چهل شب یا روز چهارشنبه یا جمعه، در کوفه یا سهله یا کربلا، به جهت این مقصد عظیم، و نبودن خصوصیتی در هیچ یک از آنها، ظاهر می‌شود که هر کس باید به حسب مقام و حالت و مکان و زمان و قدرت خود، نظر کند به دقت و تأمل، یا از دانای بصیری جو یا شود که از اعمال حسنه شرعیه و آداب سنن احمدیه، کدام یک نسبت به او اولی و ارجح است که بدان مواظبت کند؛ زیرا ممکن است عملی از گفتنی‌ها یا کردنی‌ها

می‌کرد، به اجابت می‌رسید. مردی از ایشان، چهل شب سعی و کوشش کرد، آن‌گاه دعا کرد، پس مستجاب نشد.

پس به نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و شکایت کرد نزد آن جناب، از آن حالی که به آن مبتلا شده، و تقاضا کرد که برای او دعا کند؛ پس عیسی تطهیر کرد و دو رکعت نماز به جای آورد؛ آن‌گاه خدای عزوجل را خواند. پس خداوند وحی فرستاد به سوی او که: ای عیسی! به درستی که بنده من به نزد من آمد از غیر آن در که باید از آن در درآید؛ به درستی که او مرا دعا کرد و در دلش شکی بود از تو؛ پس اگر مرا دعا کند تا آن‌که گردش قطع شود و انگشتانش بریزد، اجابت نمی‌کنم او را.

پس عیسی ملتفت او شد و فرمود: دعا می‌کنی خداوند را و حال آن‌که در دلت شکی است از پیغمبر او.

پس گفت: ای روح الله و کلمه او! این چنین بود والله آنچه گفت؛ پس دعا کن خدا را که این را از من زایل کند.

پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود و پذیرفت از او. و چون اجمالاً معلوم شد مأخذ عمل معهود علما و صلحا و اختیار در مواظبت چهل شب یا روز چهارشنبه یا جمعه، در کوفه یا سهله یا کربلا، به جهت این مقصد عظیم، و نبودن خصوصیتی در هیچ یک از آنها، ظاهر می‌شود که هر کس باید به حسب مقام و حالت و مکان و زمان و قدرت خود، نظر کند به دقت و تأمل، یا از دانای بصیری جو یا شود که از اعمال حسنه شرعیه و آداب سنن احمدیه، کدام یک نسبت به او اولی و ارجح است که بدان مواظبت کند؛ زیرا ممکن است عملی از گفتنی‌ها یا کردنی‌ها

نسبت به کسی مرجوح، و نسبت به دیگری راجح باشد؛ و بر فرض رجحان، تفاوت مراتب و درجات اعمال، بسیار است.

پس ممکن است که از کسی بذل و انفاق مال در محلش مطلوب باشد، و از دیگری تعلیم، و از دیگری نماز، و از دیگری روزه، و از دیگری زیارت، و هکذا، و لکن در همه آنها رعایت باید نمود شروط مشترکه را، چون ادای فرایض و اجتناب محرمات و طهارت مأكول و مشروب و ملبوس و حلّیت آنها، زیاده از آنچه به ظاهر شرع می توان کرد، و تخلیص نیت و غیر اینها که مقام بیان آنها نیست.

دعاهایی که به واسطه خواندن آن می توان حضرت حجت علیه السلام

را در خواب یا بیداری دید.

و اما اعمال مخصوصه برای حاجت مذکوره؛ چه آن که مختص به امام زمان علیه السلام باشد، یا به مشارکت سایر ائمه، بلکه انبیاء علیهم السلام؛ پس چند چیز از آنها مذکور می شود:

اول: سید جلیل، ابن باقی در «اختیار مصباح» روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه این دعا را، پس به درستی که او خواهد دید امام م ح م د بن الحسن علیه السلام را در بیداری یا در خواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيُّمَّا كَانَ وَحَيْثُمَا كَانَ مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ
وَمَغَارِبِهَا سَهْلَهَا وَجَبَلِهَا عَنِّي وَعَنْ وَالِدَيَّ وَعَنْ وَلَدِي وَإِخْوَانِي التَّحِيَّةَ وَالسَّلَامَ
عَدَدَ خَلْقِ اللَّهِ، وَزِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَأَخَاطَ بِهِ عِلْمُهُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ هَذَا الْيَوْمِ وَمَا عِشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي
عَهْدًا وَعَقْدًا وَيَبَعَةً لَكَ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُتَّبِعِينَ لِأَمْرِهِ وَتَوَاهِيهِ
فِي أَيَّامِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

اللَّهُمَّ فَإِنْ خَالَ بَيْنِي وَيَبِنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا
فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرِّرًا كَفَنِي شَاهِرًا سِنْفِي مُجَرِّدًا قَتَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي
فِي الْخَاضِرِ وَالْبَادِي.

اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَالْحُلَّ بَصْرِي بِنَظَرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ
وَعَجَلُ فَرَجِهِ وَسَهْلُ مَخْرَجِهِ.

اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزَهُ وَقَوِّ ظَهْرَهُ وَطَوِّلْ عُصْرَهُ وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ
عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي
النَّاسِ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ وَيُحِقُّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ
وَيُحَقِّقُهُ.

اللَّهُمَّ اكشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَن هَذِهِ الْأُمَّةِ بِظُهُورِهِ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَتَرِيَهُ قَرِيبًا
وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»^۱.

دوم: شیخ ابراهیم کفعمی در «الجنته الواقیه» فرموده که: «دیدم در
بعضی از کتب اصحاب خود که هر کس اراده کرده دیدن یکی از انبیا
و ائمه علیهم السلام را یا سایر مردم یا فرزندان خود را در خواب، پس بخواند سوره
شمس، قدر، کافرون، توحید، و معوذتین^۲، آن گاه بخواند سوره توحید را

صد مرتبه، و صلوات بفرستد بر پیغمبر ﷺ صد مرتبه و بخوابد بر طرف راست؛ پس به درستی که خواهد دید آن را که قصد کرده - ان شاء الله تعالی - و سخن خواهد گفت با آنها به آنچه می خواهد از سؤال و جواب.

و دیدم در نسخه دیگر، همین را بعینه، جز آن که گفته: به جا می آورد این را هفت شب، بعد از دعایی که اولش این است: **اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي...**

مخفی نماند که این دعا را سید علی بن طاووس روایت کرده در کتاب «فلاح السائل» به اسناد خود از بعضی از ائمه علیهم السلام که فرمود: «هرگاه اراده کردی که بیستی میت خود را، پس بخواب با طهارت، و بخواب بر طرف راست خود، و بخوان تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را و بگو: **اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ...**»
 شیخ طوسی در مصباح خود فرموده: کسی که اراده کرده دیدن میتی را در خواب خود، پس بگوید در وقت خواب:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يُوصَفُ وَالْإِيمَانُ يُعْرَفُ مِنْهُ مِنْكَ بَدَأْتَ الْأَشْيَاءَ وَإِلَيْكَ تَعُودُ فَمَا أَقْبَلَ مِنْهَا كُنْتَ مَلْجَأَهُ وَمَنْجَاهُ وَمَا أَدْبَرَ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَلْجَأٌ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ وَأَسْأَلُكَ بِأِلَهِ الْإِلَهِاتِ وَأَنْتَ وَأَسْأَلُكَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَبِحَقِّ عَلِيِّ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَبِحَقِّ الْعَسَنِ وَالْحُسَيْنِ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمَا سَيِّدَيَّ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تُرِنِّي مَيِّتِي فِي الْحَالِ الَّتِي هُوَ فِيهَا»^۱

پس، به درستی که تو خواهی دید او را - ان شاء الله تعالی -

و مقتضای عموم اول خبر، این دعا را برای میت، حتی انبیا و ائمه علیهم السلام - چه زنده و چه متوفی - می شود خواند.

باید آن کسی که عمل به این نسخه می کند، تبدیل کند آخر دعا را به آنچه مناسب مقام امام زنده و پیغمبر زنده است! بلکه ظاهر آن است که اگر برای نبی یا امام - چه زنده و چه متوفی - باشد، باید تغییر دهد.

و مؤید این مطلب آنکه در کتاب «تسهیل الدواء» بعد از ذکر دعای مذکور، گفته که: ذکر کرده بعضی از مشایخ ما علیهم السلام که هر کس اراده کرده که ببیند یکی از انبیا یا ائمه هدی علیهم السلام را، پس بخواند دعای مذکور را تا آنجا که «أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، آن گاه بگوید: «أَنْ تُرِيَنِي فُلَانًا»^۱ یعنی نام آن را که خواسته، ببرد، و بخواند بعد از آن، سوره شمس، لیل، قدر، کافرون، توحید و معوذتین را، آن گاه صد مرتبه سوره توحید را بخواند، پس، هر که را اراده کرده، خواهد دید و سؤال می کند از او، آنچه را قصد کرده، و جواب خواهد داد او را - ان شاء الله تعالی -.

سوم: شیخ مفید رحمته الله در کتاب اختصاص روایت کرده از یکی از راویان، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرماید: «هر کسی که برای او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی، و اراده کرده که ما را ببیند و مقام و مرتبه خود را بداند، پس غسل نماید سر شب و مناجات کند به ما (یعنی - والله العالم - که با خدای تعالی مناجات کند به توسط ما، به این که قسم دهد او را به حق ما و متوسل شود به حضرت او به وسیله ما، که ما را به او بنمایاند و مقام او را در نزد ما به او

۱. یعنی در این نقل به جای «میت»، «فلان» گفته شده که مخصوص به میت نباشد.

نشان دهد) پس به درستی که او خواهد دید ما را و می‌آمزد او را خداوند به سبب ما، و پوشیده نمی‌شود بر او موضع و محلّ او (یعنی مقام او).
و بعضی گفته‌اند: مراد از «مناجات کردن به ما»، این [است] که دیدن «ما» را از همّ خود قرار دهد و دیدن و محبت «ما» را ذکر نفس خود گرداند، که خواهد دید ایشان را.

و این غسل مذکور در این خبر، به جهت حاجت مذکوره، یکی از اغسال مستحبّه است که فقها - رضوان الله علیهم - ذکر فرمودند؛ چنانکه علامه طباطبایی، بحر العلوم رحمته الله در منظومه خود می‌فرماید در ضمن غایات غسل:

وَرُؤْيَا الْإِمَامِ فِي الْمَنَامِ لِذِكْرِ مَا يُقْصَدُ مِنْ مَرَامِ

و ظاهر، بلکه مقطوع این است که نظر سید بحر العلوم، به همین خبر باشد؛ چنانکه صاحب «مواهب»^۱ و غیره تصریح کردند.

و مناسب است ذکر یک عمل مختصر برای دیدن علی علیه السلام را در خواب؛ سید علی بن طاووس در «فلاح السائل» روایت کرده که از برای دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب، این دعا را در وقت خوابیدن بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَطْفُهُ خَفِيٌّ^۲ وَأَيَادِيهِ بَاسِطَةٌ لَا تَنْقُضِي أَسْأَلُكَ بِلَطْفِكَ الْخَفِيِّ الَّذِي مَا لَطُفْتَ بِهِ لِعَبْدٍ إِلَّا كَفَىٰ أَنْ تُرِيَّتِي مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فِي مَنَامِي»^۳.

۱. مواهب، شرح منظومه سید بحر العلوم است. ۲. یا مَنْ لَهُ لَطْفٌ خَفِيٌّ، خ.

۳. بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۳۰.

اعمالی که با انجام آن می توان پیامبر ﷺ را در خواب دید

اول: در «تفسیر برهان» و «مصباح کفعمی» از کتاب «خواص القرآن» منقول است که روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که: «هر کس مداومت کند خواندن سوره مزمل را، می بیند پیغمبر ﷺ را و سؤال می کند از آن جناب، آنچه می خواهد، و خداوند عطا می فرماید به او، آنچه خواسته از خیر».

دوم: کفعمی روایت کرده که: «هر کس سوره قدر را در وقت زوال، صد مرتبه بخواند، پیغمبر ﷺ را خواب می بیند».

سوم: محدث جلیل، سید هبة الله بن ابی محمد موسوی، معاصر علامه حلی، در مجلد اول کتاب «مجموع الرائق» روایت کرده که: «هر کس مداومت کند تلاوت سوره جن را، می بیند پیغمبر ﷺ را و سؤال می کند از او، آنچه می خواهد».

چهارم: و نیز در آنجا روایت شده که: «هر کس سوره کافرون را در نصف شب جمعه بخواند، آن حضرت را خواهد دید».

پنجم: خواندن «دعای مُجیر» با طهارت، هفت مرتبه وقت خواب، بعد از گرفتن هفت روز، روزه.

ششم: خواندن دعای معروف به «صحیفه» که روایت شده است در «مهج الدعوات» و غیره، با طهارت، پنج مرتبه؛ هر دو را شیخ کفعمی نقل فرموده.

هفتم: و نیز کفعمی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که: «هر کس بخواند سوره قدر را بعد از نماز ظهر و پیش از ظهر، بیست و یک مرتبه، نمی میرد تا این که پیغمبر ﷺ را».

هشتم: و نیز از «خواص القرآن» نقل کرده که: «هر کس بخواند در شب جمعه، بعد از ادای نماز شب، سوره کوثر را هزار مرتبه و صلوات بفرستد بر پیغمبر ﷺ هزار مرتبه، می بیند پیغمبر ﷺ را در خواب خود».

نهم: در بعضی از مجموعه‌های معتبره دیدم که: «هر کس اراده کرده که بیند سید انبیا ﷺ را در خواب، پس دو رکعت نماز بخواند بعد از نماز عشاء، به هر سوره که خواسته، آن‌گاه بخواند این دعا را صد مرتبه:

بسم الله الرحمن الرحيم

«يَا نُورَ النُّورِ يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ بَلِّغْ مِنِّي رُوحَ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاحَ آلِ مُحَمَّدٍ
تَحِيَّةً وَسَلَامًا».

و ادعیه و نماز و اوراد، برای این قسم حاجت بسیار است؛ ما بیشتر آنها را در فصل اول از مجلد ثانی از کتاب «دارالسلام» استقصا نمودیم.

□ باب دهم:

استغاثه به حضرت علیه السلام

سید فضل الله راوندی در کتاب «دعوات» و علامه مجلسی در «بحار» از کتاب «مجموع الدعوات» تلعبری و سید علی خان در «کَلِم الطَّيِّب» از «قبس المصباح» روایت کرده‌اند از ابوالوفای شیرازی که گفت: «من اسیر بودم در حبس الیاس، با ضیق حال؛ پس چنین معلوم شد بر من که او قصد قتل من کرده؛ پس شکایت کردم به سوی خداوند تبارک و تعالی، و شفیع قرار دادم مولای خود، ابی محمد، علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام را؛ پس خواب مرا ربود.^۱

در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله [را] که آن جناب می‌فرماید که: متوسل نشو به من و نه به دختر من و نه به دو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا، بلکه از برای آخرت و آنچه را آرزو داری از فضل خدای تعالی. و اما برادرم، ابوالحسن علیه السلام، پس او انتقام می‌کشد از کسی که ظلم کرده تو را.

پس گفتم: یا رسول الله! آیا نبود که فاطمه علیه السلام را ظلم کردند، پس صبر

۱. - و به روایت «قبس»: - پس موکلین به من گفتند که: «قصد بدی به تو کرده». پس من مضطرب شدم و بنا کردم به مناجات کردن با خداوند به توسل پیغمبر و ائمه علیهم السلام و چون شب جمعه شد و فارغ شدم از نماز، خوابیدم.

کرد، و میراث تو را غصب کردند، صبر نمود؛ پس چگونه انتقام می‌کشد از کسی که مرا ظلم نموده؟

پس حضرت نظر کرد به من از روی تعجب و فرمود: آن عهدی بود که به او کرده بودم و امری بود که به او، امر نموده بودم و جایز نبود برای او مگر به پا داشتن آن، و به تحقیق که ادا کرد حق را. و الآن، پس وای بر کسی که متعرض شود موالی او را.

اما علی بن الحسین علیه السلام، پس، از برای نجات از سلاطین و از شرور شیاطین.

واما محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام، پس، از برای آخرت و - به روایتی - آنچه بخوامی از طاعت خداوند و رضوان او.

واما موسی بن جعفر علیهما السلام، پس بخواه به او عاقبت.

واما علی بن موسی علیهما السلام، از برای نجات و - به روایتی - بطلب از او سلامتی را در سفرها در بحر و بر.

واما محمد بن علی علیهما السلام، بطلب به سبب او نزول رزق را از خدای تعالی. و اما علی بن محمد علیهما السلام، از برای قضای نوافل و نیکی اخوان و آنچه بخوامی از طاعت خداوند عزوجل.

واما حسن بن علی علیهما السلام، از برای آخرت.

واما حجّت علیه السلام، پس هرگاه رسید شمشیر به محل ذبح تو - و حضرت اشاره فرمود به دست خود به سوی حلق - پس استغاثه بکن به او؛ به درستی که درمی‌یابد تو را و او فریادرس است و پناه است از برای هر کس که استغاثه کند؛ بگو: یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ! اَنَا مُسْتَغِیثُ بِكَ».

و به روایت دیگر فرمود: «اما صاحب الزمان علیه السلام، پس هرگاه رسید کارد به اینجا - و اشاره فرمود به دست خود به سوی حلقش - پس از او اعانت بخواه! پس به درستی که او تو را اعانت خواهد کرد؛ پس بگو: یا صاحب الزمان اغثنی! یا صاحب الزمان ادرکنی!».

و به روایت اول: پس من در خواب گفتم: «یا مولای یا صاحب الزمان انا مُسْتَفِیْتُ بِكَ».

و به روایت دیگر: پس فریاد کردم در خواب خود: «یا صاحب الزمان اغثنی! یا صاحب الزمان ادرکنی!».

و به روایت «قبس المصباح صهرشتی»: پس فریاد کردم در خواب: «یا مولای یا صاحب الزمان ادرکنی! فقد بلغ مجهودی».

و به روایت اول: پس در این حال، دیدم شخصی را که فرود آمد از آسمان و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه‌ای است از نور؛ پس گفتم: «ای مولای من! دفع کن از من، شر آن که مرا اذیت می‌کند. پس فرمود: کار تو را انجام دادم.

چون صبح کردم، الیاس مرا خواست و گفت: به کی استغاثه کردی؟ گفتم: به آنکه او فریادرس در ماندگان است».

دعای توسل به امام زمان علیه السلام

در «بحار» از «مجمع الدعوات» دعایی طولانی نقل کرده از برای توسل به هریک از ائمه علیهم السلام برای مطالب مذکوره به همان ترتیب، و در «قبس المصباح» نیز دعایی مختصر به همان طریق نقل کرده و دعای توسل به امام عصر علیه السلام.

در دومی این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَلِيِّكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمَانِ إِلَّا أَعْتَبْتَنِي بِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمُورِي وَكَفَيْتَنِي بِهِ مَوْوَنَةَ كُلِّ مُؤَذِّ وَطَاغِ وَبَاغٍ، وَأَعْتَبْتَنِي بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودِي، وَكَفَيْتَنِي كُلَّ عَدُوٍّ وَهَمٍّ وَغَمٍّ وَدَيْنٍ، وَوَلَدِي وَجَمِيعِ أَهْلِي وَإِخْوَانِي وَمَنْ يَغْنِينِي أَمْرُهُ وَخَاصَّتِي، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۱.

ظاهر آن است که مراد حضرت رسول ﷺ از آن کلام (یعنی جمله هرگاه رسید کارد به اینجا)، نه اختصاص تو سئل به امام عصر علیه السلام است در آنجا که به چنگ دشمن افتد که قصد کشتن او نموده، بلکه آن کنایه است از به نهایت رسیدن شدت امور و منقطع شدن اسباب و قطع امید از مخلوق و نماندن جای صبر و شکیبایی؛ چه از بلای دینی باشد یا دنیوی و از شر دشمن انسی باشد یا جنی؛ چنان که از دعای مزبور نیز معلوم می شود. و چنان که تکلیف مضطر و امانده و بیچاره در مانده، استغاثه به آن جناب است، اغاثه و فریادرسی در ماندگان، از مناصب الهیه آن جناب خواهد بود. و اگر به جهت کثرت اضطراب و اضطرار، متمکن نشود در مانده مضطر از استغاثه به آن جناب به زیان مقال و دعای مأثور، کفایت می کند او را برای قابلیت اغاثه آن جناب، سؤال به لسان حال و استعداد، با داشتن مقام تولا و اقرار به ولایت و امامت و منحصر دانستن وساطت فیض الهی در آن وجود مقدس.

و از جمله شواهد بر این مطلب آن که از القاب خاص آن حضرت است «غوث» که در زیارت معتبره وارد شده و معنی آن «فریادرس» است

و حقیقت معنی این لقب الهی که مجرد اسم نیست، محقق نشود تا آن که صاحب آن، دارای قوه سامعه‌ای باشد که هر کس در هر جا به هر زبان در مقام استغاثه برآید، بشنود، بلکه دارای علمی باشد که به حالات درماندگان احاطه داشته باشد که بی استغاثه و توسل، از حالشان آگاه باشد؛ چنان که در فرمانی که برای شیخ مفید نوشتند، به این مقام تصریح فرمودند، و دارای قدرت و توانایی باشد که اگر صلاح دانست، درمانده مستغیث به لسان حال یا مقال را نجات دهد و از گرداب بلا درآورد، و این مقام را شایستگی ندارد جز کسی که دارای مقام امامت باشد.

نیز مؤید این مقال است آنچه در میان جمیع عرب‌های شهری و بیابانی شهرت دارد از تعبیر کردن از آن ذات مقدس به «ابوصالح» و در توسلات و استغاثات و ندبه‌ها و شکایت‌ها جز به این اسم، آن حضرت را نخوانند و شعرای معروفین، مکرر در قصاید، مدایح و مراثی و ندبه‌ها به همین کنیه، آن جناب را ذکر می‌کنند و مأخذی در اخبار خاصه برای آن به نظر نرسیده جز خبری که احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده در کتاب «محاسن» از ابوبصیر از جناب صادق علیه السلام که فرمود:

«هرگاه گم شدی در راه، پس ندا کن، یا بگو: یا صالح، یا ابا صالح! اُرشدونا اِلَى الطَّرِيقِ رَحِمَكُمُ اللهُ»^۱.

عبید بن حسین زرنندی که راوی خبر است از علی بن ابی حمزه، گفت: پس رسید به ما این بلا، پس امر نمودیم بعضی از کسانی که با ما بودند این

۱. در محاسن برقی: «أرشدانا... رحمكما الله» و در نسخه چاپی نجم الثاقب: «أرشدنا... رحمك الله» است و شاید «أرشدنا... رحمك الله» باشد.

که دور شود و ندا کند؛ پس دور شد و ندا کرد. آن‌گاه آمد نزد ما؛ پس خبر داد ما را که او شنید آواز خفیفی را که می‌گوید: راه طرف راست، یا گفت: سمت چپ؛ پس یافتیم راه را چنانکه گفته بود.

و تردید در «یا صالح یا اباصالح» و نیز تردید در سمت راست یا چپ از راوی خبر است که سهو کرده؛ چنانکه سید علی بن طاووس در کتاب «امان الاخطار» بعد از نقل خبر از محاسن، به این مطلب تصریح فرموده. و شیخ برقی در کتاب مذکور، از پدر خود - محمد بن خالد برقی - نقل کرده که او در سفری با جمعی، از راه کج شدند.

گفت: «پس ما این کار را کردیم، پس راه را به ما نشان دادند. رفیق ما - یعنی آن‌که کناره کرد و آن دعا را خواند - شنید صدای نازکی را که می‌گوید: راه طرف راست است؛ پس مرا خبر داد و به آن جماعت خبر نکرد؛ پس گفتم: طرف راست را بگیرید! پس شروع کردیم به رفتن طرف راست».

و شاید که چنین فهمیدند یا به دست آوردند که: «صالح» یا «ابا صالح» اسم یا کنیه امام عصر علیه السلام است؛ چنان که بعضی اول (صالح) را در اسامی و دوم (اباصالح) را در کنیه‌های آن حضرت شمردند و از بعضی حکایات معلوم می‌شود که این مطلب، میان شیعه، معهود بود.

پس معلوم شد که راهنمای در بیابان، و دستگیر گمشدگان که به عنوان «اباصالح» خوانده می‌شود، همان غوث اعظم، ولی عصر، صاحب الزمان علیه السلام است.

□ باب یازدهم:

کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده‌اند

حکایت اول: داستان مسجد جمکران

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی - معاصر شیخ صدوق - در «تاریخ قم» از کتاب «مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین» از مصنّفات شیخ صدوق نقل کرده که سبب بنای مسجد مقدّس جمکران و عمارت آن این بوده است که شیخ عقیف صالح، حسن بن مثله جمکرانی رضی الله عنهما می‌گوید که: «من شب سه‌شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۲۹۳ در خانه خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم به در خانه من آمدند، نصفی از شب گذشته؛ مرا بیدار کردند و گفتند: برخیز و طلب امام مهدی، صاحب الزمان علیه السلام را اجابت کن که تو را می‌خواند!»

حسن گفت: من برخاستم و آماده شدم. گفتم: بگذارید تا پیراهنم بپوشم. آواز آمد که: هُوَ مَا كَانَ قَمِيصَكَ؛ پیراهن به بر مکن که از تو نیست! دست فرا کردم و شلوار خود را برگرفتم. آواز آمد که: لَيْسَ ذَلِكَ مِنْكَ، فَخُذْ سَرَاوِيْلَكَ؛ آن شلوار که برگرفتی از تو نیست؛ آن شلوار که از آن تو است بگیر!

آن را انداختم و از خود برگرفتم و در پوشیدم و طلب کلید در خانه کردم؛ آواز آمد که: **الْبَابُ مَفْتُوحٌ**.

چون به در خانه آمدم، جماعتی بزرگان را دیدم؛ سلام کردم؛ جواب دادند و ترحیب کردند (یعنی مرحبا گفتند)؛ مرا بیاوردند تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است.

چون خوب نگاه کردم، تختی دیدم نهاده و فرش نیکو بر آن تخت گسترده و بالش‌های نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت، تکیه بر چهار بالش کرده، و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و می‌خواند، و فزون از شصت مرد بر این زمین، برگرد او نماز می‌کنند؛ بعضی جامه‌های سفید، و بعضی جامه‌های سبز داشتند، و آن پیر، حضرت خضر بود.

پس آن پیر مرا نشانید و حضرت امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و گفت: «برو و حسن بن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین می‌کنی و می‌کاری و ما خراب می‌کنیم، و پنج سال است که زراعت می‌کنی و امسال دیگر باره باز گرفتی و عمارتش می‌کنی؛ رخصت نیست که تو در این زمین، دیگر باره زراعت کنی؛ باید هر انتفاع (درآمد) که از این زمین برگرفته‌ای، رد کنی؛ تا بدین موضع، مسجد بنا کنند. و بگو این حسن بن مسلم را که این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین‌های دیگر، برگزیده است و شریف کرده و تو با زمین خود گرفتی؛ و دو پسر جوان، خدای عزوجل از تو باز ستد و تو تنبیه نشدی؛ و اگر نه چنین کنی، آزار وی به تو رسد، آنچه تو آگاه نباشی.

حسن بن مثله گفت: یا سیدی و مولای! مرا در این، نشانی باید؛ که جماعت، سخن بی نشان و حجت نشنوند و قول مرا تصدیق نکنند. گفت: اِنَّا سَنُعَلِّمُ هُنَاكَ...؛ ما اینجا علامت بکنیم تا تصدیق قول تو باشد؛ تو برو و پیام ما را برسان!

به نزدیک سید ابوالحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته است، از او طلب کند و بستاند و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه (پول‌ها) از رهق به ناحیه اردهال - که ملک ماست - بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند. مردم را بگو تا رغبت بکنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند؛

دو رکعت تحیت مسجد؛ در هر رکعتی یک بار «الحمد» و هفت بار «قل هو الله أحد» و تسبیح رکوع و سجود، هفت بار بگویند؛

و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام بگذارند به این نحو: چون «فاتحه» خواند، به «إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ» رسد، صد بار بگوید و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخواند، و در رکعت دوم نیز به همین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود، هفت بار بگوید و چون نماز تمام کرده باشد، «لا إله إلا الله» و «تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام» بگوید و چون از تسبیح فارغ شود، سر به سجده نهد و صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش علیهم السلام بفرستد. **فَمَنْ صَلَّى هُنَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ؛** هر که این دو رکعت نماز بگذارد، همچنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد.

حسن بن مثله جمکرانی گفت: من چون این سخن بشنیدم، با خود گفتم که: گویا این موضع است که تو می‌پنداری، إِنَّمَا هَذَا الْمَسْجِدُ لِلْإِمَامِ ضَاحِبِ الزَّمَانِ؛ و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود.

پس، آن جوان به من اشارت کرد که: «برو!»، من بیامدم؛ چون پاره‌ای راه بیامدم، دیگر باره مرا باز خواندند و گفتند: «بزی در گله جعفر کاشانی چوپان است؛ باید آن بز را بخری؛ اگر مردم ده بها نهند، بخر، و اگر نه، تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاوری و بدین موضع فردا شب بکشی!»
آن‌گاه روز هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسی که مرضی سخت داشته باشد، اتفاق کنی که حق تعالی همه را شفا دهد، و بز آبلق است و موی‌های بسیار دارد و هفت علامت دارد؛ سه بر جانبی و چهار بر جانبی.

رفتم، مرا دیگر باره بازگردانید و گفتم: هفتاد روز یا هفت روز ما اینجا بمانیم.

(اگر بر هفت روز حمل کنی، دلیل کند بر شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی، شب بیست و پنجم ذی‌القعدة بود و روز بزرگوار است).

پس حسن بن مثله گفت: بیامدم تا خانه، و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح شد. نماز بگزاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی بگفتم؛ او با من بیامد. رفتم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند.

پس گفتم: بالله! نشان و علامتی که امام علیه السلام مرا گفت، یکی این است که زنجیرها و میخ‌ها اینجا ظاهر است.

پس به نزدیک سید ابوالحسن الرضا شدیم، چون به در خانه وی رسیدیم، خَدَم و حَشَم وی را دیدیم که مرا گفتند: از سحرگاه، سید ابوالحسن در انتظار توست، تو از جمکرانی؟

گفتم: بلی!

من در حال به درون رفتم و سلام کردم؛ جواب نیکو داد و اعزاز کرد، مرا به تمکین نشانند و پیش از آن که من حدیث کنم، مرا گفت: ای حسن مثله! من خفته بودم در خواب، شخصی مرا گفت: حسن بن مثله نام، مردی از جمکران پیش تو آید بامداد، باید آنچه گوید سخن او را تصدیق کنی و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست؛ باید که قول او را رد نگردانی! از خواب بیدار شدم؛ تا این ساعت، منتظر تو بودم.

حسن بن مثله، احوال را به شرح، با وی بگفت؛ در حال بفرمود تا اسبها را زین برنهادند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان، گله بر کنار راه داشت؛ حسن بن مثله در میان گله رفت، و آن بز، از پس همه گوسفندان می آمد، پیش حسن بن مثله دوید، و آن بز را گرفت که به وی دهد، و بز را بیاورد.

جعفر چوپان سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده‌ام و در گله من نبوده است، الا امروز که می بینم، و هر چند که می خواهم که این بز را بگیرم، میسر نمی شود.

پس بز را همچنان که سید فرموده بود، در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا بدین موضع آمدند و حسن بن مسلم را حاضر کردند و انتفاع (درآمدها) از او گرفتند و وجوه رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را به چوب پوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخها

را به قم برد و در خانه خود گذاشت. همه بیماران می رفتند و خود را در زنجیر می مالیدند؛ خدای تعالی شفای عاجل می داد و خوب می شدند.
ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که: به استفاضه شنیدم که: سید ابوالحسن الرضا مدفون است در موسیان به شهر قم، و بعد از او فرزندی از وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند، زنجیرها و میخ‌ها را نیافتند.

مؤلف گوید: در نسخه فارسی «تاریخ قم» و در نسخه عربی که عالم جلیل، آقا محمدعلی کرمانشاهی، مختصر این قصه را در حواشی «رجال میرمصطفی»، در باب «حسن» از آن نقل کرده، تاریخ قصه را در نود و سه - یعنی نود و سه بعد از دویست - نقل کرده است.

و اما دو رکعت نماز منسوب به آن حضرت علیه السلام از نمازهای معروفه است، و جماعتی از علما آن را روایت کرده‌اند؛

اول: شیخ طبرسی - صاحب تفسیر - در کتاب «کنوز النجاج» روایت کرده از یکی از خدمه ابی عبد الله حسین بن محمد بزوفری و او گفته است که: «بیرون آمده از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام که هرکس را بسوی حق تعالی حاجتی باشد، پس باید که بعد از نصف شب جمعه، غسل کند و به جای نماز خود رود و دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اول بخواند سوره «حمد» را، و چون به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ برسد، صد مرتبه آن را مکرر کند و بعد از آن که صد مرتبه بخواند و رکوع و دو سجده بجا آورد و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» را هفت مرتبه در رکوع بگوید و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» را در هر یک از دو سجده، هفت مرتبه بگوید و بعد از آن، رکعت دوم را مانند رکعت اول به جا آورد و بعد از تمام

شدن نماز، این دعا را بخواند، پس به درستی که حق تعالی البته حاجت او را برآورد هرگونه حاجتی که باشد، مگر آن که حاجت او در قطع کردن صلّه رحم باشد. و دعا این است:

اللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ فَالْمَحْمِدَةُ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرَّوْحُ وَمِنْكَ الْفَرْجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَرَ.

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيْمَانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا مِنِّْي بِهِ عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمَكَابِرَةِ وَالْخُرُوجِ عَنْ عِبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِرَبُّوبِيَّتِكَ وَلَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَسِيَانُ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ لِي وَإِنْ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ. بعد از آن، تا نفس او وفا کند، «یا کریم یا کریم» را مکرر بگوید، بعد از آن بگوید:

يَا آمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ أَسْأَلُكَ بِأَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَخَوْفُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَأَهْلِي وَوَلَدِي وَسَائِرِ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافُ وَلَا أُحْذِرُ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِيَّ إِبْرَاهِيمَ نَمْرُودَ وَيَا كَافِيَّ مُوسَى فِرْعَوْنَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُكْفِيَنِي شَرَّ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ. و به جای «فلان بن فلان» نام شخصی را که از ضرر او می ترسد و نام پدر او را بگوید و از حق تعالی طلب کند که ضرر او را رفع نماید و کفایت کند. پس، به درستی که حق تعالی، البته کفایت ضرر او را خواهد کرد. - ان شاء الله تعالی -.

بعد از آن، به سجده رود و حاجت خود را درخواست نماید و تضرّع و زاری کند به سوی حق تعالی؛ به درستی که نیست مرد مؤمنی و نه زن

مؤمنه‌ای که این نماز را بگذارد و آن دعا را از روی اخلاص بخواند مگر آن‌که گشوده می‌شود بر او، درهای آسمان برای برآمدن حاجات او، و دعای او مستجاب می‌گردد در همان وقت و در همان شب؛ هرگونه حاجتی که باشد، و این به سبب فضل و انعام حق تعالی بر ما و بر مردمان است.»

دوم: سید عظیم‌القدر، سید فضل‌الله راوندی در کتاب «دعوات» در ضمن نمازهای معصومین علیهم‌السلام می‌گوید: «نماز مهدی علیه‌السلام دو رکعت است: در هر رکعتی حمد یک مرتبه و صد مرتبه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم‌السلام بعد از نماز.»

سوم: سید جلیل، علی بن طاووس در کتاب «جمال الأسبوع» همین نماز را به نحو مذکور نسبت به آن حضرت داده و لکن ذکر صد صلوات بعد از او را نقل نکرده و فرموده این دعا را در عقب نماز بخواند:

اللَّهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ وَبِرْحَ الْخِفَاءِ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءِ وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبُّ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشُّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْنَا بِطَاعَتِهِمْ وَعَجَّلِ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَاتِلِهِمْ وَأَظْهِرْ إِعْزَاؤَهُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ إِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِي يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ أَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِي يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ إِحْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَانِي يَا مَوْلَانِي يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ سَهْ مَرْتَبَهُ الْغَوْثُ سَهْ مَرْتَبَهُ أُدْرِكُنِي سَهْ مَرْتَبَهُ الْأَمَانُ سَهْ مَرْتَبَهُ.

مسجد شریف جمکران در یک فرسخی قم تقریباً، از سمت دروازه کاشان واقع است.

حکایت دوم: اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی

عالم فاضل، علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه» می فرماید: «خبر داد مرا جماعتی از ثقات برادران من، که در بلاد حله، شخصی بود که او را اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی می گفتند؛ از اهل قریه‌ای بود که آن را هرقل می گویند؛ وفات کرد در زمان من، و من او را ندیدم....»

بیرون آمد در وقت جوانی از ران چپ او چیزی که آن را توته می گویند، به مقدار قبضه (کف دست) آدمی و در هر فصل بهار می ترکید و از آن خون و چرک می رفت. این درد، او را از همه شغلی باز می داشت. به شهر حله آمد و به خدمت رضی الدین علی بن طاووس رفت و از این درد شکایت نمود.

سید، جرّاحان حله را حاضر نمود؛ آن را دیدند و همه گفتند: این توته بر بالای رگ اکحل، برآمده است و علاج آن نیست الاّ به بریدن، و اگر این را ببریم، شاید رگ اکحل بریده شود، و آن رگ هرگاه بریده شد، اسماعیل زنده نمی ماند، و در این بریدن چون، خطر عظیم است، مرتکب آن نمی شویم.

سید به اسماعیل گفت: من به بغداد می روم؛ باش تا تو را همراه ببرم و به اطّبا و جرّاحان بغداد بنمایم؛ شاید آگاهی ایشان بیشتر باشد و علاجی توانند کرد.

به بغداد آمد و اطّبا را طلبید؛ آنان نیز جمیعاً همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند، و اسماعیل دلگیر شد؛ سید به او گفت: «حق تعالی نماز تو را با وجود این نجاست که به آن آلوده‌ای، قبول می کند، و صبر کردن در این درد، بی اجر نیست.

اسماعیل گفت: پس چون چنین است، به زیارت سامره می‌روم و استغاثه به ائمه هدی علیهم‌السلام می‌برم. و متوجه سامره شد.»
صاحب «کشف الغمه» می‌گوید: «از پسرش شنیدم که می‌گفت: از پدرم شنیدم که گفت: چون به آن مشهد منور رسیدم و زیارت امامین همامین، امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام کردم و به سردابه رفتم و شب در آنجا به حق تعالی بسیار نالیدم و به صاحب الامر علیه‌السلام استغاثه کردم، و صبح به طرف دجله رفتم و جامه‌ام را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی (آفتابه‌ای) که داشتم، پر آب کردم و متوجه مشهد^۱ شدم که یک بار دیگر زیارت کنم.

به قلعه نارسیده، چهار سوار دیدم که می‌آیند، و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفاء (سادات) خانه داشتند، گمان کردم که از ایشان باشند، چون به من رسیدند، دیدم که دو جوان، شمشیر بسته‌اند، یکی از ایشان خطش دمیده بود (نوجوان بود) و یکی، پیری بود پاکیزه وضع، که نیزه‌ای در دست داشت، و دیگری شمشیری حمایل کرده و فرجی (یک نوع لباس) بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه به دست گرفته؛ پس آن پیر، در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت، و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند، و صاحب فرجی در میان راه مانده، بر من سلام کردند و جواب سلام دادم.

فرجی پوش گفت: فردا روانه می‌شوی؟

گفتم: بلی.

۱. مقصود حرم امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام است که در شهر سامراء عراق می‌باشد.

گفت: پیش آی تا بینم چه چیز تو را در آزار دارد!

مرا به خاطر رسید که اهل بادیه (یعنی بیابان نشین‌ها) احترازی از نجاست نمی‌کنند و تو غسل کرده‌ای و رخت را آب کشیده‌ای و جامه‌ات هنوز تر است؛ اگر دستش به تو نرسد، بهتر باشد. در این فکر بودم که خم شد و مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحی نهاد، فشرد؛ چنان‌که به درد آمد و راست شده بر زمین قرار گرفت. مقارن آن حال، آن شیخ گفت: أَفَلَحْتَ يَا إِسْمَاعِيلَ!

من گفتم: أَفَلَحْتُمْ، و در تعجب افتادم که نام مرا چه می‌داند. باز همان شیخ که با من گفت خلاص شدی و رستگاری یافتی، گفت: امام است امام.

من دویدم ران و رکابش را بوسیدم؛ امام علیه السلام راهی شد و من در رکابش می‌رفتم و جزع می‌کردم؛ به من گفت: برگرد! من گفتم: از تو هرگز جدا نشوم. باز فرمود که: برگرد که مصلحت تو در برگشتن است! و من همان حرف را اعاده کردم.

پس آن شیخ گفت: ای اسماعیل! شرم نداری که امام دوبار فرمود برگرد و خلاف قول او می‌کنی؟!!

این حرف در من اثر کرد؛ پس ایستادم. چون قدمی چند دور شدند، باز به من ملتفت شد و فرمود که: چون به بغداد رسی، مستنصر تو را خواهد طلبید و به تو عطایی خواهد کرد؛ از او قبول مکن و به فرزندم رضی (الدین بن طاووس) بگو که چیزی در باب تو، به علی بن عوض بنویسد که من به او سفارش می‌کنم هرچه تو خواهی، بدهد».

من همان‌جا ایستاده بودم تا از نظر من غایب شدند و من تأسف بسیار خوردم؛ ساعتی همان‌جا نشستم، و بعد از آن به مشهد برگشتم.
 اهل مشهد چون مرا دیدند، گفتند: حالت متغیر است، آزاری داری؟
 گفتم: نه.

گفتند: با کسی جنگ و نزاعی کرده‌ای؟

گفتم: نه، اما بگویید که این سواران را که از اینجا گذشتند، دیدید؟
 گفتند: ایشان از شرفاء باشند.

گفتم: نبودند، بلکه یکی از ایشان امام بود.

پرسیدند که: آن شیخ، یا صاحب فرّجی؟

گفتم: صاحب فرّجی.

گفتند: زخمت را به او نمودی؟

گفتم: بلی آن را فشرد و درد کرد.

پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود، و من خود هم از دهشت به شک افتادم و ران دیگر را گشودم؛ اثری ندیدم، و در اینجا خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند، و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمی‌کردند، در زیر دست و پا رفته بودم.

و فریاد و فغان، به مردی که ناظر بین‌النهرین بود، رسید و آمد؛ ماجرا شنید و رفت که واقعه را بنویسد، و من شب در آنجا ماندم.

صبح، جمعی مرا مشایعت نمودند، و دو کس همراه کردند و برگشتند، و صبح دیگر بر در شهر بغداد رسیدم [دیدم] که خلق بسیار بر سر پل جمع شده‌اند و هر کس که می‌رسد، از او اسم و نسبش را می‌پرسند. چون ما

رسیدیم و نام مرا شنیدند، بر سر من هجوم کردند؛ رختی را که ثانیاً پوشیده بودم، پاره پاره کردند و نزدیک بود روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسیدند و مردم را از من دور کردند و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و به بغداد فرستاده و او ایشان را خبر کرده بود.

سید فرمود که: این مردی که می‌گویند شفا یافته تویی که این غوغا در این شهر انداخته‌ای؟
گفتم: بلی!

از اسب به زیر آمده، ران مرا باز کرد، و چون زخم را دیده بود و از آن اثری ندیده، ساعتی غش کرد و بی‌هوش شد، و چون به خود آمد گفتم: وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد، این‌طور نوشته آمد، و می‌گویند آن شخص به تو مربوط است؛ زود خبر او را به من برسان! و مرا با خود نزد آن وزیر که قمی بود، برد.

گفت که: این مرد، برادر من و دوست‌ترین اصحاب من است.
وزیر گفتم: قصّه را به جهت من نقل کن! از اول تا آخر، آنچه بر من گذشته بود، نقل نمودم؛ وزیر فی الحال کسانی به طلب اطبّا و جراحان فرستاد. چون حاضر شدند، فرمود: «شما زخم این مرد را دیده‌اید؟
گفتند: بلی!

پرسید که: دواى آن چیست؟
همه گفتند: علاج آن منحصر در بریدن است، و اگر ببرند، مشکل که زنده بماند.

پرسید: بر تقدیری که نمیرد، تا چند گاه آن زخم به هم آید؟
گفتند: اقلّاً دو ماه آن جراحی باقی خواهد بود؛ بعد از آن شاید مندمل
شود، ولیکن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید».

باز پرسید که: شما چند روز شد که او را دیده‌اید؟

گفتند: امروز دهم است.

پس وزیر ایشان را پیش طلبیده، ران مرا برهنه کرد؛ ایشان دیدند که با
ران دیگر، اصلاً تفاوتی ندارد و اثری به هیچ وجه از آن زخم نیست؛ در
این وقت، یکی از اطباء که از نصاری بود، صیحه زده، گفت: والله هذا من
عمل المسيح؛ یعنی به خدا قسم که این شفا یافتن نیست مگر از معجزات
مسیح، یعنی عیسی بن مریم عليه السلام.

وزیر گفت: چون عمل هیچ یک از شما نیست، من می دانم عمل کیست.
و این خبر به خلیفه رسید؛ وزیر را طلبید؛ وزیر مرا با خود به خدمت
خلیفه برد، و مستنصر مرا امر فرمود که آن قصه را بیان کنم، و چون نقل
کردم و به اتمام رسانیدم، خادمی را فرمود که کیسه‌ای را که در آن، هزار
دینار بود، حاضر کرد، و مستنصر به من گفت: این مبلغ را نفقه خود کن!
من گفتم: حبه‌ای را از این، قبول نمی توانم کرد.

گفت: از که می ترسی؟

گفتم: از آنکه این عمل اوست؛ زیرا که او امر فرمود که از ابوجعفر
چیزی قبول مکن! پس خلیفه مکدر شد و بگریست.

صاحب «کشف الغمه» می گوید که: از اتفاقات حسنه این که، روزی من
این حکایت را از برای جمعی نقل می کردم، چون تمام شد، دانستم که

یکی از آن جمع، شمس الدین محمد، پسر اسماعیل است و من او را نمی‌شناختم؛ از این اتفاق، تعجب نمودم و گفتم: تو را پدر را در وقت زخم دیده بودی؟

گفت: در آن وقت کوچک بودم، ولی در حال صبحت دیده بودم، و من از آنجا برآمده بود و اثری از آن زخم نبود، و پدرم هر سال یک بار به بغداد می‌آمد و به سامره می‌رفت و مدت‌ها در آنجا به سر می‌برد و می‌گریست و تأسف می‌خورد؛ به آرزوی آن‌که مرتبه‌ای دیگر آن حضرت را ببیند، در آنجا می‌گشت، و یک بار دیگر، آن توفیق نصیب او نشد، و آنچه من می‌دانم، چهل بار دیگر به زیارت سامره شتافت و شرف آن زیارت را دریافت و در حسرت دیدن صاحب الامر^(ع) از دنیا رفت.

مؤلف گوید که: شیخ حرّ عاملی در کتاب «أمل الأمل» می‌فرماید: «شیخ محمد بن اسماعیل الهرقلی، فاضل عالم و از شاگردان علامه بود و من کتاب «مختلف علامه حلی» به خط او دیدم، و ظاهر می‌شود از آن نسخه که آن را در زمان مؤلفش نوشته و نزد او یا پسرش - یعنی فخر المحققین - خوانده است...».

حکایت سوم: داستان برادر میرزا محمد حسین نایینی^۱

که بسیار مشابّهت دارد با حکایت گذشته، و آن، چنان است که خبر داد ما را جناب عالم فاضل صالح، میرزا محمد حسین نایینی اصفهانی، فرزند ارجمند جناب عالم عامل و مهذب کامل، میرزا عبد الرحیم نایینی، ملقب

۱. میرزای نایینی، از علمای بزرگ، و مراجع تقلید شیعه در سده چهاردهم است. در سال تألیف نجم‌الثاقب ۲۶ ساله و در سال وقوع آن داستان هشت ساله بوده است.

به شیخ الاسلام که: مرا برادری است از پدر و مادر، نامش میرزا محمد سعید که مشغول تحصیل علوم دینیه است؛ تقریباً در سال ۱۲۸۵ دردی در پایش ظاهر شد و پشت قدم او ورم کرد به نحوی که آن را معوج (کج) کرد و از راه رفتن عاجز شد.

میرزا احمد طبیب، پسر حاجی میرزا عبدالوهاب نایینی را برای او آوردند؛ معالجه کرد؛ کجی پشت پا برطرف شد و ورم رفت و ماده متفرق شد. چند روزی نگذشت که ماده‌ای^۱ در بین زانو و ساق ظاهر شد و پس از چند روز دیگر، ماده دیگر، در همان پا، در ران پیدا شد و ماده‌ای در میان کتف، تا آنکه هر یک از آنها زخم شد و درد شدید داشت؛ معالجه کردند؛ منفجر شد و از آنها چرک می‌آمد.

قریب یک سال یا زیاده، مشغول معالجه این زخم‌ها بود، به انواع معالجات، و هیچ یک از آنها ملتئم نشد، بلکه هر روز بر جراحت افزوده می‌شد، و در این مدت طولانی، قادر نبود بر گذاشتن پا بر زمین، و او را از جانبی به جانبی به دوش می‌کشیدند.

و از جهت طول مرض، مزاجش ضعیف شد و از کثرت خون و چرک که از آن زخم‌ها بیرون رفته بود، از او جز پوست و استخوان، چیزی باقی نمانده بود، و کار بر پدرمان سخت شد، و به هر نوع معالجه که اقدام می‌نمود، جز زیادی جراحت و ضعف حال و قوا و مزاج، اثری نداشت، و کار آن زخم‌ها بدانجا رسید که آن دو، که یکی در مابین زانو و ساق، و دیگری در ران همان پا بود، اگر دست بر روی یکی از آنها می‌گذاشتند، چرک و خون از دیگری جاری می‌شد.

۱. گویا مقصود «دمل» است.

و در آن ایّام، وبای شدیدی در نایین ظاهر شده بود و ما از خوف و بیا، در قریه‌ای از قرای آن، پناه برده بودیم؛ پس مطّلع شدیم که جراح حاذقی که او را آقا یوسف می‌گفتند، در قریه نزدیک قریه ما منزل دارد.

پس پدرم کسی نزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد، و چون عمویم مریض را بر او عرضه داشت، ساعتی ساکت شد تا آن‌که پدرم از نزد او بیرون رفت و من در نزد او ماندم با یکی از خالوهای^۱ من که او را حاجی میرزا عبدالوهاب می‌گویند؛ مدّتی با او نجوا کرد و من از آن کلمات دانستم که به او خبر یأس می‌دهد و از من مخفی می‌کند که مبادا به مادرم بگویم و مضطرب شود و به جزع افتد.

پس پدرم برگشت. آن جراح گفت که: من فلان مبلغ می‌گیرم، آن‌گاه شروع می‌کنم در معالجه. و غرض او از این سخن این بود که امتناع پدرم از دادن آن مبلغ پیش از معالجه، وسیله باشد برای او، از برای رفتن، پیش از اقدام به معالجه.

پس پدرم از دادن آنچه خواست پیش از معالجه امتناع نمود؛ پس او فرصت را غنیمت شمرد و به قریه خود مراجعت نمود و پدر و مادرم دانستند که عمل جراح به جهت یأس و عجز او بود، از معالجه، با وجود آن حذاقت و استادی که داشت، و از او مأیوس شدند.

و مرا خالوی دیگر بود در غایت تقوا و صلاح، که او را میرزا ابوطالب می‌گفتند. و در شهر، شهرتی داشت که رقعہ‌های استغاثه به سوی امام عصر، حضرت حجّت علیه السلام که او می‌نویسد برای مردم، سریع الاجابة [است] و زود تأثیر می‌کند و مردم در شداید و بلاها، بسیار به او مراجعه می‌کردند.

۱. خالو: برادرِ مادر؛ دایی.

پس، مادرم از او خواهش کرد که برای شفای فرزندش رقعۀ استغاثه بنویسد؛ در روز جمعه نوشت، و مادرم آن را گرفت و برادرم را برداشت و به نزد چاهی رفت که نزدیک قریۀ ما بود؛ پس برادرم آن رقعۀ را در چاه انداخت، و او معلق بود در بالای چاه در دست مادرم، و در این حال برای او و پدرم، رقتی پیدا شد؛ پس هر دو سخت بگریستند و این در ساعت آخر روز جمعه بود.

پس چند روزی نگذشت که من در خواب دیدم که سه سوار بر اسب، به هیأت و شمائلی که در داستان اسماعیل هرقلی وارد شده، از صحرا به خانۀ ما می آیند؛ در آن حال، واقعۀ اسماعیل به خاطر آمدن او در آن روزها بر آن واقف شده بودم و تفصیل آن در نظرم بود.

پس ملتفت شدم که آن سوار مقدم، حضرت حجّت علیه السلام است، و این که آن جناب، برای شفای برادر مریض من آمده، و برادر مریض، در فراش خود، در فضای خانه، بر پشت، خوابیده یا تکیه داده، چنانکه در غالب ایام چنین بود.

پس، حضرت حجّت علیه السلام نزدیک آمدند و در دست مبارک نیزه داشت؛ پس آن نیزه را در موضعی از بدن او گذاشت و گویا در کتف او بود؛ به او فرمود: برخیز که خالویت از سفر آمده!

و چنین فهمیدم در آن حال که مراد آن جناب از این کلام، بشارت است به آمدن خالوی دیگرم که نامش حاجی میرزا علی اکبر [است] که به سفر تجارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما بر او به جهت طول سفر و انقلاب روزگار - از قحط و غلای شدید - خائف بودیم.

چون حضرت نیزه را بر کتف او گذاشت و آن سخن را فرمود، برادرم از جای خواب خود برخاست و به شتاب به سوی درِ خانه رفت به جهت استقبال خالوی مذکور.

پس، از خواب بیدار شدم؛ دیدم فجر طلوع [کرده] و هوا روشن شده؛ کسی به جهت نماز صبح، از خواب برنخاسته؛ پس از جای برخاستم و به سرعت پیش از آنکه جامه بر تن کنم، نزد برادرم رفتم؛ او را از خواب بیدار کردم و گفتم به او که: حضرت حجّت علیه السلام تو را شفا داده؛ برخیز! و دست او را گرفتم و به پا داشتم. پس، مادرم از خواب برخاست و بر من صیحه زد که چرا او را بیدار کردم؛ چون به جهت شدّت درد، غالب شب بیدار بود و اندک خواب در آن حال غنیمت بود؛ گفتم: حضرت حجّت علیه السلام او را شفا داده.

چون او را به پا داشتم، شروع کرد به راه رفتن در فضای حجره و حال آنکه در آن شب چنان بود که قدرت نداشت بر گذاشتن قدمش بر زمین، و قریب یک سال یا زیاده چنین بر او گذشته بود و از مکانی به مکانی او را حمل می کردند.

پس، این حکایت در آن قریه منتشر شد و همه خویشان و آشنایان که بودند، جمع شدند که او را ببینند؛ زیرا به عقل باور نداشتند، و من خواب را نقل می کردم و بسیار فرحناک بودم از این که من مبادرت کردم به بشارت شفا در حالتی که او در خواب بود، و چرک و خون در آن روز منقطع، و زخم ها ملتئم شد.

پیش از گذشتن هفته و چند روز بعد از آن، خالو با غنیمت و سلامت

وارد شد، و در این تاریخ که ۱۳۰۳ است، تمام اشخاصی که نام ایشان در این حکایت برده شد، در حیاتند جز مادرم و جراح مذکور که داعی حق را لیک گفتند. والحمد لله.

رقعة استغاثه به حضرت علیه السلام

مؤلف گوید که: رقعة استغاثه به سوی حضرت حجّت علیّه به چند نحو روایت شده و در کتب ادعیه متداوله موجود است، و لکن نسخه‌ای به نظر رسیده که در آن کتب نیست؛ بلکه در مزار «بحار الانوار» و کتاب دعای «بحار» که محل جمع آنهاست نیز ذکر نشده. چون نسخه آن کمیاب است، لهذا نقل آن را در اینجا لازم دیدم.

فاضل متبحر، محمد بن محمد الطیب، از علمای دولت صفویه، در کتاب «انیس العابدین» نقل کرده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَوَسَّلْتُ إِلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ النَّبَى الْعَظِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَعِصْمَةَ اللَّاجِينَ بِأَمْرِكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَبِأَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَبِأُمَّهَاتِكَ الطَّاهِرَاتِ بِنَاسِينَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَالْجَبْرُوتِ الْعَظِيمِ وَحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَتُورِ التُّورِ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ أَنْ تَكُونَ سَفِيرِي إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْحَاجَةِ لِفُلَانٍ أَوْ هَلَاكِ فُلَانٍ بْنِ فُلَانٍ. واین را در گیل پاکسی بگذار و در آب جاری یا چاهی بینداز! در آن حال بگو: یا سعید بن عثمان و یا عثمان بن سعید أو صلا قصتی إلى صاحب الزمان علیه السلام».

نسخه چنین بود و لکن به ملاحظه روایات و طریقه بعضی از رقاع، باید

چنین باشد: یا عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ وَيَا مُحَمَّدَ بْنَ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ... والله العالم.^۱

حکایت چهارم: از سید بن طاووس^۲

سید معظم ابن طاووس - طاب ثراه - در کتاب «فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال والحرام من النجوم» فرمود: به تحقیق که درک کردم در زمان خود جماعتی را که ذکر می کردند که ایشان، مشاهده نمودند مهدی علیه السلام را، و در میان ایشان بود کسانی که حامل شده بودند از جانب آن حضرت رقعها و عریضهها را که عرضه شده بود بر آن جناب، و از این جمله است خبری که صدق آن را دانستم، و آن چنان است که خبر داد مرا کسی که اذن نداده است که نام او را ببرم؛ پس ذکر نمود که: او از خدای تعالی خواسته بود که بر او تفضل نماید به مشاهده نمودن حضرت مهدی علیه السلام را. پس در خواب دید که او مشاهده خواهد نمود آن جناب را در وقتی که او را اشاره نمودند به آن وقت.

گفت: چون آن وقت رسید، او در مشهد مطهر مولای ما، موسی بن جعفر علیه السلام بود؛ پس شنید آوازی را که شناخته بود آن را پیش از آن وقت، و او مشغول بود به زیارت مولای ما، حضرت جواد علیه السلام؛ پس سائل مذکور، خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آن جناب، و داخل شد در حرم منور، و ایستاد در نزد پاهای ضریح مقدّس مولای ما، حضرت کاظم علیه السلام. پس بیرون آمد آن که معتقد بود که اوست مهدی علیه السلام، و با او بود رفیقی، و این شخص مشاهده نمود آن جناب را، و با او به جهت وجوب تأدب در حضور مقدّس آن جناب، تکلم نکرد.

۱. روایت دیگر از رقعہ قبلاً در باب هفتم یاد شده.

۲. از علمای بزرگ سده هفتم.

حکایت پنجم: داستان شیخ وزّام

و نیز سید ابن طاووس در آن کتاب فرموده که از آن جمله است خبری که حدیث کرد مرا به آن، ابوالعبّاس بن میمون واسطی، در حالی که ما به سمت سامره می رفتیم.

گفت: چون متوجّه شد وزّام بن ابی فراس رضی الله عنه از شهر حله - به جهت تألم و ملالتی که پیدا کرده بود از مغازی - و اقامت نمود در مشهد مقدّس، در مقابر قریش (کاظمین)، دو ماه الا هفت روز؛ گفت: پس متوجّه شدم من از شهر واسط بسوی سامرا و هوا به شدّت سرد بود؛ پس مجتمع شدیم با شیخ وزّام در مشهد کاظمی و عزم خود را در زیارت سامرا، برای اویان کردم.

گفت: می خواهم با تو رقعہ بفرستم که آن را بر دکمه لباس خود ببندی یا در زیر پیراهن خود؛ پس آن را در جامه خود بستم.

فرمود: چون رسیدی به قبه شریفه - یعنی قبه سرداب مقدّس - و داخل شدی در آنجا در اول شب و کسی در نزد تو باقی نماند و آخر کسی بودی که خواستی بیرون بیایی، پس رقعہ را در قبه بگذار؛ پس چون صبح بروی به آنجا و رقعہ را در آنجا نبینی، به احدی چیزی مگو!

گفت: پس من آنچه را به من امر فرمود، کردم.

پس صبح رفتم و رقعہ را نیافتم و برگشتم به سوی اهل خود، و شیخ پیش از من، به میل خود برگشته بود به سوی اهل خود؛ یعنی به حله مراجعت نمود؛ پس در موسم زیارت آمدم و شیخ را در منزلش در حله ملاقات کردم.

فرمود به من: این حاجت برآورده شد.

ابوالعبّاس گفت: این حدیث را به احدی قبل از تو نگفتم؛ از وقت وفات شیخ ورام تا حال که قریب سی سال است.

مؤلف گوید: شیخ ورام مذکور، از زهاد علما و اعیان فقهاست و از اولاد مالک اشتر است و مصنف کتاب «تنبيه الخواطر» که معروف است به مجموعه ورام، و او جدّ مادری ابن طاووس است.

حکایت ششم: داستان علامه حلّی^۱

سید شهید، قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» در ضمن احوالات آیت الله علامه حلّی گفته که:

از جمله مراتب عالیّه که جناب علامه به آن، امتیاز دارد، آن است که میان اهل ایمان، اشتهار یافته که یکی از علمای اهل سنت که در بعضی فتون علمی، استاد جناب علامه بود، کتابی در ردّ مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس، آن را با مردم می خواند و اضلال ایشان می نمود، و از بیم آن که مبادا کسی از علمای شیعه ردّ آن نماید، آن را به کسی نمی داد که بنویسد، و جناب علامه همیشه چاره می اندیشید که آن را به دست آرد، تا ردّ آن نماید.

لاجرم علاقه استاد و شاگردی را وسیله درخواست عاریت کتاب مذکور کرد، و چون آن شخص نخواست که یکباره دست ردّ بر سینه او نهد، گفت: سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی نگذارم. جناب علامه نیز آن قدر را غنیمت دانسته، کتاب را بگرفت و به خانه برد که در آن شب از آن کتاب به قدر امکان، نقل نماید.

۱. از فقهای شیعه سده هفتم و هشتم.

چون به نوشتن آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت، خواب بر او غلبه نمود؛ حضرت صاحب الامر علیه السلام پیدا شد و به علامه گفت که: «کتاب را به من واگذار و تو خواب کن!

چون شیخ از خواب بیدار شد، رونویسی آن نسخه، از کرامات صاحب الامر علیه السلام تمام شده بود.

مؤلف گوید: این حکایت را در کشکول فاضل المعی، علی بن ابراهیم مازندرانی - معاصر علامه مجلسی رحمته الله - به نحو دیگر دیدم، و آن چنان است که نقل کرد که آن جناب، کتابی از بعضی از افاضل خواست که نسخه‌ای از آن رونویسی کند؛ او اِبا کرد از دادن و آن کتاب بزرگی بود. تا آنکه اتفاق افتاد که به او داد، به شرط آن که یک شب بیشتر، نزد او نماند، و استنساخ آن کتاب نمی شد مگر در یک سال یا بیشتر.

پس علامه آن را به منزل آورد و شروع کرد به نوشتن آن در آن شب؛ پس چند صفحه نوشت و ملالت پیدا کرد؛ پس دید مردی از در داخل شد به صفت اهل حجاز و سلام کرد و نشست و از علامه درخواست کرد که وی بنویسد و مشغول نوشتن شد.

چون بانگ خروس صبح برآمد، کتاب بالتمام به اتمام رسیده بود. و بعضی گفتند که: «چون شیخ خسته شد، خوابید، چون بیدار شد، کتاب را نوشته دید؛ و الله اعلم.

حکایت هفتم: نقل از سید بن طاووس

و نیز سید بن طاووس در کتاب «فَرَج المَهموم» می فرماید: و از این جمله است، حکایتی که دانسته‌ام آن را از کسی که محقق شده در نزد من حدیث او و تصدیق کرده‌ام او را؛ گفت: نوشتم به سوی مولای خود،

مهدی علیه السلام مکتوبی که متضمّن بود چند امر مهم را، و تقاضا کردم که جواب دهد از آنها به قلم شریف خود، و برداشتم مکتوب را با خود به سوی سرداب شریف در سرّ من رأی (سامراء). پس مکتوب را در سرداب گذاشتم؛ آن‌گاه خوف کردم بر او؛ پس برداشتم آن را با خود، و آن در شب جمعه بود و تنها، در یکی از حجره‌های صحن مقدّس ماندم. چون نزدیک نصف شب شد، خادمی با شتاب داخل شد، گفت: «بده به من مکتوب را!» (یا گفت: می‌گویند بده مکتوب را - و این شک از راوی است -) پس نشستم برای تطهیر نماز و طول دادم؛ چون بیرون آمدم، نه خادمی دیدم و نه مخدومی.

حکایت هشتم: شنیدن سید بن طاووس، صدای حضرت را

و نیز آن سید جلیل‌القدر علیه السلام در اواخر کتاب «مهج الدعوات» فرموده است که: «بودم من در سامراء، پس شنیدم در سحر، دعای حضرت قائم علیه السلام را و حفظ کردم از آن جناب، دعا را... و بود این قصّه در شب چهارشنبه، سیزدهم ذی‌قعدة سال ۶۳۸».

در ملحقات کتاب «انیس العابدین» مذکور است که نقل شده از ابن طاووس علیه السلام که او شنید در سحر، در سرداب مقدّس صاحب الامر علیه السلام که آن جناب می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شِعَاعِ أَنْوَارِنَا وَبَعِيَّةِ طِينَتِنَا وَقَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً أَتَّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَوِلَايَتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَمَا كَانَ مِنْهَا فِيْنَا بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَقَاصِّ بِهَا عَنْ حُوسِنَا وَأَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَزَخِرْهُمْ عَنِ النَّارِ وَلَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ»^۱

حکایت نهم: زیارت امیرالمؤمنین توسط امام عصر علیه السلام

و نیز سید بن طاووس رحمته الله در کتاب «جمال الاسبوع» روایت کرده از شخصی که او مشاهده نمود حضرت صاحب الزمان علیه السلام را که زیارت می کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را به این زیارت و این مشاهده در بیداری بود نه در خواب، در روز یکشنبه که آن روز، روز امیرالمؤمنین علیه السلام است.

«السَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَالذُّوْحَةِ الْهَاشِمِيَّةِ الْمُضِيئَةِ الْمُشْرِقَةِ بِالنُّبُوَّةِ الْمُونِقَةِ (المونقة / خ) بِالْإِمَامَةِ السَّلَامِ عَلَيْكَ وَعَلَى ضَجِيعِكَ آدَمَ وَنُوحَ السَّلَامِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُحَدِّقِينَ بِكَ وَالْحَافِينَ بِقَبْرِكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا يَوْمُ الْأَحَدِ وَهُوَ يَوْمُكَ وَبِاسْمِكَ وَأَنَا ضَيْفُكَ فِيهِ وَجَارُكَ فَأَضِيفْنِي يَا مَوْلَايَ وَأَجْزِنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الضِّيَافَةَ وَمَأْمُورٌ بِالْإِجَابَةِ فَأَفْعَلْ مَا رَغِبْتَ إِلَيْكَ فِيهِ وَرَجَوْتَهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَتِكَ وَآلِ بَيْتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتِهِ عِنْدَكُمْ وَبِحَقِّ ابْنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ»^۱

حکایت دهم: از شیخ ابراهیم کفعمی، از علمای سده نهم

شیخ صالح، شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب «بلد الامین» گفته: مروی است از حضرت مهدی علیه السلام: هرکس بتویسد این دعا را در ظرف تازه با تربت حسین علیه السلام و بشوید و بخورد آن را، شفا می یابد از مرض خود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كِفَاءٌ هُوَ الشَّافِي شِفَاءً وَهُوَ الْكَافِي كِفَاءً إِذْ هَبِ الْبَأْسَ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لَا يُغَادِرُهُ سُقْمٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النَّجَبَاءِ».

۱. این زیارت در مفاتیح الجنان ذکر شده است.

و دیدم به خطّ سیّد زین الدین علی بن الحسین حسینی که این دعا را آموخت به مردی که مجاور بود در حائر - یعنی کربلا، علی مشرّفه السلام - از مهدی علیه السلام در خواب خود، و به مرضی مبتلا بود، پس شکایت کرد به سوی قائم علیه السلام؛ پس امر فرمود به نوشتن این دعا و شستن آن و خوردنش؛ پس کرد آنچه فرموده بود و فی الحال از آن مرض عافیت یافت. والحمد لله.

حکایت یازدهم: نقل از ریاض العلماء

عالم فاضل، میرزا عبد الله اصفهانی - معروف به آفندی - در جلد پنجم کتاب «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که: «او از کسانی است که دیده است قائم علیه السلام را و روایت نموده از آن جناب».

دیدم منقول از خطّ شیخ زین الدین علی بن حسن بن محمد خازن حائری شهید، که به درستی و تحقیق که دیده است ابن ابی (کذا) الجواد نعمانی، مولای ما - مهدی علیه السلام - را، پس عرض کرد به او: «ای مولای من! برای تو مقامی^۱ است در شهر نعمانیّه عراق و مقامی است در شهر حلّه؛ پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از آنها؟»

فرمود به او که: «در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیّه می باشم و روز جمعه و شب جمعه در حلّه می باشم. ولکن اهل حلّه به آداب رفتار نمی کنند در مقام من، و نیست مردی که داخل شود در مقام من به ادب و سلام کند بر من و بر ائمه علیهم السلام، و صلوات فرستد و سلام کند بر من و بر ایشان دوازده مرتبه، آن گاه دو رکعت نماز به جای آرد با دو سوره، و با

۱. مقصود مکان هایی است در آن دو شهر، مانند مسجد جمکران در قم ایران.

خدای تعالی مناجات کند در آن دو رکعت، مگر آن که خدای تعالی عطا فرماید به او آنچه را که می خواهد.

پس گفتم: ای مولای من تعلیم فرما به من این مناجات را!
 فرمود: «اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَإِنْ كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ اسْتَحَقُّ بِهِ أَضْعَافَ أَضْعَافٍ مَا أَدَّبْتَنِي بِهِ وَأَنْتَ حَلِيمٌ ذُو أَنْاهٍ تَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ».

و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آن که فهمیدم - یعنی حفظ نمودم - آن را.

مؤلف گوید: نعمانیه بلدی است، مابین واسط و بغداد، و ظاهراً از اهل آن بلد باشد بشیخ جلیل، ابو عبدالله، محمد بن محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب شهیر به نعمانی، معروف به ابن ابی زینب، شاگرد شیخ کلینی و صاحب تفسیر مختصر که در انواع آیات است و کتاب غیبت که از کتب مشروحه مفصّله معتبره است؛ چنانکه شیخ مفید در «ارشاد» اشاره فرموده است.

اماکن مخصوص و معروف به مقام آن حضرت ﷺ

مخفی نماند که در جمله ای از اماکن، محل مخصوصی است معروف به مقام آن جناب؛ مثل وادی السلام نجف و مسجد سهله در کوفه و مقامی که در حله و خارج قم و غیر آن هست. ظاهر آن است که کسی در آن مکان‌ها به زیارت امام زمان مشرف، یا از آن جناب معجزه‌ای در آنجا ظاهر شده؛ و از این جهت، آن اماکن شریفه متبرکه، محل انس و تردّد ملائکه و قلت شیاطین است و این خود یکی از اسباب قریبه اجابت دعا و قبول عبادت است.

و در بعضی از اخبار رسیده که: «خداوند را مکان‌هایی است که دوست می‌دارد عبادت کرده شود در آنجا» و وجود امثال این اماکن - چون مساجد و مشاهد ائمه علیهم‌السلام و مقابر امام زادگان و صلحا و ابرار - در اطراف بلاد، از الطاف غیبیّه الهیه است برای بندگان درمانده و مضطرب و مریض و مقروض و مظلوم و هراسان و محتاج و نظایر ایشان که به آنجا پناه برند و تضرّع نمایند و به وسیله صاحب آن مقام، از خداوند دواى درد خود را بخواهند و شفا طلبند و دفع شرّ اشرار کنند.

بسیار شده که با مرض رفتند و با عافیت برگشتند، و مظلوم رفتند و مغبوط برگشتند، و با حال پریشان رفتند و آسوده خاطر مراجعت نمودند و البته هرچند در آداب و احترام آنجا بکوشند، خیر در آنجا بیشتر بینند.

حکایت دوازدهم: به نقل از سید حیدر کاظمینی

سید حیدر کاظمینی رحمته‌الله خبر داد شفاهاً و کتباً که: در زمانی که مجاور بودم در نجف اشرف به جهت تحصیل علوم دینیّه - و این در حدود سال ۱۲۷۵ ق بود - می‌شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان از اهل دیانت که ذکر می‌کردند مردی را که شغلش فروختن سبزیجات و غیره بود که او دیده است مولای ما، امام منتظر علیه‌السلام را.

پس جوینا شدم که شخص او را بشناسم؛ پس شناختم او را و یافتم که مرد صالح متدیّنی است، و خوش داشتم که با او در مکان خلوتی مجتمع شوم که از او مستفسر شوم کیفیت ملاقات و دیدنش، حجّت علیه‌السلام را.

پس مقدمات دوستی با او را پیش گرفتم؛ بسیاری از اوقات که به او می‌رسیدم سلام می‌کردم و از سبزیجات و امثال آن که می‌فروخت

می خریدم؛ تا آن که میان من و او رشته دوستی پیدا شد؛ همه اینها به جهت شنیدن آن خیر شریف بود از او؛ تا آن که اتفاق افتاد برای من که رفتم به مسجد سهله در شب چهارشنبه، به جهت نماز معروف به نماز استجاره.^۱ چون به در مسجد رسیدم، شخص مذکور را دیدم که در آنجا ایستاده؛ پس فرصت غنیمت کردم و از او خواهش کردم که امشب را نزد من بیتوته کند؛ پس با من بود تا آن گاه که فارغ شدیم از اعمال موظفه در آن مسجد شریفه، و رفتیم به مسجد کوفه.

چون به آن مسجد رسیدیم و پاره‌ای اعمال آن را به جای آوردیم و در منزل مستقر شدیم، سؤال کردم او را از خبر معهود، و خواهش نمودم که قصه خود را به تفصیل بیان کند.

پس گفت: «من بسیار می شنیدم از اهل معرفت و دیانت که هر کس ملازمت عمل استجاره داشته باشد در مسجد سهله، در چهل شب چهارشنبه، پی در پی، به نیت دیدن امام منتظر علیه السلام موفق می شود به رؤیت آن جناب، و این که این مطلب، مکرر واقع شده؛ پس شایق شدم به کردن این کار و قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر شب چهارشنبه، و مرا مانع نبود از کردن این کار، شدت گرما و سرما و باران و غیر آن؛ تا این که قریب یک سال گذشت بر من و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته می کردم در مسجد کوفه تا این که عصر سه شنبه‌ای بیرون آمدم از نجف اشرف، پیاده - به عادتی که داشتم - و موسم زمستان بود و ابرها متراکم و هوا تاریک و کم کم باران می آمد.

۱. استجاره: طلب پناه کردن و پناه بردن.

پس متوجّه مسجد شدم و مطمئن بودم آمدن مردم را به آنجا حسب عادت مستمرّه، تا این که رسیدم به مسجد، هنگامی که آفتاب غروب کرده بود و تاریکی سخت، عالم را فرو گرفته بود با رعد و برق زیاد؛ پس خوف بر من مستولی شد و از تنهایی، ترس مرا گرفت؛ زیرا که در مسجد احدی را ندیدم؛ حتی خادم مقرّری که در شب های چهارشنبه به آنجا می آمد، آن شب نبود. پس بسیار متوحّش شدم، و با خود گفتم: سزاوار این است که نماز مغرب را به جای آورم و عمل استجاره را به تعجیل بکنم و بروم به مسجد کوفه؛ پس خود را به این ساکن کردم.

پس برخاستم و نماز خواندم، آن گاه عمل استجاره را کردم از نماز و دعا (و آن را حفظ داشتم) و در بین نماز استجاره، ملتفت مقام شریف شدم که معروف است به مقام صاحب الزمان علیه السلام، پس دیدم در آنجا روشنایی کاملی و شنیدم از آن مکان، قرائت نمازگزاری؛ پس مطمئن شدم و دلم مسرور، و کمال اطمینان پیدا کردم و گمان کردم که در آن مکان شریف، بعضی از زوّار هستند که من مطلع نشدم به ایشان هنگامی که داخل مسجد شدم؛ پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر، تمام کردم.

آن گاه متوجّه مقام شریف شدم و داخل شدم در آنجا؛ پس روشنایی عظیمی در آنجا دیدم و چشمم به چراغی و شمعی نیفتاد و لکن غافل بودم از تفکّر در این مطلب [که بی شمع و چراغ چگونه روشن است] و دیدم در آنجا سیّد جلیلی به هیأت اهل علم، ایستاده، نماز می کند؛ پس دلم مایل شد به سوی او و گمان کردم او یکی از زوّار غریب است؛ زیرا که چون در او تأمل کردم، فی الجمله دانستم که او از اهالی نجف اشرف نیست. پس

شروع کردم در خواندن زیارت امام عصر علیه السلام که از وظایف مقررۀ آن مقام است، و نماز زیارت را کردم.

چون فارغ شدم، اراده کردم که از او خواهش کنم که برویم به مسجد کوفه؛ پس بزرگی و هیبت او مرا مانع شد، و من نظر کردم به خارج مقام؛ پس دیدم شدت تاریکی را و شنیدم صدای رعد و باران را؛ پس به روی مبارک خود، ملتفت من شد و به مهربانی و تبسم به من فرمود: می خواهی که برویم به مسجد کوفه؟

گفتم: آری ای سید من! عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم به عمل این مسجد، می رویم به مسجد کوفه.

پس با آن جناب بیرون رفتیم و من به وجودش سرور، و به حسن صحبتش خرسند بودم؛ پس راه می رفتیم در روشنایی و هوای نیک و زمین خشک که چیزی به پا نمی چسبد، و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که می دیدم آن را، تا رسیدیم به مسجد.

آن جناب -روحی فداه- با من بود و من در غایت سرور و امنیت بودم به جهت مصاحبت آن جناب؛ نه تاریکی داشتم و نه باران. پس در بیرون مسجد را زدم و آن بسته بود؛ پس خادم گفتم: کیست در را می کوبد؟

پس گفتم: در را باز کن!

گفت: از کجا آمدی در این تاریکی و شدت باران؟!

گفتم: از مسجد سهله.

چون خادم در را باز کرد، ملتفت شدم به سوی آن سید جلیل؛ پس او را ندیدم و دنیا را دیدم در نهایت تاریکی، و به شدت باران بر ما می بارد؛

پس مشغول شدم به فریاد کردن که: «یا سیدنا یا مولانا! بفرماید که در باز شد» و برگشتم به پشت سر خود و فریاد می‌کردم؛ اثری اصلاً از آن جناب ندیدم و در آن زمان اندک، سرما و باران و هوا مرا اذیت کرد.

پس داخل مسجد شدم و از حال غفلت بیدار شدم؛ چنانکه گویا در خواب بودم، و مشغول شدم به ملامت کردن نفس بر غفلتش از آن نشانه‌ها و معجزات ظاهره که دیده بودم، و متذکر شدم آن کرامات را؛ از روشنایی عظیم در مقام شریف، با آن که چراغی در آنجا ندیدم و اگر بیست چراغ هم در آنجا بود، آن قدر روشن نمی‌کرد، و نامیدن آن سید جلیل، مرا به اسمم، با آن که او را نمی‌شناختم و ندیده بودم، و به خاطر آوردم که چون در مقام، نظر به فضای مسجد می‌کردم، تاریکی زیادی می‌دیدم و صدای رعد و باران می‌شنیدم و چون بیرون آمدم از مقام، به مصاحبت آن جناب علیه السلام، راه می‌رفتیم در روشنایی، به نحوی که زیر پای خود را می‌دیدم و زمین خشک بود و هوا ملایم طبع، تا رسیدم به مسجد، و از آن وقت که مفارقت فرمود، تاریکی هوا و سردی باران دیدم، و غیر اینها از آنچه سبب شد که قطع کردم بر این که آن جناب، همان است که من این عمل استجاره را برای مشاهده جمالش می‌کردم، و گرما و سرما را در راه جنابش متحمّل می‌شدم و ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۱

حکایت سیزدهم: از علی بن یونس عاملی

شیخ عظیم الشان، زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی در کتاب «الصراط المستقیم الی مستحقّ التقدیم» فرموده که: من با جماعتی که

زیاده از چهل نفر مرد بودند، بیرون رفتیم به قصد زیارت قاسم بن موسی الکاظم علیه السلام و رسیدیم به آنجا که میان ما و مزار شریف او به قدر میلی (دو کیلومتر) بود؛ پس سواری را دیدم که پیدا شد؛ گمان کردیم که او اراده گرفتن اموال ما دارد؛ پس پنهان کردیم آنچه را که بر آن می‌ترسیدیم. چون رسیدیم، آثار اسبش را دیدیم و او را ندیدیم؛ پس نظر کردیم... احدی را ندیدیم؛ تعجب کردیم از این مخفی شدن با مسطح بودن زمین و حضور آفتاب؛ پس ممتنع نیست که او امام عصر علیه السلام باشد.

قاسم مذکور، در هشت فرسخی شهر حله مدفون است، و پیوسته علما و اخیار به زیارت او می‌روند، و حدیثی در میان مردم معروف است قریب به این مضمون که جناب رضا علیه السلام فرمود: «هر کس قادر نیست به زیارت من، پس زیارت کند برادرم قاسم را!» و این خبر را ندیدم و لکن در اصول کافی خبری است که دلالت می‌کند بر عظمت شأن و بزرگی مقام او.

حکایت چهاردهم: نقل از میرزا محمدتقی الماسی

عالم فاضل متقی، میرزا محمدتقی بن میرزا کاظم بن میرزا عزیزالله بن ملا محمدتقی مجلسی رحمته الله - نواده دختری علامه مجلسی که ملقب است به الماسی - در رساله «بهجة الاولیاء» فرمود (چنانکه شاگرد آن مرحوم، فاضل بصیر، سید محمدباقر بن سید محمدشریف حسینی اصفهانی در کتاب «نورالعیون» از او نقل کرده) بعضی برای من نقل کردند که مرد صالحی از اهل بغداد که در سال ۱۱۳۶ هجری هنوز زنده بود، گفته که:

«روانه سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار بر روی آب حرکت می‌نمودیم؛ اتفاقاً کشتی ما شکست و آنچه در آن بود، غرق گشت و من به تخته پاره‌ای چسبیده بودم؛ در موج دریا حرکت می‌نمودم تا بعد از مدتی

بر ساحل جزیره خود را دیدم. در اطراف جزیره گردش نمودم و بعد از ناامیدی از زندگی به صحرایی رسیدم؛ در برابر خود کوهی دیدم؛ چون به نزدیک آن رسیدم، دیدم که اطراف کوه، دریا و یک طرفش صحراست، بوی عطر میوه‌ها به مشام رسید؛ باعث انبساط و زیادتی شوقم گردید. از کوه بالا رفتم؛ از آنجا رو به قلّه کوه آوردم و در برابرم باغی در نهایت سبزی و خرّمی و طراوت و نضارت و معموری دیدم؛ رفتم تا داخل باغ گردیدم که اشجار میوه بسیاری در آنجا رویده، و عمارت بسیار عالی - مشتمل بر بیوتات و غرفه‌های بسیار - در وسط آن، بنا شده؛ پس من قدری از آن میوه‌ها خوردم و در بعضی از آن غرفه‌ها پنهان می‌شدم و تفرّج آن باغ را می‌کردم.

بعد از زمانی دیدم که چند سوار، از دامن کوه صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدّم بر دیگران، و در نهایت مهابت و جلال می‌رفت. پس پیاده شدند و اسب‌های خود را سر دادند، و بزرگ ایشان، در صدر مجلس قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند؛ پس آن بزرگ به ایشان فرمود که: «میهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید نمود.

پس به طلب من آمدند؛ من ترسیدم و گفتم: مرا معاف دارید! چون عرض کردند، فرمود: چاشت او را همان‌جا ببرید تا تناول نماید! و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم، مرا طلبید و گزارش احوال مرا پرسید، و چون قصّه مرا شنید، فرمود: می‌خواهی به اهل خود برگردی؟

گفتم: بلی!

پس یکی از آن جماعت را فرمود که: این مرد را به اهل خودش برسان! پس با آن شخص بیرون آمدیم؛ چون اندک راهی رفتیم، گفت: نظر کن! این است حصار بغداد؛ و چون نظر کردم، حصار بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم؛ در آن وقت ملتفت گردیدم و دانستم که به خدمت مولای خود رسیده‌ام. از بی طالعی خود، از شرفی چنین، محروم گردیدم، و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر و خانه خود شدم.

مؤلف گوید: شرح احوال میرزا محمدتقی الماسی مذکور را در رساله «فیض قدسی در احوال مجلسی رحمته» بیان کردیم.

وفاضل مذکور، یعنی سید محمدباقر، در چند ورق، قبل از نقل این حکایت گفته که او فاضل عالم باورع دینداری بوده که در زهد از دنیا و کثرت عبادت و بکاء، گوی سبقت از همگان می‌ربوده. در فقه و حدیث، مرجع طلبه اهل زمان خود بوده و این حقیر، بسیاری از احادیث و رجال در نزد آن حمید الخصال گذرانیده و قدری از فروع فقه و غیره را نیز از او مستفید گردیده بودم و الحق بیش از پدر مهربان اظهار توجه به این ضعیف می‌فرمود، و اول اجازات من در فقه و احادیث و ادعیه، صادره از آن بزرگوار بوده. در سال ۱۱۵۹ به جوار رحمت الهی واصل گردیده. انتهى.

او را الماسی به جهت آن می‌گویند که پدرش میرزا کاظم، متمول و باثروت بود و الماسی هدیه کرد به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در جای دو انگشت نصب کرد که قیمت آن پنج هزار تومان بود، و از این جهت به الماسی معروف شد.

حکایت پانزدهم: نیز به نقل از میرزا محمدتقی الماسی

و نیز سید محمدباقر مذکور، در کتاب «نور العیون» روایت کرده از جناب میرزا محمدتقی الماسی که در رساله «بهجة الاولیاء» فرموده که: خبر داده مرا مرد موثق صالحی از اهل علم از سادات شولستان، از مرد موثقی که گفت:

«اتفاق افتاده در این سالها که جماعتی از اهل بحرین عازم شدند بر مهمانی کردن جمعی از مؤمنین به نوبت. پس مهمانی کردند تا آنکه رسید نوبت به یکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود؛ پس به جهت آن مغموم شد و حزن و اندوهش زیاد شد.

اتفاق افتاد که او شبی بیرون رفت به صحرا؛ دید شخصی را که به او رسید و گفت: «برو نزد فلان تاجر و بگو: محمد بن الحسن علیه السلام می گوید: «بده به من دوازده اشرفی که نذر کرده بودی آن را برای ما! پس بگیر آن اشرفی ها را از او و خرج کن آن را در مهمانی خود!»

پس آن مرد رفت به نزد آن تاجر و آن رسالت را از جانب آن شخص به او رساند؛ پس آن تاجر به او گفت: گفت این را به تو، محمد بن الحسن علیه السلام به نفس خود؟

پس بحرینی گفت: آری.

پس تاجر گفت: شناختی او را؟

گفت: نه.

گفت که: او صاحب الزمان علیه السلام بود، و این اشرفی ها را نذر کرده بودم

برای آن جناب.

پس، آن بحرینی را اکرام کرد و آن مبلغ را به او داد و از او التماس دعا کرد و خواهش نمود از او که چون آن جناب، نذر مرا قبول کرد، نصفی از آن اشرفی‌ها را به من دهی، و من عوض آن را به تو بدهم؛ پس بحرینی آمد و آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف، و آن شخص موثق به من گفت که: من این حکایت را از بحرینی به دو واسطه شنیدم.»

حکایت شانزدهم: نقل از بحار الانوار

و در «بحار» ذکر فرموده که: «جماعتی از اهل نجف مرا خیر دادند که مردی از اهل کاشان در نجف اشرف آمد و عازم حج بیت الله بود. در نجف، مریض شد به مرض شدید، تا آنکه پاهای او خشک شده بود و قدرت، بر رفتن نداشت و رفقای او، او را نجف، در نزد یکی از صلحاء گذاشته بودند که آن صالح، حجره‌ای در صحن مقدس داشت. آن مرد صالح، هر روز در را بر روی او می‌بست و بیرون می‌رفت به صحرا برای تماشا و از برای برچیدن دُر‌ها.^۱

در یکی از روزها آن مریض به آن مرد صالح گفت که: دلم تنگ شده و از این مکان متوحش شدم؛ مرا امروز با خود ببر بیرون و در جایی بینداز؛ آن‌گاه به هر جانب که خواهی برو!

پس گفت که: آن مرد راضی شد؛ مرا با خود بیرون برد و در بیرون نجف، مقامی بود که آن را مقام حضرت قائم علیه السلام می‌گفتند؛ مرا در آنجا نشانید و جامه خود را در آنجا در حوضی که بود، شست و بر بالای درختی که در آنجا بود، انداخت و به صحرا رفت و من تنها در آن مکان ماندم؛ فکر می‌کردم که آخر امر من به کجا منتهی می‌شود؟

۱. در بیابان نجف، سنگ‌ریزه‌هایی است که به آنها دُر می‌گویند و گاهی نگین انگشتر می‌کنند.

ناگاه جوان خوش روی گندم گونی را دیدم که داخل آن صحن شده و بر من سلام کرد و به حجره‌ای که در آن مقام بود، رفت؛ در نزد محراب آن، چند رکعت نماز با خضوع و خشوع به جای آورد که من هرگز نماز به آن خوبی ندیده بودم؛ چون از نماز فارغ شد، به نزد من آمد و از احوال من سؤال نمود. به او گفتم که: «من به بلایی مبتلا شدم که سینه من از آن تنگ شده و خدا مرا از آن عافیت نمی‌دهد تا آنکه سالم گردم، و مرا از دنیا نمی‌برد تا آنکه خلاص گردم.

آن مرد به من فرمود که: محزون مباش! زود است که حق تعالی هر دو را به تو عطا کند.

از آن مکان گذشت و چون بیرون رفت، من دیدم که آن جامه از بالای درخت به زمین افتاد؛ من از جای برخاستم و آن جامه را گرفتم و شستم و بر درخت انداختم؛ بعد از آن با خود فکر کردم و گفتم که: «نمی‌توانستم که از جای برخیزم، اکنون چگونه چنین شدم که برخاستم و راه رفتم؟! و چون در خود نظر کردم، هیچ‌گونه درد و مرضی در خویش ندیدم؛ دانستم که آن مرد، حضرت قائم علیه السلام بود که حق تعالی به برکت آن بزرگوار و اعجاز او، مرا عافیت بخشیده است.

از صحن آن مقام بیرون رفتم و در صحرا نظر کردم؛ کسی را ندیدم؛ بسیار نادم و پشیمان گردیدم که چرا من آن حضرت را نشناختم؟ صاحب حجره رفیق من آمد و از حال من سؤال کرد و متحیر گردید. من او را خیر دادم به آنچه گذشت؛ او نیز بسیار متحسّر شد که ملاقات آن بزرگوار، او را میسر نشد.

با او به حجره رفت و سالم بود تا آنکه صاحبان و رفیقان او آمدند و چند روز با ایشان بود، آن‌گاه مریض شد و مُرد و در صحن مقدّس دفن شد و صحّت آن دو چیز که حضرت قائم علیه السلام به او خبر داد، ظاهر شد، که یکی عافیت بود و دیگری مردن.

حکایت هفدهم: شیعیان بحرین

و نیز در «بحار الانوار» فرموده که: «جماعتی از ثقات ذکر کردند که مدّتی ولایت بحرین، تحت حکم فرنگ بود، و فرنگیان، مردی از مسلمانان را والی بحرین کردند که شاید به سبب حکومت مسلمانی، آن ولایت معمورتر شود و به حال آن بلاد اصلح باشد، و آن حاکم از ناصبیان بود و وزیری داشت که در عداوت با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن حاکم، شدیدتر بود و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت به اهل بحرین می نمود، به سبب دوستی که اهل آن شهر، نسبت به اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله داشتند. آن وزیر لعین، پیوسته برای کشتن و ضرر رسانیدن اهل آن بلاد، حيله‌ها و مکرها می کرد.

در یکی از روزها، وزیر خبیث، داخل شد بر حاکم و اناری در دست داشت و به حاکم داد و حاکم چون نظر کرد در آن انار، دید که بر آن انار نوشته: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَأَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ خُلَفَاءُ رَسُولِ اللَّهِ، و چون حاکم نظر کرد، دید که آن نوشته، از اصل انار است و مصنوعی نیست.

پس متعجب شد و به وزیر گفت که: «این علامتی است ظاهر و دلیلی قوی بر ابطال مذهب شیعه؛ چه چیز است رأی تو در باب اهل بحرین؟

وزیر لعین گفت: اینها جماعتی اند متعصب، انکار دلیل و براهین می نمایند و سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمایی و این انار را به ایشان بنمایی.

پس هرگاه قبول کنند و از مذهب خود برگردند، از برای تو است ثواب جزیل، و اگر از برگشتن ابا نمایند و برگمراهی خود باقی بمانند، ایشان را مخیر نما میان یکی از سه چیز؛ یا جزیه بدهند با ذلت، یا جوابی از این دلیل بیاورند و حال آنکه راه جواب و فراری ندارند، یا آنکه مردان ایشان را بکشی و زنان و اولاد ایشان را اسیر نمایی و اموال ایشان را به غنیمت برداری.

حاکم، رأی آن خبیث را تحسین نمود و به پی علما و افاضل و اختیار ایشان فرستاد؛ ایشان را حاضر کرد؛ انار را به ایشان نشان داد و به ایشان خبر داد که: «اگر جواب شافی در این باب نیاورید، مردان شما را می کشم و زنان و فرزندان شما را اسیر می کنم و مال شما را به غنیمت برمی دارم، یا آنکه باید با ذلت، مانند کفار، جزیه بدهید.

چون ایشان این امور را شنیدند، متحیر گردیدند و قادر بر جواب نبودند و روهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید.

پس بزرگان ایشان گفتند که: «ای امیر! سه روز ما را مهلت ده، شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی باشی، و اگر نیاوردیم، با ما بکن آنچه که می خواهی!

پس تا سه روز، ایشان را مهلت داد، و ایشان با خوف و تحیر از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و با هم مشورت کردند تا آنکه

ایشان بر آن متفق شدند که از صلحای بحرین و زهداد ایشان، ده نفر را اختیار نمایند؛ پس چنین کردند. آن‌گاه از میان ده نفر، سه نفر را اختیار کردند؛ پس یکی از آن سه نفر را گفتند که: تو امشب بیرون رو به سوی صحرا و خدا را عبادت کن و استغاثه کن به امام زمان، حضرت صاحب الامر علیه السلام که او امام زمان ماست و حجّت خداوند عالم است بر ما؛ شاید که به تو خبر دهد راه چاره بیرون رفتن از این بلیّه عظیمه را.

آن مرد بیرون رفت و در تمام شب، خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرّع کرد و خدا را خواند و استغاثه به حضرت صاحب الامر علیه السلام نمود تا صبح؛ چیزی ندید و به نزد ایشان آمد و ایشان را خبر داد.

و در شب دوم، یکی دیگر را فرستادند؛ او مثل رفیق اول، دعا و تضرّع نمود و چیزی ندید؛ پس اضطراب و جزع ایشان زیاده شد.

پس سومی را حاضر کردند و او مرد پرهیزکار بود و اسم او محمد بن عیسی بود و او در شب سوم، با سر و پای برهنه به صحرا رفت - و آن شبی بود بسیار تاریک - و به دعا و گریه مشغول شد و متوسّل به حق گردید که آن بلیّه را از مؤمنان بردارد، و به حضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود، و چون آخر شب شد، شنید که مردی به او خطاب می‌نماید که: ای محمد بن عیسی! چرا تو را به این حال می‌بینم؟ و چرا بیرون آمدی به سوی این بیابان؟

او گفت که: ای مرد! مرا بگذار که من از برای امر عظیمی بیرون آمده‌ام و آن را ذکر نمی‌کنم مگر از برای امام خود، و شکایت نمی‌کنم آن را مگر به سوی کسی که قادر باشد بر کشف آن.

گفت: ای محمد بن عیسی! منم صاحب الامر! ذکر کن حاجت خود را!
محمد بن عیسی گفت: «اگر تویی صاحب الامر علیه السلام، قصّه مرا می دانی
و احتیاج به گفتن من نداری.

فرمود: بلی راست می گویی. بیرون آمده ای از برای بلیّه ای که در
خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن توعید و تخویفی که حاکم بر
شما کرده است.

محمد بن عیسی گفت: چون این کلام معجز نظام را شنیدم، متوجّه آن
جانب شدم که آن صدا می آمد، و عرض کردم: بلی ای مولای من! تو
می دانی که چه چیز به ما رسیده است و تو امام ما و ملاذ و پناه ما [هستی]
و قادری بر کشف آن بلا از ما.

پس آن جناب فرمود: ای محمد بن عیسی! به درستی که وزیر - لعنة الله
علیه - در خانه او درختی است از انار. وقتی که آن درخت بار گرفت، او از
گیل به شکل اناری ساخت و دو نصف کرد و در میان نصف هر یک از آنها،
بعضی از آن کتابت را نوشت. انار هنوز کوچک بود بر روی درخت؛ آن انار
را در میان آن قالب گیل گذاشت و آن را بست؛ چون در میان آن قالب،
بزرگ شد، اثری از نوشته در آن ماند و چنین شد.

پس صبح چون به نزد حاکم روید، به او بگو که: من جواب این بلیّه را با
خود آوردم، و لکن ظاهر نمی کنم مگر در خانه وزیر.

پس وقتی که داخل خانه وزیر شوید، به جانب راست خود در هنگام
دخول، غرفه ای خواهی دید؛ پس به حاکم بگو که: جواب نمی گویم مگر
در آن غرفه؛ زود است که وزیر ممانعت می کند از دخول در آن غرفه، و تو

مبالغه بکن تا آن‌که به آن‌گرفه بالا روی، و نگذار که وزیر، تنها داخل‌گرفه گردد زودتر از تو، و تو اول داخل‌گرفه شو!
 پس در آن‌گرفه، طاقچه‌ای خواهی دید که کیسه سفیدی در آن هست، و آن کیسه را بگیر که در آن، قالب گلی است که آن ملعون، آن حيله را در آن کرده است؛ پس در حضور حاکم، آن انار را در آن قالب بگذار تا آن‌که حيله او معلوم گردد.

ای محمد بن عیسی! علامت دیگر آن است که به حاکم بگو که: معجزه دیگر ما آن است که آن انار را چون بشکنند، به غیر از دود و خاکستر، چیز دیگر در آن نخواهید یافت، و بگو اگر راستی این سخن را می‌خواهید بدانید، به وزیر امر کنید که در حضور مردم، آن انار را بشکنند، و چون بشکنند، آن خاکستر و دود، بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید.

چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز نشان را از آن امام عالی شأن، و حجت خداوند عالمیان شنید، بسیار شاد گردید و در مقابل آن جناب، زمین را بوسید و با شادی و سرور به سوی اهل خود برگشت، و چون صبح شد، به نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد آنچه را که امام علیه السلام به او امر فرموده بود، و ظاهر گردید آن معجزاتی که آن جناب به آنها خبر داده بود.
 پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت: این امور را کی به تو خبر داده بود؟

گفت: امام زمان و حجت خدا بر ما.

والی گفت: کیست امام شما؟

پس او از ائمه علیهم السلام هر یک را بعد از دیگری خبر داد تا آن‌که به حضرت

صاحب الامر علیه السلام رسید.

حاکم گفت: دست دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب! و من گواهی می‌دهم که نیست خدایی مگر خداوند یگانه و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست و گواهی می‌دهم که خلیفه بعد از آن حضرت، بلا فصل، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ پس به هر یک از امامان بعد از دیگری تا آخری ایشان اقرار نمود و ایمان او نیکو شد و امر به قتل وزیر نمود و از اهل بحرین عذرخواهی کرد.

و این قصه نزد اهل بحرین معروف است و قبر محمد بن عیسی نزد ایشان معروف است و مردم او را زیارت می‌کنند.

حکایت هیجدهم: نقل از شیخ حرّ عاملی

محدّث جلیل، شیخ حرّ عاملی، در کتاب «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» فرموده که: «به تحقیق که خبر دادند مرا جماعتی از ثقات اصحاب ما که ایشان دیدند صاحب الامر علیه السلام را در بیداری، و مشاهده نمودند از آن جناب معجزاتی متعدّده، و خبر داد ایشان را به خبرهای غیبی، و دعا کرد از برای ایشان دعاهایی که مستجاب شده بود، و نجات داد ایشان را از خطرهای مهالک.

فرمود که: ما نشسته بودیم در بلاد خودمان (جبل عامل) در قریه مشغری در روز عیدی، و ما جماعتی بودیم از طلاب علم و صلحا؛ پس من گفتم به ایشان که: «کاش می‌دانستم که در عید آینده، کدام یک از این جماعت زنده است و کدام مرده!

پس مردی که نام او شیخ محمد و شریک ما بود در درس، گفت: من می‌دانم که در عید دیگر زنده‌ام، و عید دیگر تا بیست و شش سال. و ظاهر شد از او که جازم است در این دعوی و مزاح نمی‌کند.

پس گفتم به او که: تو علم غیب می دانی؟

گفت: نه! ولکن من دیدم مهدی علیه السلام را در خواب و من مریض بودم به مرض سختی و می ترسیدم که بمیرم در حالی که نیست برای من عمل صالحی که ملاقات نمایم خداوند را به آن عمل؛ پس به من فرمود که: «ترس! زیرا که خداوند شفا می دهد تو را از این مرض و نمی میری در این مرض، بلکه زندگانی خواهی کرد بیست و شش سال، آن گاه عطا فرمود به من، جامی که در دستش بود؛ پس نوشیدم از آن، و مرض از من کناره کرد و شفا حاصل شد، و من می دانم که این کار شیطان نیست.

پس من چون شنیدم سخن آن مرد را، تاریخ آن را نوشتم - و آن در سال ۱۰۴۹ بود - و مدتی بر آن گذشت و من منتقل شدم به سوی مشهد مقدس سال ۱۰۷۲؛ پس چون سال آخر شد، در دلم افتاد که مدت گذشت؛ پس رجوع کردم به آن تاریخ و حساب کردم؛ دیدم که گذشت از آن زمان، بیست و شش سال؛ پس گفتم که سزاوار است که آن مرد، مرده باشد؛ پس نگذشت مدت یک ماه یا دو ماه که مکتوبی از برادرم رسید - و او در آن بلاد بود - و خبر داد مرا که آن مرد وفات کرد».

حکایت نوزدهم: از شیخ حرّ عاملی

و نیز شیخ جلیل مذکور، در همان کتاب فرموده که: «من در زمان کودکی که ده سال داشتم، به مرض سختی مبتلا شدم به نحوی که اهل و اقارب من، جمع شدند و گریه می کردند و مهیا شدند برای عزاداری، و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب. پس دیدم پیغمبر و دوازده امام علیهم السلام را و من در میان خواب و بیداری بودم؛ پس سلام کردم بر ایشان

و با یکایک مصافحه کردم، و میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطر من ماند، جز آنکه آن جناب در حقّ من دعا کرد؛ پس سلام کردم بر صاحب علیه السلام و با آن جناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم: ای مولای من! می ترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل بدست نیاورم.

پس فرمود: ترس! زیرا که تو نخواهی مُرد در این مرض، بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می دهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی. آن گاه قدحی به دست من داد که در دست مبارکش بود؛ پس آشامیدم از آن، و در حال عافیت یافتم و مرض - بالکلیه - از من زایل شد و نشستم و اهل و اقارب تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم، مگر بعد از چند روز».

حکایت بیستم: مقدّس اردبیلی

سید نعمت الله جزایری در «الانوار النعمانیّه» فرموده که: «خبر داد مرا موثّق ترین اساتید من در علم و عمل که: از برای ملاّ احمد اردبیلی، شاگردی بود از اهل تفرش که نام او میرعلّام بود؛ در نهایت فضل و ورع بود، و او نقل کرد: مرا حجره‌ای بود در مدرسه‌ای که محیط است به قبه شریفه. پس یک شب از مطالعه خود فارغ شدم - و بسیار از شب گذشته بود - بیرون آمدم از حجره و نظر می کردم در اطراف، و آن شب سخت تاریک بود؛ مردی را دیدم که رو به حرم کرده، می آید؛ گفتم: شاید این دزد است آمده که چیزی از قندیل‌ها را بدزدد.

پس، از حجره خود به زیر آمدم و رفتم به نزدیکی او و او مرا نمی دید. رفت به نزدیکی در حرم مطهر و ایستاد؛ دیدم قفل را که افتاد و باز شد

برای او؛ در دوم و سوم به همین ترتیب، و مشرف شد بر قبر شریف؛ سلام کرد و از جانب قبر مطهر جواب شنید.

پس شناختم صدای او را که سخن می گفت با امام علیه السلام در مسأله علمیه؛ آن گاه بیرون رفت از نجف و متوجه شد به سوی مسجد کوفه؛ پس من از عقب او رفتم و او مرا نمی دید. پس چون رسید به محراب مسجد، شنیدم او را که سخن می گوید با شخصی دیگر در همان مسأله؛ برگشت و من از عقب او برگشتم و او مرا نمی دید.

چون رسید به دروازه نجف، صبح روشن شده بود؛ خود را بر او ظاهر کردم و گفتم: «من بودم با تو از اول تا آخر؛ مرا آگاه کن که شخص اولی، کی بود که در قبه شریفه با او سخن می گفتمی، و شخص دوم، کی بود که با او سخن می گفتمی در کوفه؟» پس عهدها از من گرفت که خبر ندهم به سر او، تا آن که وفات کند.

پس به من فرمود: ای فرزند من! بر من بعضی از مسایل، مشتبه می شود؛ پس بسا هست بیرون می روم در شب، نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و در آن مسأله، با آن جناب، تکلم می کنم و جواب می شنوم، و در این شب مرا به سوی صاحب الزمان علیه السلام حواله فرمود و فرمود که: فرزندم مهدی علیه السلام امشب در مسجد کوفه است؛ پس برو به نزد او و این مسأله را از او سؤال کن! و این شخص، مهدی علیه السلام بود.

مؤلف گوید که: فاضل نحریر، میرزا عبد الله اصفهانی در «ریاض العلماء» ذکر کرده که سید میرعلام، عالم فاضل جلیل معروف است، و مثل اسم خود علامه بود و از افاضل شاگردان ملا احمد اردبیلی بود و از

برای او فواید و افادات و تعلیقاتی است بر کتب در اصناف علوم. چون سؤال کردند از ملا احمد در هنگام وفات او که بعد از وفات او به کدام یک از شاگردان او رجوع کنند و اخذ علوم نمایند، فرمود: «اما در شرعیات، پس به میرعلّام و در عقلیات، به میر فیض الله.

و شیخ ابوعلی در حاشیه رجال خود از استاد خود وحید بهبهانی نقل کرده که میرعلّام مذکور، جدّ سید سند، سید میرزا است که از اَجَلَاء ساکنین نجف اشرف بود و از جمله علمایی که در قضیه طاعون - که واقع شده بود در بغداد و حوالی آن، در سال ۱۱۸۶ - وفات کردند.

علّامه مجلسی در «بحار» فرموده که: جماعتی مرا خبر دادند از سید فاضل، میرعلّام که او گفت: ...؛ با مختصر اختلافی، و آخر آن در «بحار» چنین است که:

من در عقب او بودم تا آنکه در مسجد حنّانه مرا سرفه گرفت، به نحوی که نتوانستم آن را از خود دفع کنم و چون سرفه مرا شنید، به سوی من التفات نموده، مرا شناخت و گفت: تو میرعلّامی؟! گفتم: بلی! گفت: در اینجا چه می کنی؟ گفتم: من با تو بودم در وقتی که داخل روضه مقدّسه شدم تا حال، و تو را قسم می دهم به حقّ صاحب قبر، که مرا بر آنچه در این شب بر تو جاری شده، خبر دهی، از اول تا آخر.

گفت: خبر می دهم به شرطی که مادام حیات من، به احدی خبر ندهی. و چون از من عهد گرفت، گفت: من در بعضی از مسایل فکر می کردم و آن مسأله بر من مشکل شده بود؛ پس در دل من افتاد که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و آن مسأله را از او سؤال کنم، و چون به نزد در

رسیدم، در به غیر کلید، گشوده شد؛ چنانکه دیدی، و از حق تعالی سؤال کردم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا جواب گوید؛ پس از قبر صدایی ظاهر شد که: به مسجد کوفه برو و از حضرت قائم علیه السلام در آنجا سؤال کن؛ زیرا که او امام زمان تو است».

حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی

آن مرحوم در جلد چهارم شرح «من لایحضره الفقیه» در ضمن متوکل بن عمیر - که راوی «صحیفه کامله سجادیه» است - ذکر نموده، و آن این است که فرمود:

«من در اوایل بلوغ، طالب بودم مرضات خداوندی را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر جنابش قراری نبود، تا آن که دیدم در میان بیداری و خواب که صاحب الزمان علیه السلام ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است، نزدیک به درِ طنابی که الآن مدرس من است؛ پس سلام کردم بر آن جناب و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم؛ پس نگذاشت مرا و گرفت مرا، پس بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب، مسایلی را که مشکل شده بر من، که یکی از آنها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود، و می گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته اند، و من مشغول بودم به قضا، و میسر نبود برای من نماز شب، و سؤال کردم از شیخ خود، شیخ بهایی از حکم آن؛ پس گفت: به جای آور یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب! و من چنین می کردم؛ پس سؤال کردم از حجّت علیه السلام که: من نماز شب بخوانم؟

فرمود: نماز شب کن و بجای نیار مانند آن نماز مصنوعی که می کردی!

و غیر اینها، از مسایلی که در خاطر من مانده.

آن‌گاه گفتم: ای مولای من! میسر نمی‌شود برای من که برسم به خدمت جناب تو در هر وقتی؛ پس عطا کن به من کتابی که همیشه عمل کنم بر آن!

پس فرمود که: من عطا کردم به جهت تو کتابی به مولا محمدتاج و من در خواب او را می‌شناختم.

پس فرمود: برو و بگیر آن کتاب را از او!

پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود، به سمت دار بطیخ که محله‌ای است از اصفهان.

پس چون رسیدم به آن شخص و مرا دید، گفت: تو را صاحب الامر علیه السلام

فرستاده نزد من؟

گفتم: آری! پس بیرون آورد از بغل خود، کتاب کهنه‌ای؛ چون باز کردم آن را و ظاهر شد بر من که آن کتاب دعاست، پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجّه شدم به سوی صاحب علیه السلام؛ که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود. پس شروع کردم در تضرّع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر؛ پس چون فارغ شدم از نماز و تعقیب، در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد، همان شیخ بهایی است، و نامیدن حضرت او را به تاج، به جهت اشتهار اوست در میان علما؛ پس چون رفتم به مدرس او - که در جوار مسجد جامع بود - دیدم او را که مشغول است به مقابله صحیفه کامله، و خواننده، سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود.

پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آن کار، و ظاهر آن بود که کلام ایشان

در سند صحیفه بود، لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود، نفهمیدم

سخن او و سخن ایشان را، و من گریه می‌کردم؛ پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم و گریه می‌کردم به جهت فوت کتاب؛ پس شیخ گفت: «بشارت باد تو را به علوم الهیه و معارف یقینیه و تمام آنچه همیشه می‌خواستی! و بیشتر صحبت من با شیخ، در تصوف (یعنی عرفان مورد قبول ائمه اطهار علیهم‌السلام) بود و او مایل بود به آن؛ پس قلبم ساکن نشد و بیرون رفتم با گریه و تفکر، تا در دلم افتاد که بروم به آن سمتی که در خواب به آن جا رفتم.

پس چون رسیدم به محله دار بطیخ، دیدم مرد صالحی را که اسمش آقا حسن بود و ملقب به تاج؛ پس چون رسیدم به او، سلام کردم بر او؛ گفت: یا فلان! کتب وقفیه‌ای در نزد من است که هر طلبه که از آن می‌گیرد، به شروط وقف، عمل نمی‌کند و تو عمل می‌کنی به آن، بیا و نظر کن به این کتب و هرچه را که محتاجی به آن، بگیر!

پس با او رفتم در کتابخانه او؛ پس اول کتابی که به من داد، کتابی بود که در خواب دیده بودم (یعنی کتاب دعا که همان صحیفه سجّادیه بود)؛ پس شروع کردم در گریه و ناله و گفتم: مرا کفایت می‌کند. و در خاطر ندارم که خواب را برای او گفتم یا نه، و آمدم در نزد شیخ و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جد پدر او نوشته بود از نسخه شهید، و شهید نسخه خود را نوشته بود از نسخه عمید الرؤساء و ابن سکون، و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادریس، بدون واسطه یا به یک واسطه، و نسخه‌ای که حضرت صاحب الامر علیه‌السلام به من عطا فرمود، از خط شهید نوشته شده بود و نهایت موافقت داشت با آن نسخه».

مؤلف گوید که: علامه مجلسی رحمته الله در «بحار» صورت اجازه مختصری از پدر خود، از برای صحیفه کامله ذکر نموده و در آنجا گفته که: «من روایت می کنم صحیفه کامله را که ملقب به زیور آل محمد، انجیل اهل بیت علیهم السلام، و دعای کامل به اسانید بسیار و طریقه های مختلفه است. یکی از آنها آن است که من روایت می کنم آن را به نحو مناوله از مولای ما، صاحب الزمان و خلیفه رحمان علیه السلام در خوابی طولانی....»

حکایت بیست و دوم: از میرزا محمد استرآبادی و شیخ محمد، نوه شهید ثانی

علامه مجلسی در «بحار» فرموده که: «جماعتی مرا خبر داد از سید سند فاضل، میرزا محمد استرآبادی که گفت: شبی در حوالی بیت الله الحرام مشغول طواف بودم، ناگاه جوانی نیک روی را دیدم که مشغول طواف بود؛ چون نزدیک من رسید، یک طاقه گل سرخ به من داد - و آن وقت، موسم گل نبود - و من آن گل را گرفتم و بوییدم و گفتم: این از کجاست ای سید من؟!»

فرمود: از...^۱ برای من آورده اند؛ آن گاه از نظر من غایب شد و من او را ندیدم.

مؤلف گوید که: شیخ اجل اکمل، شیخ علی، عالم ربّانی، شهید ثانی رحمته الله در کتاب «الدرّ المنثور» در ضمن احوال والد خود - شیخ محمد، صاحب «شرح استبصار» و غیره، که مجاور مکه معظمه بود در حیات و ممات - نقل کرده که خبر داد مرا زوجه او - دختر سید محمد بن ابی الحسن رحمته الله

۱. به جای سه نقطه، کلمه ای است که معنای آن روشن نیست.

و مادر اولاد او - که: چون آن مرحوم وفات کرد، می شنیدند در نزد او تلاوت قرآن را در طول آن شب، و از چیزهایی که مشهور است این که او طواف می کرد، پس مردی آمد و عطا نمود به او گلی از گل های زمستان که نه در آن بلاد بود و نه آن زمان، موسم آن بود؛ پس به او گفت: این را از کجا آوردی؟؛ گفت: از این ...^۱؛ آن گاه اراده کرد که او را ببیند، پس او را ندید». مخفی نماند که سید جلیل، میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر، صاحب کتب رجالیة معروفه و آیات الاحکام، مجاور مکه معظمه بود و استاد شیخ محمد مذکور است و مکرر شیخ محمد در «شرح استبصار» با احترام، اسم او را می برد و هر دو جلیل القدرند و دارای مقام عالی، و می شود که این قضیه برای هر دو روی داده باشد.

و در پشت «شرح استبصار» که نزد حقیر است و ملک مؤلفش بود و در چند جا خط آن مرحوم را دارد و نیز خط فرزندش، شیخ علی را دارد، چنین نوشته: منتقل شد مصنف این کتاب - و او شیخ سعید حمید، شیخ محمد بن شهید ثانی است - از دار غرور، به سوی دار سرور، شب دوشنبه، دهم ذی قعدة الحرام سنه ۱۰۳۰ از هجرت سید المرسلین ص به تحقیق که من شنیدم از او پیش از انتقال او به چند روز، اندکی مشافهت که او می گفت برای من که: به درستی که من انتقال خواهم کرد در این ایام؛ شاید که خداوند مرا اعانت نماید بر آن، و چنین شنید از او، غیر من این را، و این در مکه مشرفه بود و او را در قبرستان معلی، نزدیک مزار خدیجه کبری ص دفن کردیم.

۱. به جای سه نقطه کلمه ای است که معنای آن روشن نیست.

حکایت بیست و سوم: از سید علی خان موسوی

سید فاضل، سید علی خان، فرزند عالم جلیل، سید خلف بن سید عبدالمطلب موسوی مشعشعی حویزی، در کتاب «خیرالمقال» در ضمن حکایات آنان که در غیبت، امام عصر علیه السلام را دیدند گفته که: از آن جمله است حکایتی که خبر داد ما را به آن: «مردی از اهل ایمان، از کسانی که من وثوق دارم به آنها که: او حجّ کرد با جماعتی از راه احساء، در قافله کمی. پس چون مراجعت کردند، مردی با ایشان بود که گاهی پیاده می رفت و گاهی سوار می شد؛ پس اتفاق افتاد که در یکی از منازل، سیر آن قافله بیشتر از سایر منازل شد و از برای آن مرد، سواری میسر نشد.

پس فرود آمدند برای خواب و اندکی استراحت؛ آن گاه از آنجا کوچ کردند. آن مرد از شدت تعب ورنجی که به او رسیده بود، بیدار نشد؛ آن جماعت نیز در تفحص او برنیامدند و آن مرد در خواب ماند تا آن که حرارت آفتاب او را بیدار کرد؛ چون بیدار شد، کسی را ندید؛ پس پیاده به راه افتاد و یقین داشت به هلاکت خود.

پس استغاثه نمود به حضرت مهدی علیه السلام؛ پس در آن حال بود که دید مردی را که در هیأت اهل بیابان است و سوار است بر ناقه ای؛ پس فرمود: ای فلان! تو از قافله واماندی؟

گفتم: آری.

گفت: آیا دوست داری که تو را برسانم به رفقای تو؟

گفتم: این - والله - مطلوب من است و سوای آن چیزی نیست.

فرمود: پس نزدیک من بیا! و ناقه خود را خوابانید و مرا در ردیف خود

سوار کرد و به راه افتاد؛ پس نرفتم چند گامی مگر رسیدیم به قافله؛ چون نزدیک آنها شدیم، گفت: اینها رفقای توآند؛ آن‌گاه مرا گذاشت و رفت».

حکایت بیست و چهارم: از سید بحر العلوم

خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عارف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحانی، آقا علی رضا - خلف عالم جلیل، حاجی ملا محمد نایینی و همشیره زاده فخر العلماء الزاهدین، حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمته، که در صفات نفسانیه و کمالات انسانیه از خوف و محبت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا بی نظیر بود - گفت: خبر داد ما را عالم جلیل، آخوند ملا زین العابدین سلماسی: «روزی نشسته بودم در مجلس درس آیت الله سید سند و عالم مسدّد، فخر الشیعه، علامه طباطبایی بحر العلوم رحمته در نجف اشرف، که داخل شد بر او، عالم محقق، جناب میرزا ابوالقاسم قمی - صاحب «قوانین» - در آن سالی که از ایران مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمه عراق و طواف بیت الله الحرام.

پس متفرّق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند - و ایشان زیاده از صد نفر بودند - و من ماندم با سه نفر از خاصان اصحاب او که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند. پس محقق، متوجه سید شد و گفت: شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکان ظاهری و باطنی را. پس چیزی به ما تصدّق نمایید از آن نعمت‌های غیرمتناهی که بدست آوردید! پس سید بدون تأمل فرمود که: من شب گذشته یا دو شب قبل (و تردید از راوی است) در مسجد کوفه رفته بودم برای ادای ناقله شب، با عزم به رجوع در اول صبح به نجف اشرف که مباحثه و مذاکره تعطیل نشود، پس

چون از مسجد بیرون آمدم، در دلم شوقی افتاد برای رفتن به مسجد سهله؛ پس خیال خود را از آن منصرف کردم از ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح، و فوت شدن مباحثه در آن روز، و لکن شوق، پیوسته زیاد می شد و قلب، میل می کرد.

پس در آن حال که متردّد بودم، ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن طرف حرکت داد؛ اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت؛ پس داخل مسجد شدم؛ دیدم که خالی است از زوّار و متردّدین جز شخصی جلیل که مشغول است به مناجات با قاضی الحاجات به کلماتی که قلب را منقلب، و چشم را گریان می کند.

حالتم متغیّر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم لرزان و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم ندیده از آنچه به من رسیده بود از ادعیّه مأثوره، و دانستم که مناجات کتنبه، انشاء می کند آن کلمات را، نه آنکه از محفوظات خود می خواند.

پس در مکان خود ایستادم و گوش به آن کلمات فرا داشتم و از آنها متلذذ بودم تا آنکه از مناجات فارغ شد.

پس ملتفت شد به من و به زبان فارسی فرمود: مهدی بیا! چندگامی پیش رفتم و ایستادم. امر فرمود که پیش روم؛ اندکی رفتم و توقف نمودم؛ باز امر فرمود به پیش رفتن و فرمود: ادب در امثال است؛ پیش رفتم تا به آنجا که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می رسید.

چون کلام سیّد علیه السلام به اینجا رسید، یک دفعه از این رشته سخن، دست کشید و اعراض نمود و شروع کرد در جواب دادن محقق مذکور از سوّالی که قبل از این از جناب سیّد کرده بود.

حکایت بیست و پنجم: از سیدمهدی قزوینی

از آن مرحوم رحمته الله شنیدم که فرمود: بیرون آمدم روز چهاردهم ماه شعبان از شهر حله، به قصد زیارت ابی عبد الله الحسین علیه السلام در شب نیمه آن. پس چون رسیدیم به شطّ هندیّه (و آن شعبه‌ای است از نهر فرات که از زیر مسیب^۱ جدا می‌شود و به کوفه می‌رود و قصبه طویرج که در راه حله به طرف کربلا واقع شده، بر کنار این شطّ است) عبور کردیم به جانب غربی آن و دیدیم زواری که از حله و اطراف آن رفته بودند و زواری که از نجف اشرف و حوالی آن وارد شده بودند، جمیعاً محصورند و راهی نیست برای ایشان به سوی کربلا؛ زیرا که دزدها در راه فرود آمده بودند و راه متردّین را از عبور و مرور قطع کردند و نمی‌گذاشتند احدی از کربلا بیرون آید و نه کسی به آنجا داخل شود، مگر این‌که او را غارت می‌کردند. فرمود: من نزد عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را به جای آوردم و نشستم؛ منتظر بودم که چه خواهد شد وضع این زواری، و آسمان ابر داشت و باران کم‌کم می‌آمد....

پس مرا به حالت ایشان، رقتی سخت گرفت و انکسار عظیمی برایم حاصل شد؛ پس متوجّه شدم به سوی خداوند تبارک و تعالی به دعا و توسّل به پیغمبر و آل او علیهم السلام و طلب کردم از او اغاثه زواری را از آن بلا که به آن مبتلا شدند.

پس در این حال بودیم که دیدیم سواری را که می‌آید بر اسب نیکویی - مانند آهو که مثل آن ندیده بودم - و در دست او نیزه درازی است و او

۱. نام محلی است.

آستین‌ها را بالا زده، اسب را می‌دوانید؛ تا آن‌که ایستاد در نزد خانه‌ای که من در آنجا بودم.

پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم؛ آن‌گاه فرمود: یا مولانا - و اسم مرا برد - فرستاد مرا کسی که سلام می‌فرستد بر تو... [و اسم دو نفر را برد] و می‌گویند که زوّار بیابند که ما طرد کردیم دزدها را از راه و ما با لشکر خود، در پشته سلیمانیه، بر سر جاّده، منتظر زوّاریم.

پس به او گفتم: تو با ما هستی تا پشته سلیمانیه؟

گفت: آری.

ساعت را از بغل بیرون آوردم؛ دیدم دو ساعت و نیم تقریباً به روز مانده؛ پس گفتم اسب مرا حاضر کردند؛ آن عرب بیابانی که ما در منزلش بودیم، به من چسبید و گفت: ای مولای من! جان خود و این زوّار را در خطر مینداز! امشب را نزد ما باشید تا اوضاع روشن شود.

پس به او گفتم: چاره نیست از سوار شدن به جهت ادراک زیارت مخصوصه.

پس چون زوّار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سوار در عقب ما حرکت کردند.

پس به راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلوی ما بود - مانند شیر بیشه - و ما در پشت سر او می‌رفتیم تا رسیدیم به پشته سلیمانیه؛ پس سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت کردیم؛ آن‌گاه پایین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته؛ پس نظر کردیم؛ از آن سوار اثری ندیدیم؛ گویا به آسمان بالا رفت، یا به زمین فرو رفت، و نه ریس لشکری را دیدیم و نه لشکری؛ پس

گفتم به کسانی که با من بودند: آیا شگ دارید که او صاحب الامر علیه السلام بوده؟
گفتند: نه والله!

و من در آن وقتی که آن جناب در پیش روی ما می رفت، تأمل زیادی کردم در او که گویا وقتی پیش از این، او را دیده‌ام؛ لکن به خاطر نمی‌آمد که کی او را دیده‌ام، پس چون از ما جدا شد، متذکر شدم همان شخصی [است] که در حله به منزل من آمده بود و...

بعضی از کرامات و مقامات سید مهدی قزوینی

مؤلف گوید: این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود؛ زیرا دارا شد از فضایل و مناقب، مقداری که جمع نشد در غیر او از علمای ابرار.
اول: آن که آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله و مستقر شدند در آنجا، شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و ازهاق باطل، و به برکت دعوت آن جناب، از داخل حله و خارج آن، زیاده از صد هزار نفر از اعراب، شیعه مخلص اثناعشری شدند، و شفاهاً به حقیر فرمودند: «چون به حله رفتیم، دیدیم شیعیان آنجا از علائم امامیه و شعار شیعه، جز بردن اموات خود به نجف اشرف، چیزی ندارند، و از سایر احکام و آثار، عاری و بری؛ حتی از تبری از اعداء الله. و به سبب هدایت او، همه از صلحا و ابرار شدند، و این فضیلت بزرگی است که از خصایص اوست.

دوم: کمالات نفسانیّه که در آن جناب بود؛ از صبر و تقوا و رضا و تحمل مشقت عبادت و سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی.
هرگز در خانه خود، از اهل و اولاد و خدمتگزاران، چیزی از حوایج

تمی طلبید، و اجابت دعوت می کرد و در ولیمه ها و میهمانی ها حاضر می شد، لکن به همراه، کتبی برمی داشت و در گوشه مجلس، مشغول تألیف خود بود و از صحبت های مجلس، ایشان را خبری نبود، مگر آن که مسأله پرسند و او جواب گوید.

و رسم آن مرحوم در ماه رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می خواند، آن گاه نافله مقررری مغرب را - که در ماه رمضان که از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت، به آن شب می رسد - می خواند و به خانه می آمد و افطار می کرد و برمی گشت به مسجد، به همان نحو نماز عشاء را می خواند و به خانه می آمد و مردم جمع می شدند؛ اول، قاری حَسَن الصَّوتی با لحن قرآنی، آیاتی از قرآن که تعلق داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می خواند؛ به نحوی که قلوب قاسیه را نرم، و چشم های خشک شده را تر می کرد. آن گاه دیگری به همان طور، خطبه ای از نهج البلاغه می خواند. آن گاه سومی قرائت می کرد مصائب ابی عبد الله علیه السلام را. آن گاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می شد و دیگران متابعت می کردند تا وقت خوردن سحر. پس هریک به منزل خود می رفت. و بالجمله در مراقبت و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن و قرائت - با آن که بسیار پیر بود - آیت و حجّتی بود در عصر خود.

و در سفر حجّ - رفت و برگشت - با آن مرحوم بودم و در مسجد غدیر^۱

۱. معلوم می شود تا سال ۱۳۱۰ ق، مسجد غدیر در جحفه بوده، و متأسفانه بعد خراب کرده اند. بسیار مناسب، بلکه لازم است این مسجد که می تواند داستان غدیر خم و امامت امیرمؤمنان را زنده نگهدارد، بازسازی شود و در صورت عدم امکان، لااقل تابلویی آنجا نصب شود که آن محل را از فراموشی حفظ کند و زائرین ایرانی و شیعیان به زیارت غدیر و محل آن مسجد بروند.

و جحفه با ایشان نماز خواندیم و در مراجعت، دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۰۰، تقریباً پنج فرسخ مانده به سماوه، داعی حق را لبیک گفت و در نجف اشرف، در جنب مرقد عموی مکرم خود مدفون شد و بر قبرش قبه عالی بنا کردند.

و در حین وفاتش در حضور جمع کثیری از مؤالف و مخالف ظاهر شد از قوت ایمان و طمأنینه و از اقبال و صدق یقین آن مرحوم مقامی که همه متعجب شدند و کرامت باهره‌ای که بر همه معلوم شد.

سوم: تصانیف رایقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام و غیر اینها که یکی از آنها، کتابی است در اثبات بودن شیعه، فرقه ناجیه که از کتب نفیسه است؛ طوبی له و حسن مآب^۱.

۱. در نجم الثاقب ۱۰۰ حکایت نقل شده بود که در اینجا به ۲۵ تای آن بسنده شد.

□ باب دوازدهم:

در جمع بین حکایات و قصه‌های گذشته
و بین روایتی که در تکذیب مدعی مشاهده
آن جناب علیه السلام، در غیبت کبری رسیده است

شیخ صدوق رحمته الله در «کمال الدین» و شیخ طبرسی رحمته الله در «احتجاج»
روایت کرده‌اند که: بیرون آمد توفیق به سوی ابی الحسن سمري که:
«ای علی بن محمد سمري! بشنو! خداوند، اجر برادران تو را در تو
بزرگ گرداند، پس به درستی که تو فوت خواهی شد، از حال تا شش روز؛
پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن به احدی که قائم مقام تو باشد بعد
از وفات تو؛ پس به تحقیق که واقع شد غیبت تامه؛ پس ظهوری نیست
مگر بعد از اذن خدای تعالی، و این بعد از طول زمان و قساوت قلوب و پیر
شدن زمین است از جور. و زود است که می‌آید از شیعه من کسی که
مدعی مشاهده است؛ آگاه باشید که هر کس مدعی شود مشاهده را پیش
از خروج سفیانی و صیحه^۱، پس او کذاب و مفتری است؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

و نیز در چند خبر دیگر اشاره به این مطلب فرموده‌اند.

و جواب از این خبر به چند وجه است:

۱. خروج سفیانی و صیحه و صدای آسمانی از علامت‌های ظهور امام عصر علیه السلام است.

جواب اول آن که: این خبر که سندش ضعیف است و غیر آن، خبر واحد است که جز ظن و گمان از آن حاصل نشود و موجب جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی، که از مجموع قصص و حکایات - که تعدادی از آنها در باب یازدهم نقل شده - پیدا می شود؛ هر چند از هر یک آنها پیدا نشود؛ بلکه برخی از آن حکایات دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب علیه السلام. پس چگونه رواست إعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است، به آن در همان کتاب عمل نکرده؛ پس چه رسد به غیر او.

و علمای اعلام - از قدیم تا حال - امثال آن حکایات را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده اند و به آن استدلال کرده اند و از یکدیگر گرفته اند و از هر کس که اطمینان به صدق کلام او داشته اند، تصدیق کرده اند.

جواب دوم آن که: شاید مراد از این خبر، تکذیب کسانی باشد که مدعی مشاهده اند با ادعای نیابت و رساندن اخبار از جانب آن جناب علیه السلام به سوی شیعه؛ چنان که سُفَرای خاص آن حضرت در غیبت صغری داشتند. و این جواب، از علامه مجلسی در کتاب «بحار» است.

جواب سوم آن که: زین الدین علی بن فاضل، به سید شمس الدین عرض کرد که: «ای سید من! ما روایت کردیم احادیثی از مشایخ خود، از صاحب الامر علیه السلام که آن حضرت فرمود: هر که در غیبت کبری گوید که مرا دیده، به تحقیق که دروغ گفته، پس چگونه در میان شما کسی است که می گوید من آن حضرت را دیده ام؟»

/ سید شمس‌الدین گفت: راست می‌گویی؛ آن حضرت این سخن را فرمود در آن زمان، به سبب بسیاری دشمنان، از اهل بیت خود و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای بنی عباس؛ حتی آن‌که شیعیان در آن زمان، یکدیگر را منع می‌کردند از ذکر کردن احوال آن جناب، و اکنون زمان طول کشیده و دشمنان از او مأیوس گردیدند.

جواب چهارم آن‌که: علامه طباطبایی بحر العلوم رحمته الله در کتاب رجال خود در شرح حال شیخ مفید، بعد از توقیعات مشهوره، به این عبارت فرمود که: «اشکال می‌شود در مورد این توقیع‌ها به سبب وقوع آنها در غیبت کبری و جهالت آن شخص که این توقیعات را رسانده و دعوی کردن او، مشاهده را بعد از غیبت صغری.

و ممکن است دفع این اشکال به این‌که مشاهده که ممنوع شده، این است که مشاهده کند امام علیه السلام را و در آن حالی که مشاهده می‌کند آن جناب را بداند که اوست حجّت علیه السلام، و برای ما معلوم نشده که آورنده توقیع‌ها، دعوی این مطلب را کرده باشند».

و نیز علامه بحر العلوم در کتاب «فوائد» خود، در مسأله اجماع فرموده: «و بسا می‌شود که برای بعضی از علمای ابرار، علم به قول امام علیه السلام بعینه حاصل شود بر وجهی که منافی نباشد با امتناع رؤیت امام زمان علیه السلام در مدت غیبت. پس متمکن نمی‌شود از تصریح نسبت آن قول به امام علیه السلام؛ پس اظهار می‌کند آن قول را به عنوان اجماع، تا جمع کرده باشد میان اظهار حق و نهی از افشای مثل این سر».

و شاید مراد ایشان از این کلام، وجه آینده باشد.

جواب پنجم آن‌که: باز علامه بحر العلوم، در رجال، بعد از کلام سابق فرموده که: «و گاهی هست که منع شود امتناع مشاهده در شأن خواص - هر چند دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار - به سبب دلالت عقل و دلالت بعضی از آثار».

شاید مراد از آثار، همان حکایات سابقه است که از جمله آنها است حکایت خود ایشان.

یا خبری است که نقل شده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «صاحب الامر ظاهر می‌شود و نیست در گردن او از برای احدی بیعتی و نه عهدی و نه عقدی و نه ذمه‌ای؛ پنهان می‌شود از خلق تا وقت ظهورش.

راوی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دیده نمی‌شود پیش از ظهورش؟

فرمود: بلکه دیده می‌شود وقت ولادتش و ظاهر می‌شود براهین و دلایل، و می‌بیند او را چشم‌های عارفین به فضل او که شاکرین کاملین هستند؛ بشارت می‌دهند به وجود او به کسانی که شک دارند در او».

شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابی جعفر، محمد بن جریر طبری به سندهای معتبره روایت کرده‌اند قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آنجا به مدینه و از آنجا به مکه و تفحص کردن او، از حال امام عصر علیه السلام و رسیدن او در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طایف در مرغزاری که رشک بهشت برین بود، به خدمت امام علیه السلام رسید. و به روایت طبری، چون به خدمت آن جوانی که یکی از خواص، بلکه از نزدیکان خاص امام زمان علیه السلام بود، رسید، آن جوان به او گفت: «چه می‌خواهی ای ابوالحسن؟!»

گفت: امام محجوب از عالم را.

گفت: آن جناب محجوب نیست از شماها، و لکن محجوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما...».

در این کلام، اشاره است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را از قدرات معاصی و آنچه متافی سیره اصحاب آن جناب است، پاک و پاکیزه کرده باشد، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب.

و علمای اعلام و مَهْرَةُ فن اخبار و علم کلام، تصریح فرموده‌اند بر امکان رؤیت در غیبت کبری.

وسید مرتضی در «تنزیه الانبیاء» در جواب آن کسی که گفته: «هرگاه امام غایب باشد به نحوی که نرسد به خدمت او احدی از خلق، و منتفع نشود به او، پس چه فرق است میان وجود او و عدم او؟»

فرموده: «اول چیزی که در جواب او می‌گوییم، این‌که: ما قطع نداریم که نمی‌رسد خدمت او احدی، و ملاقات نمی‌کند او را بشری، و این امری است که معلوم نشده، و راهی نیست به سوی یقین کردن به آن...».

و نیز در جواب آن که گفته: «هرگاه علت در پنهان شدن امام، خوف اوست از ظالمین، و تقیّه او از معاندین، پس این علت، زایل است در حق موالیان و شیعیان او؛ پس واجب است که ظاهر شود برای ایشان»، فرموده که: «ممتنع نیست این که امام ظاهر شود از برای بعضی از اولیای خود، و این امری است که نمی‌شود یقین کرد به نبودن آن و امتناع آن؛ هرکسی از حال خود خبر دارد؛ راهی نیست برای او به سوی فهمیدن حال غیرخود».

و در کتاب «مقنع»^۱ که رساله مختصری است در غیبت، قریب به این مضمون را فرموده‌اند.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در جواب از سؤال مذکور فرمود: «و آنچه سزاوار است که جواب داده شود از این سؤالی که آن را از مخالف نقل کردیم، این که می‌گوییم: ما که علم نداریم بر پنهان بودن آن جناب از جمیع اولیای خود، بلکه جایز است ظاهر شود از برای اکثر ایشان. و نمی‌داند هیچ انسانی مگر حال خود را؛ پس اگر ظاهر شد برای او، پس شبهات او رفع شده، و اگر ظاهر نشد برای او، پس می‌داند که آن جناب ظاهر نشده برای او، به جهت امری که راجع است به او؛ یعنی برای مانعی است که در اوست؛ هر چند نمی‌داند آن مانع را، و به جهت تقصیری است که از طرف اوست...».

و سید رضی الدین، علی بن طاووس، در چند جا، از کتاب «کشف المحجّه» به کنایه و تصریح، دعوی این مقام را - یعنی خدمت امام زمان علیه السلام رسیدن را - کرده؛ در یک جا فرموده: «بدان ای فرزند من محمد! که غیبت مولای ما مهدی علیه السلام که متحیر نموده مخالف و بعضی از موافقین را، از جمله دلیل‌هاست بر ثبوت امامت آن جناب و امامت آباء طاهرین او علیهم السلام؛ زیرا که تو هرگاه واقف شدی بر کتب شیعه و غیر شیعه - مثل کتاب «غیبت» ابن بابویه و کتاب «غیبت» نعمانی و مثل کتاب «شفا و جلا» و مثل کتاب حافظ ابی نعیم در اخبار مهدی و صفات او و حقیقت بیرون آمدن او

۱. در اوایل کتاب نجم الثاقب فرموده‌اند: کتاب مقنع درباره غیبت امام زمان است از سید مرتضی که برای وزیر مغربی نوشته است.

و ثبوت او، و کتاب‌هایی که اشاره کردم به آنها در کتاب «طرایف» - می‌یابی آنها یا بیشتر آنها را که متضمن است این مطلب را که او غایب خواهد شد غیبت طولانی؛ تا این‌که برمی‌گردد از امامت او بعضی از کسانی که قایل بودند به آن؛ پس اگر غیبت نکند این غیبت را، طبعی خواهد بود در امامت پدران آن جناب و خودش.

پس غیبت، حجت شد برای ایشان و برای آن حضرت بر مخالفین او، در اثبات امامتش و صحت غیبتش؛ با آن‌که آن جناب علیه السلام حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین، و جز این نیست که غایب شده از آن‌که ملاقات نکرده او را از خلق، به جهت عدم متابعت از آن حضرت، و عدم متابعت پروردگار عالمیان».

و در جای دیگر فرموده است که: «اگر ادراک کردم موافقت توفیق تو را از برای کشف نمودن اسرار برای تو، می‌شناسانم تو را از خبر مهدی علیه السلام چیزی را که مشتبه نشود، و مستغنی شوی به این، از دلیل‌های عقلیه و از روایات.

به درستی که آن جناب علیه السلام زنده و موجود است بر نحو تحقیق، معذور است از کشف امر خود، تا آن‌که اذن دهد او را تدبیر خداوند رحیم شفیق؛ چنان‌که جاری شده بود بر این، عادت بسیاری از انبیا و اوصیا؛ پس بدان این را به نحو یقین، و بگردان این را عقیده و دین خود؛ به درستی که پدر تو، شناخته آن جناب را واضح و روشن‌تر از شناختن نور خورشید آسمان. و راه باز است به سوی امام، برای کسی که خداوند - جل جلاله - عنایت خود و تمام احسانش را به او اراده نموده».

شیخ محقق جلیل، شیخ اسد الله شوشتری کاظمینی، در کتاب «کشف القناع» در ضمن اقسام اجماع، غیر از اجماع مصطلح و معروف، می‌فرماید: «سوم از آنها این‌که حاصل شود برای یکی از سفرای امام غایب علیه السلام علم به قول امام، به جهت نقل کردن مثل او برای او در نهانی، یا به سبب توقیع و مکاتبه، یا به شنیدن از خود آن جناب، شفاهاً بر وجهی که منافی نباشد با امتناع رؤیت در زمان غیبت، یا حاصل شود آن علم از برای بعضی از حاملان اسرار ایشان، و ممکن نباشد او را تصریح کردن بر آنچه او بر آن مطلع شده است».

جواب ششم آن‌که: آنچه مخفی و مستور است بر انام، مکان و مستقر آن جناب علیه السلام است؛ پس راهی نیست به سوی آن از برای احدی، و نمی‌رسد به آنجا بشری، و نمی‌داند آن را کسی حتی خاصان و موالیان و فرزندان آن جناب.

پس منافات ندارد ملاقات و مشاهده آن جناب در اماکن و مقامات - که ذکر شد پاره‌ای از آنها - و ظهور آن حضرت در نزد مضطرّ مستغیث ملتجی شده به آن جناب، که اجابت ملهوف، و اغاثه مضطرّ، یکی از مناصب آن جناب است.

و مؤید این احتمال، خبری است که روایت شده در «کافی» از اسحاق بن عمار که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام که: «از برای قائم علیه السلام دو غیبت است؛ یکی از آنها کوتاه است... و دیگری طولانی، که در دومی نمی‌داند مکان آن جناب را مگر خواص از موالیانش».

و شیخ نعمانی از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: شنیدم که

ابو عبدالله، جعفر بن محمد علیه السلام می فرماید: «از برای قائم علیه السلام دو غیبت است؛ یکی از آنها طولانی است و دیگری کوتاه است؛ در یکی عالم است به مکان او در آن غیبت، خاصه از شیعیان او، و در دیگری عالم نیست به مکان او خاصه موالیان او در دین او».

مخفی نماند که این خبر اسحاق، همان خبر اسحاق مروی در «کافی» است، و در بعضی نسخ چنان است که ذکر کردیم، و در بعضی، مطابق نسخه «کافی» است، و به هر دو نسخه خبر، جوابی است از اصل مقصود؛ چه بنابر خبر «کافی» دلالت دارد بر آن که خاصان از موالیانش در غیبت کبری، عالمند به مستقر و مکان آن جناب، پس مؤید جواب پنجم باشد، و بنا بر بعض نسخ نعمانی، مراد آن خواهد بود که خاصان، در آن وقت، عالم نیستند به محل اقامه آن حضرت؛ پس نفی نمی کند مشاهده و رؤیت را در اماکن دیگر؛ «والله تعالی هو العالم».

فهرست مصادر و برخی کتاب‌هایی که در اثناء مطالب نام برده شده است

انوار نعمانیه؛ جزائری	قرآن کریم
انیس العابدین؛ محمد بن طیب	اثبات الوصیة؛ مسعودی
بحار الانوار؛ علامه مجلسی	اثبات الهداة؛ حرّ عاملی
برهان در اخبار صاحب الزمان؛ ملاعلی متقی	احتجاج؛ طبرسی
بصائر الدرجات؛ صفّار	اخبار المهدي؛ رواجنی
بلد الامین؛ کفعمی	اخبار المهدي؛ سید علی همدانی
بهجة الاولیاء؛ الماسی	اختیار المصباح؛ ابن باقی
بیان در احوال صاحب الزمان؛ گنجی شافعی	اربعین؛ ابوالفوارس
تاریخ ابن خشاب؛	ارشاد؛ شیخ مفید
تاریخ ابن خلکان	ازالة الخفاء؛ شاه ولی الله دهلوی
تاریخ خمیس؛ دینار بکری	اعلام الوری؛ طبرسی
تاریخ عالم آرای؛ عباسی	الاستقصاء؛ دینار بکری
تأویل الآیات؛ شرف الدین استرآبادی	الجنة الوافیة؛ کفعمی
تحفة الزائر؛ علامه مجلسی	الدرّ المنثور؛ شهید ثانی
ترجمه تاریخ قم؛	الدروس؛ شهید اول
ترجمه جلد سیزدهم بحار؛	الصراط المستقیم؛ بیاضی
تفسیر ابوالفتوح رازی؛	الفصول المهمة؛ گنجی شافعی
تفسیر برهان؛ سید هاشم بحرانی	الفیض القدسی؛ محدث نوری
تفسیر قمی؛ علی بن ابراهیم قمی	الهدایة فی تاریخ النبی والائمة؛
تفسیر عیاشی؛	امالی؛ شیخ طوسی
تنزیه الانبیاء؛ سید مرتضی	امل الامل؛ حرّ عاملی

- جمال الأسبوع؛ سيد ابن طاووس
 خرائج؛ راوندى
 خصال؛ شيخ صدوق
 خواص القرآن؛
 خير المقال؛ حويزى
 دارالسلام؛ عراقى
 دارالسلام؛ نورى
 دعوات؛ راوندى
 دفع المناوأة؛ سيد حسين مجتهد
 دلائل الامامة؛ طبرى
 ذخيرة الالياب؛ ميرزا محمد اخبارى
 رجال بوعلی؛
 رجال سيد بحر العلوم؛
 رجال كشي؛
 رساله مناقب واحوال ائمه اطهار؛
 روضة الاحباب؛ سيد جمال الدين
 رياض العلماء؛
 زاد المعاد؛ علامه مجلسى
 سبحة المرجان فى آثار هندوستان؛
 سيره؛ سيد احمد شافعى
 سيره حلبى؛
 شرح استبصار؛ شيخ محمد
 شرح من لا يحضره الفقيه؛ علامه مجلسى
 شفا و جلا؛ رازى
 شواهد النبوه؛ جامى
 صحيفه سجاديه؛
 طبقات النعاة؛ سيوطى
 طرائف؛ سيد ابن طاووس
 عرف الوردى...؛ سيوطى
 علل الشرايع؛ شيخ صدوق
 عيون اخبار الرضا؛ شيخ صدوق
 عيون المعجزات؛
 غيبت فضل بن شاذان؛
 غيبت نعمانى؛
 فتوحات؛ محى الدين عربى
 فرج المهموم؛ ابن طاووس
 فرج كبير؛ طرابلسى
 فرق و مقالات؛ نوبختى
 فصل الخطاب؛ خواجه پارسا
 فلاح السائل؛ ابن طاووس
 قيس المصباح؛ صهرشتى
 كافى؛ كلينى
 كامل الزيارة؛ ابن قولويه
 كتاب سليم بن قيس
 كشف الظنون؛ حاج خليفه
 كشف الغمه؛ اربلى
 كشف القناع؛ تسترى
 كشف المحيطة؛ ابن طاووس
 كشف المخفى فى مناقب المهدي؛
 كشكول على بن ابراهيم مازندرانى
 كفاية الاثر؛ خزاز
 كفاية الطالب؛ گنجى
 كفاية المهتدى؛ ميرلوحى
 كلم الطيب؛ سيد عليخان

مفاتيح النجاة؛ سبزواری	كمال الدين؛ شيخ صدوق
مقنع؛ سيد مرتضى	كنز الفوائد؛ كراچكى
ملاحم؛ ابن منادى	كنوز النجاج؛ طبرسى
مناقب ابن شهر آشوب؛	مقتضب الاثر؛ ابن عياش
مناقب المهدي؛ ابونعيم	مجالس المؤمنين؛ شوشترى
مناقب خوارزمي؛	مجمع البيان؛ طبرسى
مناقب قديم؛	مجمع الدعوات؛ تلعبرى
مونس الحزين؛ شيخ صدوق	مجموع الرائق؛ سيد هبة الله
مهج الدعوات؛ ابن طاووس	مجموعه ورام / تنبيه الخواطر؛
نقد الرجال؛ تفرشى	محاسن؛ برقى
نور الانوار؛ محمد بن همام	مرآة الجنان؛ يافعى
نور العيون؛ علامه مجلسى	مرقاة در شرح مشكاة؛ ملا على قارى
هداية السعداء؛ دولت آبادى	مشارك الانوار؛ برسى
يواقيت؛ شعرانى	مصباح المتهدد؛ شيخ طوسى
	مطالب السؤل؛ كمال الدين قريشى

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

ردیف	نام کتاب	نویسنده / مترجم	قیمت
۱	قرآن کریم (چهار رنگ / رحلی)	نیریزی / الهی قمشهای	۶۰۰۰۰
۲	قرآن کریم	اهری زاده / الهی قمشهای	۲۵۰۰۰
۳	قرآن کریم	اهری زاده / الهی قمشهای	۲۵۰۰۰
۴	کلیات مفاتیح الجنان	افشاری / الهی قمشهای	۳۰۰۰۰
۵	کلیات مفاتیح الجنان (نیم جیبی)	افشاری / الهی قمشهای	۱۵۰۰۰
۶	کلیات مفاتیح الجنان (کیفی)	افشاری / الهی قمشهای	۱۵۰۰۰
۷	منتخب مفاتیح الجنان	محمد حسینی موحد	۵۰۰۰
۸	ارتباط با خدا	واحد تحقیقات	۲۰۰۰
۹	آئینه اسرار	حسین کریمی قمی	۵۰۰۰
۱۰	آخرین خورشید پیدا	واحد تحقیقات	۱۸۰۰
۱۱	از زلال ولایت	واحد تحقیقات	۵۲۰۰
۱۲	اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال	واحد تحقیقات	نایاب
۱۳	امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام	علم الهدی / واحد تحقیقات	۴۰۰۰
۱۴	امام رضا <small>علیه السلام</small> در رزمگاه ادیان	سهراب علوی	۴۰۰۰
۱۵	انتظار بهار باران	واحد تحقیقات	۳۰۰۰
۱۶	انتظار و انسان معاصر	عزیز الله حیدری	۴۰۰۰
۱۷	انوار پراکنده	بحرالعلوم گیلانی	نایاب
۱۸	اهمیت اذان و اقامه	محمد محمدی اشتهاردی	۳۰۰۰

۸۰۰۰	محمد محمدی اشتهاردی	پرچمدار نینوا	۱۹
۶۰۰۰۰	شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ پیامبر اسلام ﷺ (دوجلد)	۲۰
۴۲۰۰۰	شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ امیر المؤمنین علیؑ (دوجلد)	۲۱
۲۶۰۰۰	شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ سید الشهداء علیؑ	۲۲
۱۵۰۰	(فارسی) واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران	۲۳
۲۰۰۰	(عربی) واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران	۲۴
۱۵۰۰	(انگلیسی) واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران	۲۵
۱۵۰۰	(اردو) واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران	۲۶
۷۰۰۰	سید جعفر میر عظیمی	تجلیگاه صاحب الزمان علیؑ	۲۷
۵۰۰۰	حسین علی پور	جلوه های پنهانی امام عصر علیؑ	۲۸
۱۵۰۰	سید صادق سید نژاد	چهل حدیث / امام مهدی در کلام امام علی	۲۹
۱۰۰۰۰	محمد محمدی اشتهاردی	حضرت مهدی فروغ تابان ولایت	۳۰
۲۵۰۰۰	عباس حسینی جوهری	خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)	۳۱
۱۶۰۰۰	محمد علی مجاهدی	خوشه های طلائی (مجموعه اشعار)	۳۲
۱۰۰۰۰	حسن ارشاد	داستانهایی از امام زمان علیؑ	۳۳
۷۵۰۰	علی مهدوی	داغ شقایق (مجموعه اشعار)	۳۴
نایاب	سید مجید پور طباطبایی	در جستجوی قائم علیؑ	۳۵
۱۶۰۰	صافی، سبحانی، کورانی	در جستجوی نور	۳۶
۳۲۰۰۰	شیخ عباس قمی / کوه کمره ای	در کربلا چه گذشت	۳۷
۲۰۰۰	زهرا قزلقاشی	دلشده در حسرت دیدار دوست	۳۸
۶۰۰۰	محمد حسن سیف اللهی	رسول ترک	۳۹
۲۰۰۰	واحد تحقیقات	زیارت ناحیه مقدسه	۴۰

۲۸۰۰۰	عباس اسماعیلی یزدی	سحاب رحمت	۴۱
۲۳۰۰	الهه بهشتی	سرود سرخ انار	۴۲
۱۵۰۰	طهورا حیدری	سقا خود تشنه دیدار	۴۳
۱۷۰۰۰	محمد علی مجاهدی	سیمای امام مهدی در شعر فارسی	۴۴
۱۲۰۰۰	دکتر عبد اللہی	سیمای امام مهدی در شعر عربی	۴۵
۲۵۰۰۰	سید اسد الله هاشمی شهیدی	ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۴۶
۴۰۰۰	سید صادق سید نژاد	عریضه نویسی	۴۷
۱۵۰۰	حامد حجتی	عطر سبب	۴۸
۱۰۰۰۰	المقدّس الشافعی / نظری منفرد	عقد الدرر (عربی)	۴۹
۲۰۰۰	واحد تحقیقات	علی <small>علیه السلام</small> مروارید ولایت	۵۰
۹۰۰۰	سید مجید فلسفیان	علی <small>علیه السلام</small> و پایان تاریخ	۵۱
نایاب	واحد تحقیقات	غیبت، ظهور، امامت	۵۲
۶۰۰۰	سید محمد واحدی	فدک ذوالفقار فاطمه <small>علیها السلام</small>	۵۳
نایاب	محمد باقر فقیه ایمانی	فوز اکبر	۵۴
۳۰۰۰	واحد تحقیقات	کرامات المهدی <small>علیه السلام</small>	۵۵
۵۰۰۰	واحد تحقیقات	کرامت های حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۵۶
۱۴۰۰۰	علی اصغر یونسیان	گردی از رهگذر دوست (شعر)	۵۷
۶۲۵۰	آیت الله صافی گلپایگانی	گفتمان مهدویت	۵۸
۲۰۰۰	حسینی اردکانی (ره)	گنجینه نور و برکت	۵۹
۸۰۰۰	علامه مجلسی (ره)	مشکاة الانوار	۶۰
۳۹۰۰	علی مؤذنی	مفرد مذكر غائب	۶۱
۶۵۰۰	شیخ عباس قمی (ره)	منازل الآخرة	۶۲

۲۲۰۰۰	مجید حیدری فر	منشور نینوا	۶۳
۱۰۰۰۰	عزیز الله حیدری	مهدی <small>علیه السلام</small> تجسم امید و نجات	۶۴
۸۵۰۰	العמידی / محبوب القلوب	مهدی منتظر در اندیشه اسلامی	۶۵
۶۰۰۰۰	علامه مجلسی / ارومیه‌ای	مهدی موعود <small>علیه السلام</small> (در جلد)	۶۶
۵۰۰۰	محمد حسن شاه آبادی	مهر بیکران	۶۷
۲۰۰۰	واحد تحقیقات	ناپیدا ولی با ما	۶۸
۲۰۰۰	واحد تحقیقات	ناپیدا ولی با ما (انگلیسی)	۶۹
۳۰۰۰۰	میرزا حسین نوری (ره)	نجم الثاقب	۷۰
۷۰۰۰	محمد خادمی شیرازی	نشانه‌های ظهور او	۷۱
۵۰۰۰	مهدی علیزاده	نشانه‌های یار و چکامه انتظار	۷۲
۳۰۰۰	الهه بهشتی	و آن‌که دیرتر آمد	۷۳
۲۰۰۰	واحد تحقیقات	وظایف منتظران	۷۴
۱۲۰۰۰	سید نورالدین جزائری	ویژگیهای حضرت زینب <small>علیها السلام</small>	۷۵
۱۵۰۰	میرزا احمد آشتیانی	هدیه احمدیه (جیبی)	۷۶
۷۰۰	میرزا احمد آشتیانی	هدیه احمدیه (نیم جیبی)	۷۷
۱۱۰۰۰	محمد خادمی شیرازی	یاد مهدی <small>علیه السلام</small>	۷۸
۱۵۰۰۰	محمد حجتی	یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)	۷۹
۸۵۰۰۰	عباس اسماعیلی یزدی	ینایع الحکمة (عربی / پنج جلد)	۸۰

جهت تهیه و خرید کتابهای فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران
مکاتبه و یا با شماره ۰۲۵۱-۷۲۵۳۳۴۰ تماس حاصل فرمایید.